

مقدمه ادب شناسان

عرب‌های افغانستان

(محمد سیم قریشی)

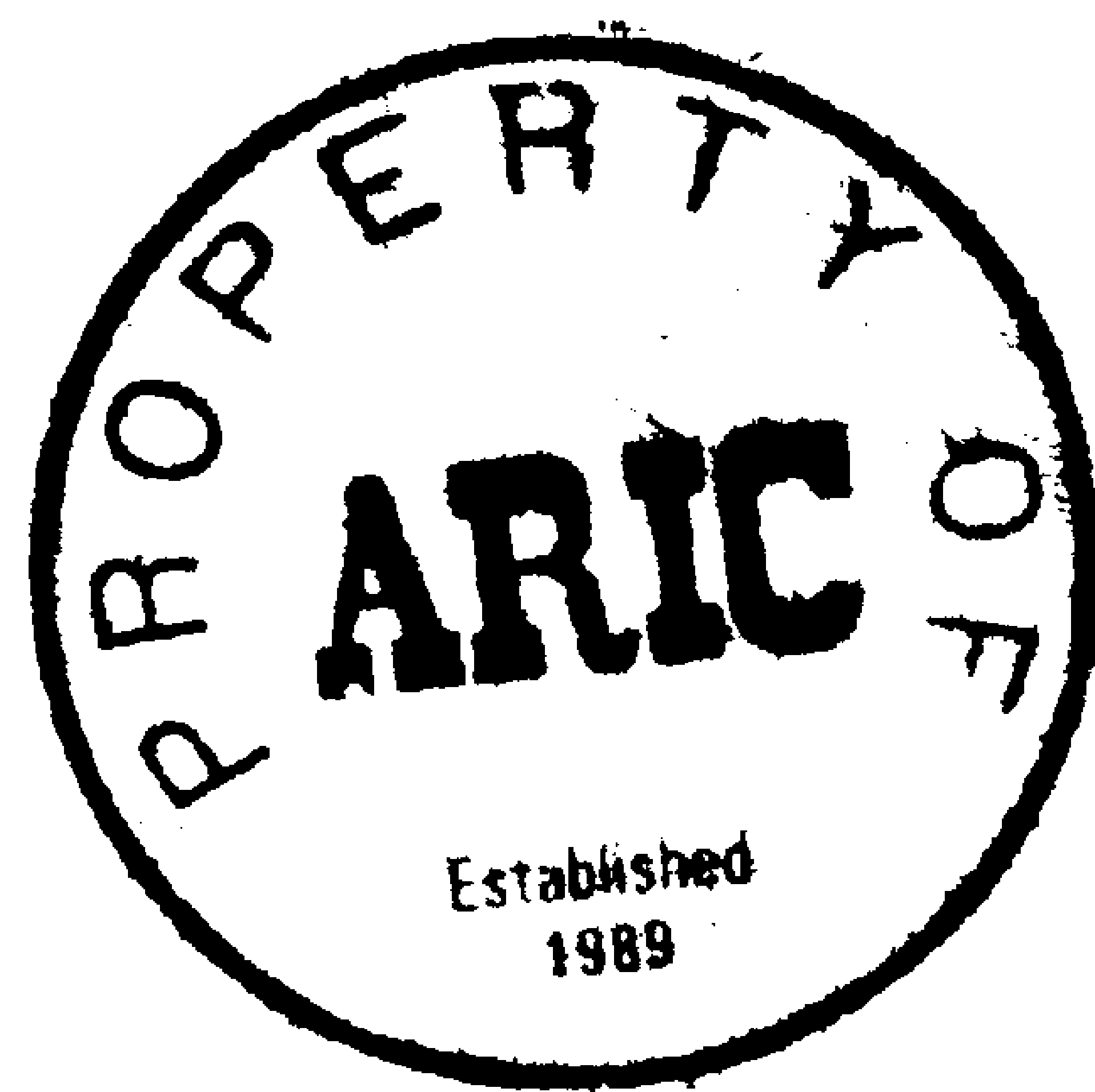




مقدمه ای در شناخت

عرب های افغانستان

تألیف: محمد نسیم قریشی



حق طبع محفوظ است

مقدمه ای در شناخت عرب های افغانستان

مؤلف: محمد نسیم قریشی

سال: تابستان ۱۳۷۸ شمسی

مکتم: حاجی شاه ولی جازری

خطاط: اسلام الدین جازری

حروف چینی: ف. احسان قریشی

صفحه آرائی: ش. شکوهی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ط

(سورة الحجرات ، آیه یازدهم)

ترجمه :

هر آیینی آفریدیم شمار ازیک مرد و ازیک زن ، و ساختیم شمارا جماعت ها
و قبیله ها تا بایکدیگر شناسان شوید .

قانون اخوت

علامه اقبال

ای سوار اشهب دوران بیا

ای فروغ دیده امکان بیا

رونق هنگامه ایجاد شو

در سواد دیده ها آباد شو

شورش اقوام را خاموش کن

نغمه خود را بهشت گوش کن

خیز و قانون اخوت سازده

جام صهبای محبت بازده

باز در عالم بیار ایام صلح

جنگجویان را بده پیغام صلح

نوع انسان مزرع و توحاصلی

کاروان زندگی را منزلی

ریخت از جور خزان برگ شجر

چون بهاران برریاض ما گذر

از وجود تو سرافرازیم ما

پس به سوز این جهان سازیم ما

فهرست عناوین

صفحات	عناوین
الف	تقریظ
ج	سرگذشت این رساله
هـ	پیشگفتار
۱-۳۲	۱- پیشینه تاریخی ورود عرب ها در افغانستان
۲	ظهور و گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان
۸	آغاز فتوحات به سوی شرق
۱۴	چگونگی ورود عرب به افغانستان و...
۱۶	اسکان گزینی عرب ها در افغانستان
۳۳-۴۴	۲- گسترش جغرافیایی عرب ها در افغانستان
۴۵-۶۰	۳- روابط تاریخی و فرهنگی عرب های افغانستان و...
۶۱-۸۰	۴- طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان

- ۸۱-۹۳ ۵- برخی مشخصات فرهنگی عرب های افغانستان
- ۹۴-۱۰۴ ۶- سیرتاریخی زبان عربی در افغانستان و.....
- ۱۰۵-۱۱۵ ۷- مطالعه ادبیات، زبان، لهجه و آثار عرب.....
- ۱۱۷-۱۴۰ ۸- سادات در افغانستان.....
- ۱۱۸ ضرورت شناخت سادات
- ۱۲۳ چگونگی ورود سادات در افغانستان.....
- ۱۳۱ نسل سادات.....
- ۱۳۶ طوایف سادات در افغانستان.....
- ۱۴۱ بلیوگرافی.....
- ۱۴۵ مؤخره.....

تقریظ

بسمه تعالی

کشور عزیز ما - افغانستان - بنا بر خصوصیت های تاریخی خویش محل زیست مردمان مختلف اعم از تاجیک ها، پشتون ها، اوزبیک ها، هزاره ها، ترکمن ها، بلوچ ها، عرب ها، نورستانی ها، پشه یی ها و غیره بوده، این ملیت ها و اقوام در طول سده ها با هم در کشور زیسته، با هم طرح خانواده ها ریخته، هر کدام آن ها به مراحل زمان و با تغییر مکان خصوصیت های سابقه خویش را در اثر اختلاط ها قسماً دگرگون ساخته اند. امروز در اطراف پایتخت کشور - کابل - مردمانی زیست می کنند که دری زبان اند اما خود را عرب می دانند و روشن فکرانی که از میان آن ها بر می آیند تخلص های قریشی عرب خیل عربزاد و امثال آن را انتخاب می کنند.

سیدها؛ سادات کثر، سادات اوزبیک، سادات بین تاجیک ها، هزاره ها، میرها، میاها و خواجه های مناطق مختلف وطن ما که بالترتیب خود را از اعقاب و اخلاف پیغمبر اسلام دو خلیفه اول پیامبر (ص) می شمارند، امروز عربی نمی دانند. عرب های بلخ و نواحی آن که نسب خود را به قبایل عرب پیوند می دهند و خصوصیت های لسانی یی هم در بین برخی عرب های اطراف و نواحی بلخ هست که کلمات عربی در زبان فارسی شان بصورت مخلوط از زبان اصلی شان باقی مانده است و مردم، ایشان را بنام "عرب های انتل" می شناسند.

در گذشته رساله هایی در باب خصوصیات زبان این قوم نوشته شده و مقالاتی هم درباره مردم شناسی ایشان در مطبوعات کشور انتشار یافته، امروز محقق گرامی - محمد نسیم قریشی - که تحصیلات عالی دارد و به کتاب و مآخذ آشناست و از محیط اعراب بلخ نشئت گرفته کتابی

تحت عنوان "مقدمه‌ای در شناخت عرب‌های افغانستان" نوشته و منشأ تاریخی این قوم قابل اعتنای کشور ما را در صفحات آن انعکاس داده و از عهدۀ تألیف آن موفتانه بدرآمده است، این مؤفقت را برایش تبریک می‌گویم و رسالۀ ممتعش را که خود آنرا، مقدمه‌ای در شناخت عرب‌های افغانستان، می‌شمارد، قابل نشر به صورت یک کتاب علاحدۀ می‌دانم.

امید است که درباره‌ی سایر ملیت‌ها و اقوام کشور نیز به همین نهج کتب و رساله‌های مطابق به واقعیت از جانب محققان کشور نوشته شود، تا هویت واقعی مملکت کثیر المله‌ما برای جهانیان بیشتر و بهتر معلوم گردد. در پایان سخن، به محترم محمد نسیم قریشی - مؤلف پر تلاش این رساله - در راه تحقیق‌های فرهنگی او توفیق مزید می‌طلبم.

کاندید اکادیمسین

دکتور محمد یعقوب واحدی

۲۰ ثور ۱۳۷۵

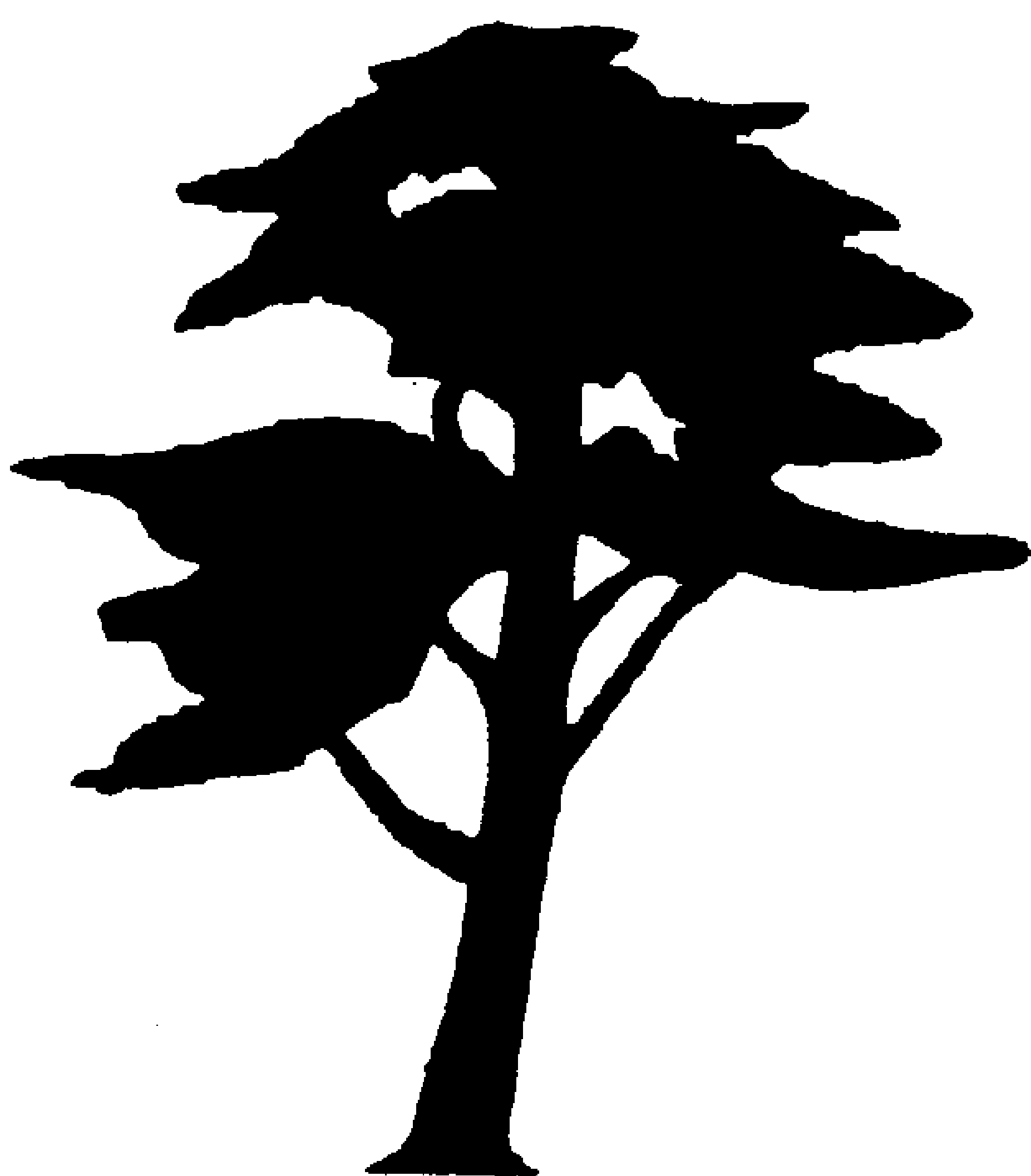
سرگذشت این رساله

اگر بگوییم حدود بیشتر از ده سال کار متمرکز روی این اثر صورت گرفته خواننده گان حمل به مبالغه خواهند کرد زیرا هیأت کنونی آن قسمت ساده و آسانی از کار پر زحمت را که در شناخت مقدماتی عرب های افغانستان تهیه شده بود، در بر میگیرد. طرح اصلی کتاب شامل بخش های اساسی مطالعه فولکلور، زبان شناسی، فرهنگ عبارات و کنایات (فرازیولوژی) بخش زبان به نحو مقایسوی و تطبیقی با سایر لهجه های فارسی تاجیکی تدوین شده بود و حدود بیشتر از سه هزار واژه را در بر می گرفت که تبویب خاص خودش را داشت در این باب بندی مشاغل حرفه ها، معیارها و مقیاس ها، تعبیراتی که از نظر اشارات روان شناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی واجد ارزش بودند، همچنان بخش ادب فولکلوریک حدود هفتاد افسانه، صدها ضرب المثل، دوبیتی ها و غیره را در بر می گرفت که هم چنان از لحاظ اختلاط و آمیزش فرهنگ ها و نیز شکل گیری خاص محلی بومی ارزش به سزایی داشتند باورها، اعتقادات، شگون ها و غیره بخش های فولکلوریک و مردم شناسانه آن نیز می توانست مواد تازه در اختیار محققین و علاقمندان فرهنگ عامه بگذارد؛ با دریغ فراوان همه این فراورده ها نسبتاً جامع در جریان حوادث خونبار هفت سال اخیر کابل با صدها ورق یادداشت و صدها جلد کتب و رسالات دیگر از میان رفت و جز افسوس چیزی از آن ها برجای نماند. قسمت فعلی که در خدمت خوانندگان قرار دارد بیشتر تحقیقات مقدماتی و آن هم کتابخانه ای می باشد و با مشکلات عدیده خود را تا اینجا کشانده است از جمله یکبار در جریان سال

۱۳۷۵ تصمیم به چاپ آن گرفته شد و محترم سید کمال سادات مصارف چاپ آن را متقبل گردید که متأسفانه نسخه تحت چاپ که نزد من بود با جمع دیگری از کتب در بندر کرکی ترکمنستان گم شد. و به این ترتیب فکرمی کردیم که دیگر تلاش برای نجات دادن این اثری فایده است؛ خوشبختانه یاد داشت هایی که به اساس آن این رساله تألیف شده بود دوباره باز حمت فراوان، برادرم محمد نسیم قریشی دست به تبویب آن زد که مجدداً به شکل کنونی درآمد که به همت محترم حاجی شاه ولی حجازی زیور چاپ می پوشد. ضمن اظهار امتنان از این اقدام فرهنگ پرورانه ایشان، برای شان ثواب و اجر عظیم می خواهیم.

محمد اسماعیل

پشاور - تابستان ۱۳۷۸



پیشگفتار

جنگ ویرانگر تمام عرصه های زندگی ما را تحت تأثیر منفی خود قرارداده، اکثر داشته های مادی ما برباد فنا و تخریب و انهدام رفته و موارد معنوی ما روبه انحطاط و سقوط و ابتدال نهاده، در بحبوحه چنین طوفان های اجتماعی و زمین لرزه های فرهنگی اکثر ارزش های والای معنوی و اخلاق مثبت و اصل خودی در معرض سوال و بی باوری قرار می گیرند و به جای آن ها افکار و ایده های منحط، عقب گرا، خرافاتی و مبتذل اخذ موقع می نمایند و عاملین جنگ نیز به خاطر بقا و دوام خود در تعمیق و تسریع این پروسه بیشتری کوشند.

علاوه بر این، پیشرفت های تکنولوژیک معاصر که مانیا زمند فرآورده های آن هستیم جبراً ما را تحت تأثیرات جو فرهنگی خویش قرار می دهد و عامل اکثر برخورد های پنهان و آشکار میان جوامع سنتی و پیشرفته نیز همین تقابل سنت ها و اندیشه ها بوده است که زمینه های گسترش استعمار و استکبار جهانی را فراهم آورده است و بر اثر فزون خواهی ها و رقابت های ناسالم جوامع پیشرفته و این که تمام پیشرفت و تحول و ترقی را صرف در آینه پیشرفت های آنی و فوری مادی می بینند و با برخورد فرهنگ زدایانه، تحکم و اجبار و تحمیل فرهنگی و بی اعتنایی به حقوق جوامع و ملل عقب افتاده، کشیدگی ها و نا هنجاری هایی در جامعه انسانی پدید آورده اند که در کنار جریانات افراطی انزوا گرایانه و متحجر جوامع عقب مانده، خرابی ها و صدمات جبران ناپذیری بر فرهنگ، طبیعت و محیط زیست وارد می نماید.

از جانب دیگر بینش های یگانه باصالت های فرهنگی جوامع باستانی و برخورد های مغرضانه برخی از مستشرقین موجبات تعبیرها

و تفسیرهای نادرستی در فرهنگ این جوامع گردیده که به مسخ فرهنگی
انجامیده است. و متفکرین در صدد رفع این نقایس و معضلات، مطالعات
و تحقیقاتی را روی دست گرفته اند، تا جامعه انسانی را ازین بحران فاجعه
آمیز و هستی برانداز نجات دهند و در نتیجه دانشمندان واقع بین و روشن
نگر بر ضرورت تلفیق بینش شرقی و دانش غربی تأکید ورزیده اند و روال
پیشرفت علم و تکنولوژی به طرف وحدت و همسویی جهانی نیز چنین
نویدی را می دهد.

از اینرو اکثر دانشمندان شرق و غرب هم خود را بر این گذاشته
اند تا روی جنبه های گوناگون اخلاق و معنویت شرقی، خاصاً اسلام که
دینی است وسط و اصلاحی که در آن به زندگی مادی و امور معنوی به
اعتدال توجه گردیده، مطالعاتی گسترده و عمیق نمایند تا با استفاده از
جنبه های انسانی و پایای این مدنیت و فرهنگ در رفع معضلات و پرابلم
های جامعه انسانی بهره برند. در کشور ما که ملتی است اسلامی و دارای
اقوام و قبایل متعدد، با ویژگی های خاص فولکلوریک که در طول تاریخ
معبر و ملتقای فرهنگ های مختلف بوده، ضرورت مطالعات فرهنگی
بیشتر محسوس می گردد. مطالعات و تحقیقاتی که تا هنوز صورت گرفته
ناچیز و خیلی اندک است و چنانچه یاد آور شدیم در اثر جنگ و دو دهه
اخیر، اکثر داشته های مادر معرض نابودی و زوال و یاد گرگونی قرار دارند
و اهمال و غفلت در این راه در حقیقت به مثابه نادیده گرفتن و کم بها
دادن به فرهنگ جهانی است که ماجزئی از آن یم بر سازمان های
تحقیقاتی و مطالعاتی جهانی خاصاً یونسکو است که بادرک ضرورت
و فوریت موضوع و شرایط، با ایجاد مراکز و مؤسسات تحقیقاتی زمینه چنین
امری را تسهیل نمایند.

بادرک این ضرورت از اوایل دوره تحصیل بیشتر از ده سال است

که به جمع آوری مواد فولکلوریک پرداخته ام اما افسوس در شرایط جنگ و مهاجرت همه در کابل مقفول شدند، فقط تعدادی اوراقی چند که به انتقال آن ها موفق گردیده ام، حیفم آمد که خدای ناخواسته این هم نابود گردد دست به ترتیب و تنظیم آن هازده، اینک پیشکش دوستان می نمایم و در راه جمع آوری مواد مقفول شده اگر چه تداعی ذهنی دوباره همه آن ها خیلی دشوار است؛ نیز خواه هم کوشید.

رساله حاضر به نام "مقدمه ای در شناخت عرب های افغانستان" چنان که از نامش پیداست، پیش درآمدی است بر شناخت عرب های مقیم در افغانستان و تحقیقی است کتابخانه ای که ایجاب مطالعه گسترده و مفصل ساحوی رامی نماید، امید که با فراهم آیی شرایط این مهم ادامه یابد، اثر فعلی به خاطر سهولت مطالعه به هشت بخش تقسیم گردیده است که پاورقی و منابع و مآخذ هر فصل در اخیر همان فصل ذکر گردیده در حقیقت هر کدام مقاله جداگانه تحقیقی رامی نماید. اگر چه خلاصه چهار بخش اولی در شماره های سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ مجله ملیت های برادر چاپ شده بود اما با اغلاط فراوان و کیفیت نازل که در اینجا با تصحیح و تزئید و به صورت یک مجموعه واحد چاپ دوباره آن خالی از مفاد نخواهد بود.

در اخیر از دانشمندان و اهل نظر خواهشمندم که با راهنمایی ها و ارایه نظریات سودمند خویش در رفع نقایص و کاستی های این اثر دریغ نورزند تا در چاپ های بعدی با در نظر داشت آن در غنای بیشتر کتاب بیفزاییم.

با عرض حرمت

محمد نسیم قریشی

مزار شریف - ۱۳۷۵

سرزند از ماضی تو حال تو

قوم روشن از سودا سرگذشت

سرگذشت او گر از یادش رود

نسبی بود ترا ای هو شمنند

ربط ایام است مارا پیرهن

چيست تاريخ اى ز خود بيگانه اى

اين ترا از خوشن آگاه کند

روح را سرمایه تاب است اين

ضبط کن تاريخ را پاينده شو

دوش را پيوند با امروز کن

رشته ایام را آور به دست

سرزند از ماضی تو حال تو

مشکن از خواهی حیات لازوال

موج ادراک تسلسل زندگی است

میخشان را شور قلقل زندگی است

خود شناس آمدنیاد سرگذشت

باز اندر نیستی گم می شود

ربط ایام آمده شیرازه بند

سوز نقش حفظ روایات کهن

داستانی، قصه ای، افسانه ای؟

آشنای کار و مرد دره کند

جسم ملت را چو اعصاب است اين

از نفس های رمیده زنده شو

زندگی را مرغ دست آموز کن

ورنه گردی روز کور و شب پرست

خیزد از حال تو استقبال تو

رشته ماضی ز استقبال و حال

۱

پیشینه تاریخی ورود عرب ها در افغانستان

وقتی سخن از عربهای افغانستان و چگونگی ورود و مسکن گزینی شان درین کشور به میان می آید، ناگزیریم ابتداءً در باره ظهور اسلام کمی مکت نمود و بعداً به فصولی از تاریخ کشورمان که با انتشار اسلام و آمدن عربها در افغانستان ارتباط میگیرد مراجعه نموده و چگونگی جایگزینی و متمکن گردیدن عرب ها را درین سرزمین روشن نماییم.



ظهور و گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان

خصوصیات محیط اقلیمی و جغرافیایی شبه جزیره عربستان را آب و هوای گرم و خشک بارانهای موسمی، ریگستانهای بزرگ، نخلستان های كوچك كه حكم جزیره یی را در میان اوقیانوس بی آب و علف ریگستان دارند، تشکیل میدهد همچنین میگویند. درین ریگستان ها شبانه بعد از آن كه توفان ریگ آرام میگردد آسمان نزدیکتر و ستارگان درشت تر و درخشان تر از همه جابه جلوه می آیند، شاید به همین سبب است كه مذهب صابیان كه عمدتاً به پرستش كواكب مشغول بودند. قبل از اسلام در این سرزمین رونقی داشته است. در میان مناطق كوچك مزروعی و باغستان مدینه و طایف و سایر مناطق كوچك و آبادان، شهر مکه یگانه منطقه تجارتی و در حقیقت مركز تشكیل عربها بوده است در مکه.. سوق عكاظ.. هم مركز خرید و فروش و هم جای تدویر محافل شعرو ادب و قصیده خوانی بوده است علاوه بر دین ارثی مشركین و بت پرستی مذاهب یهود و نصاری در عربستان رواج داشته، مفاخره و علم انساب یکی از دانش های معمولی عرب ها محسوب می گردیده است همچنین تاجران و مسافران از شام و مصر و فارس و روم حکایات و روایاتی از سرزمین های شان در بین این مردم انتقال میداده اند.

اساطیر عبرت انگیز عاد و ثمود و شاید هم نتایج مدنیت های خاورمیانه و یمن از طریق ادیان و مسافرین در فرهنگ عرب های بدوی علی الخصوص در مکه که شهر تجارتی عرب بوده، تأثیر داشته است. محیط طبیعی صحرای سوزان و بی آب و علف شبه جزیره، بادهای مهیب سموم ریگستان بالای خصوصیات روانی و فیزیکی عرب تأثیر انداخته، خوی آزادمنشی، صجرا نوردی و چادر نشینی را در آنها بیشتر پرورش داده، از اینرو علاقه یی به زندگی شهری که موجب کاهش استقلال و آزادی آنها گردد، ندارند. دایماً خود مراقب حال خویشان بوده و به خاطر مراقبت از ترس هجوم دشمن، نگاه شان غالباً تند و تیز، وجودش زور مند و چالاک و در برابر حوادث ناگهانی و غیر مترقبه دایماً آماده و هشیار بوده اند. چون ارتباطات شان با دیگر تمدنها کمتر بوده، ذهن بدوی شان، هنوز آنقدر شکاک و پریشان نبوده، بلکه ذهن شان ساده و بسیط، باز و مستعد پذیرش عقیده محکمی بوده که بتواند در آنها نفوذ نماید که بالاخره در اثر تماس های تجارتی مکه با شهرهای دیگر و برخورد تدریجی آنها با جهان خارج از یکسو و نابسامانی های زندگی و طرز معیشت شان این حالت بالقوه به فعل در آمده و مصلحین عرب را بر آن واداشت که خود را از این وضع تحقیر آمیز بدویت در کنار همسایگان نیرومند، شان- روم و شام و فارس- بدر آورند و خود رهنما و رهگشای بشریت آنروز گردند. ما چگونگی این تطور روحی عرب را به صورت خلاصه از استنتاجات جامعہ شناس بزرگ اسلام (ابن خلدون) ارائه می داریم. بدوی ها معایب و محاسنی دارند. از یکسو سادگی معاش و راه و رسم زندگی بدوی در وجود آنها پاره یی از محاسن جسمی و اخلاقی پدید آورده چنانچه این افراد جسماً سالم و نیرومند هستند. زیرا ساده ترین خوراک ها را می خورند. در هوای آزاد زندگی می کنند و کارهای

سخت جسمانی انجام می دهند، بایستی در مصایب ناشی از اوضاع و شرایط نامساعد محیط ایستادگی کنند و همواره هشیار باشند چون (مانند شهر نشینان) نگهبان و دیوار و درو پیکری ندارند که از آنان حراست کند. در نتیجه این عوامل بدویان بی پروا و دلبر و مطمئن به خویشان هستند. و چون به فطرت آدمی نزدیکترند، بیشتر آمادگی دارند يك زندگي پرهیزکارانه، چنانچه به آنها آموخته شود در پیش بگیرند. برخلاف شهر نشینان. بدویان به کارهای زشت و پلید زیاد آلوده نمی شوند، ممکن است به این نوع کارها مانند شهر نشینان شایق باشند ولی چون هرگز فرصت ارتکاب به آنها را نمی یابند فطرتاً پاکترونیکی پذیرتری مانند زندگي ساده یی که دارند در ایشان عاداتی به بارمی آورد که آنان را به کارنيك رهنمون می شود و این عادات در آنان طبیعت ثانوی می گردد و در اعمال و در حیات شان تأثیر خاصی میگذارد. (۱) از طرف دیگر معایب این طرز زندگي هما نا نداشتن يك سازمان سیاسی متشکل است که استعداد های ذاتی بشر را تکامل دهد و آنها را به سوی هدفی عالی رهنمون شود. قناعت به زندگي ساده و اجتماعات كوچك روستایی، خود کفایی ضروریات زندگي، استقلال و اعتماد به خویشان آنها را به يك حالت عادی نگه میدارد اما دیر یازود باید از این محدوده و یکنواختی زندگي رهایی یافت. در جوامع ابتدایی روابط صرفاً به اساس خویشاوندی استوار است اما احتیاجات زنده گی انسانها را از محدوده روابط خویشاوندی بیرون میکشد و آهسته آهسته چند خانواده خویشاوند اساس گروه بزرگ تر اجتماعی را تشکیل میدهند که عصیت خویشاوندی را تحت الشعاع قرار میدهد. این گروه بزرگتر اجتماعی قبیله نام دارد و قبایل نیز به اثر تصادم با یکدیگر و سایر عوامل اجتماعی، گروه های کوچکترو ضعیف تر را در خود جذب

میکند و در نتیجه قوه قهریه جبر و زور يك قدرت مطلقه به وجود می آید که در رأس آن ریش همان قبیله بزرگتر قرار می گیرد و تشکیل قوم رابه وجود می آورند. قبایل متحد بدوی چون نیرو، دلاوری و عصیت آنها بیشتر است، می توانند ملت های متمدن و شهرهای بزرگ رابه مخاطره بیندازند و حتی آنها را تصرف کنند و در نتیجه، تمدنی را معدوم و یا تمدنی جدید رابه وجود بیاورند.

به نظر این خلدون بیشتر بدویان باعث از بین بردن تمدن ها گردیده اند عادات آنها چون اعتماد به نفس، انتقام جویی، بی اعتنایی به مراجع قدرت، حرکت مداوم و دل بستگی نداشتن به هیچ دیار و عادت به تصرف هر چیز بدون رعایت حقوق دیگران، همه منافی حقوق دیگران است.

اما به نظر این خلدون تمام این عادات منفی را نیروی لگام زده میتواند که آن نیرو دین است. «دین مانند هر علت اجتماعی دیگر، نیاز به عصیت دارد تا قوام گیرد. از نیرو باید در میان گروهی برخیزد که عصیت نیرومندی داشته باشد تا از راه جنگیدن به تبلیغ آن پردازند همین که چنین گروهی دینی را پذیرفت و از آن پشتیبانی کرد نیروی بسیار موثری میگردد. این دین عصیت تازه یی به وجود میآورد که همانا ایمان مطلق به اوامر شرع و اطاعت از شارع است این سرچشمه عصیتی است که بر تروپایدار تراز عصیت صرفاً مبتنی بر خویشاوندی طبیعی و شهوات نفسانی است، دین رقابت و رشك و رزی ناشی از جلب سودهای مادی را از میان میبرد. پیروان خود را از کردارهای منافی اخلاق و عدالت باز می دارد و به آنان حکم می کند که از بالاتر آن خود فرمان برداری کنند و يك شریعت الهی وضع می کند که زندگی سیاسی ایشان را سامان می بخشد. آنان که به این دین میگویند به حکم اجبار فطری عمل میکنند و انگیزه

ایشان امیدپاداشی که در آخرت به آنان وعده داده شده است. دین که بعد از عصیت طبیعی می آید و بر شالوده آن استوار است، نیرومندترین عامل در پدید آوردن تمدن است و احکام آن مؤثرترین وسیله برای حفظ آن می باشد. (۳)

برای قبایل عربی نیز با چنین زندگی بدوی برخورد از محاسن و معایب آن، دینی ضرور بود تا آنان را انسجام بخشد و تحت يك لوأ در آورد که با انجام این عمل نتیجه آن هم تمدن عظیم و باشکوه اسلامی گردید. از همین روستا جامعه شناس بزرگ اسلام - ابن خلدون - پادشاهی و کشورداری عرب ها را جز از راه دین یا رهبری پیامبری دینی غیر قابل حصول میداند: "زیرا چون این قوم برخوی و حشیگری هستند رام شدن و انقیاد گروهی از آنان نسبت به دسته دیگر به علت درشتخویی و گردن فرازی و فزون جویی و رقابت و همچشمی در ریاست از دشوارترین کارهاست. از این رو کمتر تمایلات ایشان در پیرامون يك امر هماهنگ و متحد می شود. لیکن هنگامی که از راه پیامبری یا ولایت به کیشی گرایند آن وقت حاکم و رادع آنان از نفوس خودشان برمی خیزد و خوی خود خواهی و همچشمی از میان آنان رخت بر می بندد و در نتیجه انقیاد و اجتماع آنان آسان می شود، چه دین در دل همه ایشان جایگزین می شود و خوی های تکبر و رشک و همچشمی را از بین می برد و مطیع کردن و گرد آوردن ایشان را آسان می کند. از این رو در میان ایشان هرگاه پیامبر یا ولی یا خلیفه یی پدید آید، آنان را به انجام دادن فرمان خدا برمی انگیزد و خوی های نکوهیده را از میان ایشان می زداید و ایشان را به فرا گرفتن صفات نیکو و امی دارد و آنگاه همه ایشان برای آشکار ساختن حق همدل و هم رأی می شوند، اجتماع آنان کمال می پذیرد و وجهانگشائی و غلبه و کشورداری برای ایشان حاصل میشود. با همه

اینها تازیان زود تراز همه مردم حق و راستی رامی پذیرند و چون طبایع ایشان از ملکات کژی و ناراستی سالم و از خوی های ناپسند و نکوهیده دور است و به جز برخی خوی های وحشیگری که چندان گمراه کننده نیست و برای پذیرش نیکی آماده میباشند، صفات بد دیگری در آنها یافت نمی شود، از اینرو که آنان بر همان فطرت نخستین خویش پایدار اند و از سرشتی که سبب نقش بستن عادات زشت و ملکات ناپسند در انسان می گردد، دور می باشند." (۴)

قبایل عربی با زندگی بدوی در صحراهای خشک و سوزان شبه جزیره عرب با خصوصیات که قبلاً ذکر نمودیم، می زیستند و هر آنی اختلافات و ناهمگونی زندگی بدوی قبایلی با شهرنشینان مدنیت های همجوار، زندگی آنها را به خطر مواجه ساخته بود و لزوم مرکزیت و نظم اداری و تشکل سیاسی در بین عرب ها خاصاً به خاطر جلوگیری از تهاجم دو همسایه بزرگ امپراطوری روم و ایران، خواهان آیین و قایدی بود، میر غلام محمد غبار این استعداد رهبری و متشکل ساختن قبایل عربی را در وجود قبیله قریش می بیند: " قبیله قریش که در رأس اداره اقتصادی و مذهبی شهر مکه قرار گرفته بود از همه بیشتر لزوم مرکزیت و نظم اداری را احساس می کرد. زیرا اختلاف عظیم زندگی و تضاد شدید بین قبایل و شهرنشینان را می دید. موضوع جلوگیری از تجاوز مسلح ایران و روم در عربستان و هم جلوگیری از جنگ های قبیله ای عامل دیگری برای ایجاد یک دولت متمرکز عربی، در نظر آنان محسوب می شد. روی هم رفته قریش نظم اداری و امنیت راه های تجارتی را با مرکزیت شهر مکه خواهان بود تا تجارت مختل نشود و منافعی که از مبادلات تجارتی بین اوقیانوس هند و دریای روم حاصل می شد از دست نرود. قبایل عرب که استعداد جنگی و ادبی با تمایل آزادی و استقلال

خواهی داشتند آماده بودند که از عسرت اقتصاد طبیعی کشور خود نجات یابند. خصوصاً که از تجمل ورفاه زندگانی شهرهای روم و ایران چیزها می شنیدند و می دیدند. "(۵)

آغاز فتوحات به سوی شرق

در زمانی که عرب ها احساس نمودند يك وحدت قوی به وجود آورند، همسایگان آنها یعنی امپراطوری های بزرگ ایران و روم در بی نظمی و آشفتگی به سر می بردند اگرچه به ظاهر شکوه و جلال شان حفظ بود، اما رعایای این دول زیر بار مالیات، کمر شکن گشته بودند ظلم، بی عدالتی، تبعیض و سلسله مراتب اداری، تجمل و اسراف دربار مردم را به ستوه آورده و آنها را از حکومت ها فاصله می داد، از نظر عقیدتی نیز مذاهب متعدده در ایران و فکرا نزو اطلبی و دنیا گریزی در امپراطوری روم، روان مردم آنجا ها را خسته نموده بود. درست در چنین موقعی - دین اسلام در بین قبایل عرب شروع به تبلیغ و نشر آیین برادری و برابری و مساوات نمود و به اندك مدتی قبایل عرب تحت قیادت قبیله قریش متحد گردیدند و خواسته های دیرین عرب یعنی دین واحد، مرکزیت واحد و استقلال ملی شان تحت شعار كلمة الله تحقق پذیرفت. بزودی این دین اردوی شکست ناپذیری را که دارای روحیه عالی مبتنی بر يك عقیده استوار مرگ مقدر، در صورت پیروزی غازی و در حالت مرگ رتبت شهادت میافت، به وجود آورد. نشر دین اسلام و بدست آوردن غنیمت و اعتماد به پیروزی پای آنها را از شبه جزیره

تادیوار مداین و متصرفات روم رسانید و پشت امپراطوری های روم و ساسان را به لرزه در انداخت و شعار " برادری و برابری " عرب در عمل مردمان ناراضی امپراطوریهای مذکور را به خویش جلب نمود. اگرچه دول ایران و روم هر دو توانست در مقابل عرب ها سپاه و تجهیزات منظم و لازم بفرستند، اما نیروی ایمان و دلاوری عربها، سبکی اسلحه و تجهیزات عادت داشتن به مشکلات و مصایب زندگی، بدویت و صحراگردی آنها سپاه پر زرق و برق و تابن دندان مسلح و سنگین اما ناراضی دول مذکوره را هر باری میشکست و عساکر شهرنشین و مرفه الحال ساسانی و رومی در مقابل هر شکستی بیشتر روحیه شان تضعیف و ارباب و وحشت قلوب شانرا تسخیر میکرد.

شکوه ایمان، سادگی و بی پیرایگی و برابری تمام افراد عرب را در مقابل دولت ساسانی که بنیادش در برتری یکی بر دیگر، ظلم و بیعدالتی و توجه به ظواهر استوار بود، درین نامه سعد سر لشکر سپاه اسلام ورستم فرخزاد سردار سپاه ایران از زبان فردوسی می خوانیم.

وقتی رستم به سعد نامه مینویسد، عرب را با چنین الفاظ اهانت آمیزی خطاب میکند:

«بمن باز گوی آنکه شاه تو کیست؟

چه مردی و آیین و راه تو چیست؟

به نزد که جویی همی دستگاه

برهنه سپهبد، برهنه سپاه

به نانی تو سیری و هم گرسنه

نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه.

و بعد از پیل و تخت و باز ویوز و سگ و دارایی های شاه ایران

سخن می گوید در اخیر کلمات توهین آمیز خویش را بدین سرحد می
رساند که میگوید:

"ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جایی رسیده ست کار

که تاج کیان را کند آرزو

تفو باد بر چرخ گردون تفو

وقتی پیروز نامه را به سعد میرساند در ضمن سوالاتی از
چگونگی کشور داری، نوع سلاح، تجهیزات و دیگر موارد میکند، بهتر
است این برخورد پهلوان ساسانی را با سپهسالار عرب بازهم از زبان
شیوای فردوسی بشنویم:

"بر سعد وقاص شد پهلوان

از ایران بزرگان روشن روان

همه غرق در آهن و سیم و زر

سپرهای زرین و زرین کمر

چو بشنید سعد آن گرانمایه مرد

پذیره شدش با سپاهی چو گرد

سپهبد فرود آمد اندر زمان

زلشکر بپرسید و از پهلوان

هم از شاه و دستور و از لشکرش

ز سالار بیدار و از کشورش

ردا زیر پیروز افکند و گفت:

که ما نیزه وتیغ داریم جفت
 زدنیانگویند مردان مرد
 زرزوسیم وز خواب وز خورد
 شمارابه مردانگی نیست کار
 همان چون زنان رنگ وبوی ونگار
 هنرتان بدیباست پیراستن
 دگر نقش بام و در، آراستن
 یزدگرد وقتی به مرزداران خود نامه مینویسد کلماتش توهین
 آمیزتر از کلمات برادرش رستم است.
 ... همانا که آمد شمارا خبر
 که مارا چه آمد ز اختر بسر
 از این مار خوارا هرمن چهرگان
 زدانایی و شرم بی بهرگان
 نه گنج و نه تخت و نه نام و نژاد
 همی داد خواهند گیتی به باد
 بسی گنج و گوهر پراگنده شد
 بسی سربه خاك اندر آگنده شد
 چنین گشت پرکار چرخ بلند
 که آید بدین پادشاهی گزند
 ازین زاغساران بی آب و رنگ
 نه هوش و نه دانش، نه نام و نه ننگ، (۸)

علاوه بر شاهنامه که به زبان شعراست و در شعراًغلباً عراق نیز راه می یابد، در اکثر کتب تاریخی نیز برخورد و قدرت و شخصیت های آن انعکاس یافته است و ما از تطویل کلام گذشته صرف با ذکر یک نمونه از کتب تاریخی اکتفا می کنیم. در ترجمه تاریخ طبری آمده است که رستم قاصدان ایرانی را چنین اهانت می کند، به گردن هریک جوالی از خاک را بار می کند و چهارده نفر قاصد عرب نیز جوال های خاک را به پیش سعد می آورند و آنرا مفتاح تصرف ایران تفأل می گیرند. (۹)

عرب ها با چنین شخصیت ها و دولت هایی روبرو می شوند و به زودی همه را درهم می کوبند و موانع را از سر راه خود می روبند و با ایمان قوی به پیش می تازند. در بعضی جاها با خشونت و جنگ و در بعضی موارد با تبلیغ و مدارا ممالک را فتح می کنند و آیین نوین را منتشر می کنند. به گفته زرین کوب، «اغلباً فتح اسلامی با جنگ حاصل شد اما نشر اسلام در بین کشورهای فتح شده به زور جنگ نبود.» (۱۰)

اسلام در برخورد با تمدن های ایران و روم از نهادهای مثبت این جوامع استفاده کرد و نقص ها و کمبودی های یکی را با ارزش های مثبت دنیای متمدن آن روز به هم آمیخته و از آمیزه آن مدنیت شگرف اسلامی پدید آورد. چنانچه زرین کوب درین مورد گوید: "فرهنگ اسلامی... زبانش عربی بود، فکرش ایرانی، خیالش هندی بود و بازویش ترکی، امادل و جانش اسلامی بود و انسانی." (۱۱) باز هم از زبان این دانشمندی خوانیم: "تمدن اسلام که بدینگونه وارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد نه تقلید کننده صرف از فرهنگ های سابق بود، نه ادامه دهنده محض - ترکیب کننده بود و تکمیل سازنده - دوره کمال آن که باغلبه مغول به پایان آمد، دوره سازندگی بود - ساختن یک فرهنگ جهانی و انسانی - در قلمرو چنین تمدن قاهری همه عناصر مختلف

جدا داشت، عبری، یونانی، هندی، ایرانی، ترکی و حتی چینی. اگر مواد این ترکیب در نظر گرفته شود، عنصر هندی و ایرانی هم به هر صورت از حیث کمیت ظاهراً از عناصر عبری و یونانی کمتر نیست اما اهمیت در ترکیب ساختمان است و صورت اسلامی آن که ارزش جهانی دارد و انسانی. " (۱۲)

اسلام اهل دین را تکلیف به قبول آیین خویش نمی کرد متصرفات بادادن جزیه یی از قبول اسلام معاف بودند و این جزیه ها نیز آنقدر زیاد نبود که مالیات در دربار ساسانی و رومی بالای رعایا سنگینی می کرد و آن هم در راه منافع عامه به مصرف می رسید. باین روش نرم و مسالمت آمیز از طریق نمایاندن کردار و اعمال خود و تغییر تدریجی ذهنیت رعایای ممالک مفتوحه آهسته آهسته این دین در بین طبقه محروم امپراطوری ساسانی و متصرفات رومی راه یافت. آنها چون این دین را موافق با روحیات خود یافتند به رضا و رغبت این دین حنیف را قبول کردند. شواهد زیادی موجود است که خود مردم در فتوحات ممالک شان، عرب را کمک می نمودند. چنانچه پس از واقعه قادسیه قریب چهار هزار از دیلمان به کیش اسلام درآمده، عرب را در جنگ جلولا امداد نمودند. زردشتیان باینکه دم و دستگاهی داشتند و به آتش پرستی خویش ادامه داده و ادبیات پهلوی هنوز به رونق سابق خویش در بین مردم رواج داشت؛ خود گروه گروه به دین اسلام می گرویدند. (۱۳) رعایا، بازرگانان، اعیان و زمین داران بلخ خود دین اسلام را پذیرفتند و به همینطور تعالیم ساده و سهل اسلام و رفتار و کردار عرب در عمل و مساوات در بین شان که سردار و سپاهی در بین خود فرقی نداشت. توانست مردم را به پذیرش رضایت مندانه اسلام وادارد.

چگونگی ورود عرب به افغانستان و ماوراءالنهر

در افغانستان نیز عرب بعد از فتح ایران به تعقیب یزدگرد ساسانی وارد شد. بهتراست ابتدا حالت و چگونگی وضع اجتماعی - اقتصادی آن روزه افغانستان را ترسیم و بعداً چگونگی برخورد مردم این دیار با عرب و اسلام و پذیرش اسلام را در بین مردم شرح دهیم.

میرغلام محمد غبار وضع آن وقت افغانستان را چنین ترسیم مینماید: "در قرن هفتم میلادی هنگامیکه تماس و تصادم عرب با افغانستان واقع شد، مردم افغانستان از نظر اقتصادی دارای زراعت و آبیاری و پیشه وری پیشرفته تر نسبت به عرب ها بودند، شهرها آبادان تر بوده و راه تجارتی هند با چین و آسیای مرکزی و ایران از افغانستان می گذشت دولت کابلشاهان این راه را در دست داشتند. در شهرها دوران پول، دادوستد تجارتی را تسهیل می کرد و مسکوکات مختلفی از حکومت محلی افغانستان در بازارها رایج بود.

از نظر فرهنگ، افغانستان آنروز از ریاضی، نجوم، طب و الهیات سرشته داشت و با علوم یونانی و ساسانی و فلسفه هندی آشنا بود و رسم الخط های خروشتی و یونانی و برهمی بکار می برد، و معابد ادیان مختلف زردشتی، بودایی و شیوایی و میتراپرستی، در سرتاسر کشور، بارو حانیون آن مرکز دانش های عصر خود محسوب می شدند، ادبیات مذهبی موجود و

تعدد مذاهب و عقیده محترم بود. اما از نظر اجتماعی افغانستان آن روز متشت و پیریشان بود. مملکت فاقد دولت مرکزی و سرتاسر کشور به حکومت محلی منقسم بود و این حکومت برای حفظ منافع و حکمرانی خود، مردم را در واحدهای کوچک و مجزأ از همدیگر، نگاه می داشتند. علاوه بر ادیان و مذاهب متعددی چون زردشتی، بودایی شیوایی و طریقه های دیگر معنای مردم کشور را از همدیگر جدا می کرد... این روش اداری و مذهبی مردم را تصنیف می کرد و در رژیم فیودالی و ملوک الطوائفی اختلافات طبقاتی تشدید می شد. جغرافیا نویسان عرب از هفده حکومت محلی افغانستان آنروز (که همه خود را شاه می خواندند) نام میبرد. (۱۴)

در چنین وضع بحران اجتماعی، عرب با همان شعار "برادری و برابری" با چنان فتوحات محیر العقول با مردم افغانستان مواجه گردید، و طبقات مختلف مردم با عکس العمل های متفاوت به آن پاسخ دادند. طبقات بالایی جامعه خاصاً حکمرانان محلی و ملوک الطوائف اگر حکومت عرب خار سر راه شان قرار نمی گرفت و آن ها را با دادن جزیه و باجی به حکومت محلی شان دوباره بر می گماشت، پیشروی عرب را مانع نمی شدند و روحانیون نیز به عمل بالمثل دست می زدند اما اکثریت مردم جامعه که دهقانان بودند با وجودی که از نظر اقتصادی تحت فرمان زمیندار و از نگاه اعتقادی زیر سلطه روحانیون بودند در برابر عرب در یک حالت نوسانی و متزلزل قرار داشتند. از یک طرف شعار "برادری و برابری" عرب در پیش روی شان قرار داشت، از سویی، دین آبایی و اجدادی شان که سالیان متمادی در رگ و پی شان ریشه دوانیده بود، نمی توانستند به یکبارگی از آن دست بکشند. اما سیاست مدبرانه عرب که روحانیون را از مبارزه باز داشته بود، کار خود را کرد و مردم

آهسته آهسته با مشاهده اعمال عرب که با گفتارشان مطابقت داشت به دین اسلام می گراییدند. (۱۵)

در اینجا يك سياست ديگر عرب را - که موضوع اصلی تحقیقات ما را نیز تشکیل می دهد - که بی شک در نشر اسلام مؤثرتر از لشکر کشی شان بود - ذکر باید نمود که آن هم اسکان گزینی فقها و دیگر اهل فضل عرب در بین مردم بومی است، عربها در جاهایی که حتی شمشیر نتوانست کار خود را بکند، باین سیاست توانستند مردم محل را به آیین اسلام مایل سازند. حال ببینیم که چگونه عرب مقدمات لشکر کشی را به صوب افغانستان آغاز نمود و چطور بعضی قبایل عربی در این سرزمین مسکن گزین گشتند.

اسکان گزینی عرب ها در افغانستان

با مطالعه کتب تاریخی درمی یابیم که اولین لشکر کشی عرب به صوب خراسان در اواخر خلافت حضرت عمر (رض) شروع گردیده و توأماً با آن مسکن گزینی عرب ها درین سرزمین به قسم قطعات نظامی و یا مبلغین دینی صورت گرفته است. بعدها در زمان حضرت عثمان (رض) این لشکر کشی ها و در پهلوی آن مستقر شدن قبایل عربی در کشور ما وسعت بیشتری یافته است و پس از زمان خلفای راشدین در عهد امویان این پروسه هنوز شدت و سرعت بیشتر کسب نموده است. علاوه بر زمان امویان، خاصتاً در اواخر حکومت این سلسله، هجوم

و تجاوز عرب ها، شکل مهاجرت و پناه گزینی را گرفته و برای ناراضیان دولت اموی، خراسان آن روز محیط مساعد مبارزه بر ضد دولت اموی میگردید.

هم چنان با گذشت يك مدت طولانی که شاید مهاجرت های جسته و گریخته جریان داشته، در زمان امیر تیمور گورگانی نیز عده یی از عرب ها به قسم تبعیدی یا نظر بند در بخارا و سمرقند آورده می شوند و بعداً در دیگر مناطق ماوراءالنهر و سمت شمال افغانستان پخش و جایگزین می گردند.

اولین سردار عرب که پایه افغانستان گذاشت احنف بن قیس بود که به تعقیب یزدگرد سوم در سال ۵۲۲هـ، بعد از فتح نیشاپور و مصالحه با حکمران محلی سرخس و ابیورد و قانع نمودن حکمران هرات به تأدیة خراج راهی بلخ گردیده و در راه بابازان، امیر محلی مرو و رود مقابل شد و کارشان به مصالحه کشید و بعداً بلخ نیز خراج گذار او گردید، (۱۶)

در سیستان نیز اولین لشکر کشی عرب در سال ۵۲۳هـ، به امر و هدایت حضرت عمر صورت گرفت و در سال ۵۳۰هـ، مصالحه با تأدیة خراج بین شان عقد گردید.

لشکر کشی های دیگر عرب در زمان حضرت عثمان[ؓ] در سیستان باعث تلفات لشکر اسلام گردید و بار دیگر ربیع بن زیاد حارثی به سیستان حمله نموده و سیستانیان را باج گزار عرب ها گردانید، بعد از ربیع بار دیگر سیستانی ها طغیان نمودند که این بار عبدالرحمن بن سمره مأمور فتح سیستان گردید، ابن سمره بعد از فتح سیستان دامنه فتوحات خود را تا زابل و کابل رسانید اما در شهر آخری نتوانست پیشروی نماید. (۱۷)

سیستانی ها چندین بار تمرد نمودند، بالاخره عرب مجبور گردید که به جای لشکر کشی و جنگ از راه تبلیغ به نشر دین اسلام بپردازند

ازین به بعد در سوقیات خود فقهای اسلامی و مبلغین دینی را نیز غرض تبلیغ دین اسلام با خود می آوردند. در عین حال قبایلی از عرب را نیز مثل بنی تمیم و بنی بکر در بین مردم اسکان نمودند. همچنان فرقه خوارج عربی نیز که بر ضد بنی هاشم و بنی امیه می جنگید و از طرف دولت های عربی سرکوب می گردید، سیستان سرکش را پناهگاه خود ساخته بودند. (۱۸)

در صفحات شمال افغانستان نیز عرب ها به سیاست اسکان گزینی قبایل عربی دست زدند. در سال (۶۷) ه. پنجاه هزار عسکر عرب به صورت خانه کوچ به قیادت ربیع بن زیاد وارد افغانستان شد و تا بلخ پیش رفت. این خود باعث نزدیک شدن مردم خراسان با عرب و شناختن هم دیگر و ارتباط و خویشاوندی با آنها گردیده و در نشر دین اسلام به تدریج سودمند افتاد. (۱۹)

در زمان زیاد بن ابیه که در دوره خلیفه چهارم حکومت فارس و در زمان معاویه حکومت کوفه و بصره را داشت و حیطة اقتدارش نیز تا اقصی نقاط عالم اسلام در شرق مسلم بود، نیز برخی از قبایل عربی در ایران و خراسان مهاجرت کردند. (۲۰)

مؤثریت این سیاست عرب را نویسنده کتاب "تاریخ بخارا" در آن شهر تصریح نموده چنین می نویسد که قتیبه بن مسلم سردار بزرگ عرب سه بار مردم بخارا را مسلمان نمود، اما هر سه بار بعد از رفتن سپاه عرب مردم دوباره تمرد نمودند. بالاخره قتیبه بار چهارم بخارا را بگرفت اگر چه مردم ظاهراً اسلام را پذیرفتند، اما در باطن بت می پرستیدند، قتیبه چنان صواب دید که تعدادی از خانواده های عرب را در آنجا مسکن گزین سازد و به مردم بخارا فرمان داد تا نیمی از خانه های خود را به عرب ها بدهند، تا آنها از نزدیک ناظر و مراقب احوال مردم

بخارا باشند و در جوار عرب آیین اسلام و عبادت بیاموزند. (۲۱)

در زمان امویان هم چنان که قبلاً گفتیم خراسان محیط مساعد برای مبارزه با راضیان دولت اموی بود. لذا عرب های که با دولت اموی مخالف بودند، خاصاً علویان راه مهاجرت در خراسان را به پیش گرفتند اما حکام عربی و گماشتگان امویان در خراسان، جلوائین مهاجرت هارا می گرفتند و بدین طریق بی اتفاقی ها و خصومت بین عرب ها در خراسان پیش آمد. از یک طرف حکام و والیان دولت اموی در خراسان و از سوی دیگر تازه واردان و مهاجرینی که از مظلالم دولت اموی به جان آمده و خراسان را پناهگاه خود قرار داده بودند، بجان هم افتادند و اکثریت اهالی بومی نیز که از تبعیض دولت و مظلالم حکام اموی به ستوه آمده بودند، جانب تازه واردان و مهاجرین را گرفتند خاصاً علویان که از خانواده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و از قدسیت و روحانیت نیز برخوردار بودند بیشتر مردم محل را به سوی خود جلب کردند، این مبارزه با مبارزه مردم افغانستان به خاطر استقلال در هم آمیخت و نتیجه آن ریشه کن شدن دولت اموی و تأسیس خلافت عباسی ها بدست ابومسلم گردید درین آوان در مرو که بزرگترین مرکز شرقی خلافت اسلامی بوده علاوه از قبایل خرد و کوچک، دو قبیله بزرگ یمانی و مضری عرب وجود داشتند که همیشه بر سرامارت در بین شان جنگ مشتعل بود. امارت نیزگاهی به دست یک قبیله و زمانی به دست قبیله دیگر بود. ابومسلم ازین نفاق استفاده نموده، ابتدا یکی را به دست دیگری تضعیف و بعداً هر دو را کوبید. چنانچه وقتی که ابومسلم از طرف امام ابراهیم مأموریت فتح خراسان را دریافت می دارد امام ابراهیم به خاطر محو و نابودی حکام ظالم اموی و دیگر طرفداران این دولت در خراسان به او چنین دستور می دهد: ای ابو عبد الرحمن! تو یکی از ما خاندانی،

سفارش مرا به یاد داشته باش. این قبیلهٔ یمنی را بنگر و حرمت بدار و میان شان اقامت کن که خدا این کار را جز به کمک ایشان به کمال نمی رساند این قبیلهٔ ربیعہ را بنگر و از کارشان بدگمان باش، این قبیله مضر را بنگر که دشمنان همسایه اند، هر کس از آنها را که به کارش بدگمان شدی، یا چیزی از او در خاطرت افتاد، خونس را بریز. اگر توانستی زبان عربی را از خراسان براندازی برانداز. هر نوسالی را که به پنج وجب رسید اگر از او بدگمان شدی خونس را بریز. (۲۲)

شاید بعد از ختم دورهٔ اموی نیز عرب ها وارد افغانستان شده باشند اما نه به طور دسته جمعی و شاید هم به شکل انفرادی و خانه وار. اما آورده شدن عرب به صورت دسته جمعی بعدها در زمان تیمور صورت گرفته است که قبل از بررسی این مطلب می پردازیم به ابراز نظر یکی از محققین مصری که در سالهای (۱۳۴۰) ه. مدیر مرکز ثقافی عربی در کابل بوده، نامش نصرالدین محمد است و دربارهٔ عرب های عربی زبان کشور ما تحقیقاتی انجام داده و آمدن این عربها را مربوط به کارهای حجاج و یا کشف قبر حضرت علی "محتمل می داند؛ او می نویسد: "وقتیکه دعوت خوارج در شرق بلاد مسلمانان منتشر شد، حجاج ابو یوسف ثقفی دریافت که این دعوت را فقط با اعزام و جایگزین کردن دسته های متعدد عرب می توان به جایی رساند و بنا بر آن خانواده هایی را به ایران و افغانستان انتقال داد و شاید وجود قریه هایی که همه باشندگان آن عرب اند با این عمل حجاج بی ربط نباشد. (۲۳)

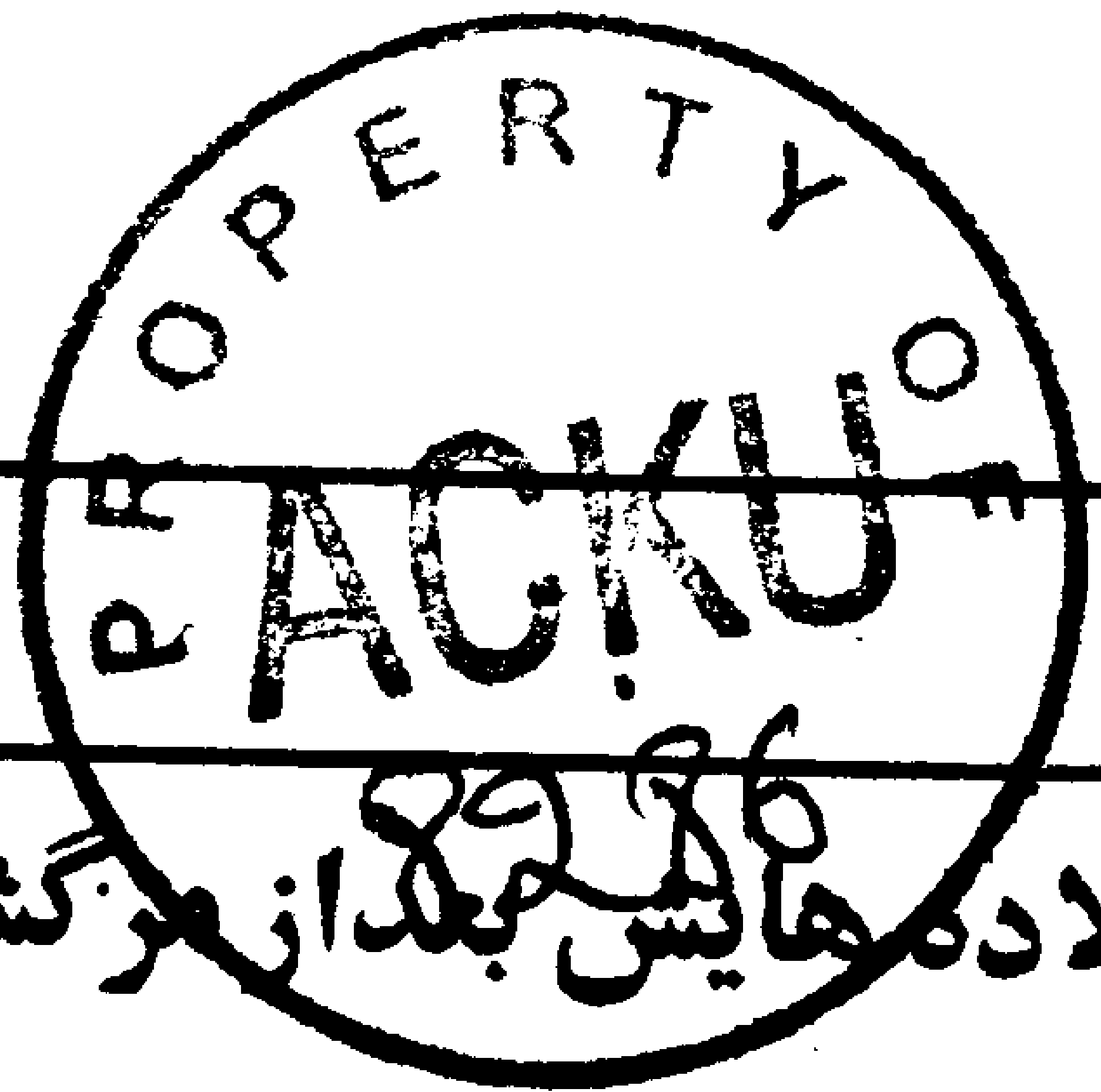
دیگر این که وجود قریه های عربی زبان را با کشف قبر حضرت علی "مرتبط می داند که نظر به گفتهٔ او خود عرب های خوشحال آباد گفته اند که در عهد امیر قمش در آن محل ساکن شده اند. او حدس می زند که این امیر قمش همان امیر احمد قماچ است که به حفرو کشف قبر

پرداخته بوده و بدین طریق سابقه تاریخی این عرب ها را در مزار شریف حدود سال (۵۳۰) ه. می داند. (۲۴)

اما نظر به گفته اکثر عرب های صفحات شمال افغانستان و شهادت رساله قاری عبد الرحیم "عینی" عرب های عربی زبان چهار قریه حوالی بلخ و جوزجان - خوشحال آباد و یخدان مربوط ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ و سلطان اریغ (نظر به گفته برخی عرب ها سلطان عراق) و حسن آباد مربوط ولایت جوزجان - و بخش بزرگ عرب های افغانستان که به سایر زبان های محلی تکلم می کنند در زمان تیمور به افغانستان و آسیای میانه آورده شدند. در رساله "بقایای آثار عرب در شمال افغانستان" تألیف قاری عبد الرحیم "عینی" که او نیز از کتاب "زبدة الانتخاب فی انساب الاعراب" مؤلفه سید محمد صدیق "گوهری" تلخیص نموده است چنین میخوانیم: "امیر تیمور کوره گن که از نسل چغتایخان است سه مرتبه از سمرقند به روم و عربستان رفته، آنها را تحت تصرف خود آورده، بار سوم در سال ۱۴۰۲ م. که در آنوقت در جزیره عرب و روم ایلدرم بایزید سلطنت میکرد، حمله ور شد. همزمان وصول تیمور به روم، ایلدرم به جنگ صلیبی ها رفته بود. تیمور از این فرصت استفاده نموده، بسیاری از بلاد را فتح و بایزید را اسیر کرد و وقتی که خبر اسارت ایلدرم به سمع مردم شامات، بصره، حجاز و یمن رسید به حرمین شریف که در آن وقت حضرت ولایتآب قطب الدین حیدر که از اجله سادات حرمین بودند از جانب بایزید (والی و زمامدار) حرمین شریفین که به تمام صفات نیک آراسته بودند، تعیین شده بود. تمامی طوایف اوشان را به امیری خود انتخاب نموده به شام خواسته، بیعت امامت و شاهی نمودند،" (۲۵) و قتیکه این خبر به سمع تیمور رسید آتش خشم و غضبش شعله ور شده به جانب شان لشکر کشید چون دولت نو بنیاد عرب

آنقدر تجهیزات نداشت روبه حرمین آوردند و نسبت استبداد زیاد تیمور علمای عرب حکم تکفیر او را صادر نمودند. اما تیمور به اثر مشوره امرای خویش از حمله به حرمین منصرف می شود چون حمله به قبله عالم اسلام خلاف ادب است، لذا نامه یی به امیر حیدر با مهر قرآن فرستاد و او را نزد خود خواست. نامه مذکور بدین مضمون بوده است: «من عهد دارم که مثل زمان بایزید یک سکه و خطبه به نام من باشد، باقی اجراءات و محصول از شما، اما التماس این که خودشان با ارباب حل و عقد حجاز و یمن و بصره تا شام تشریف بیاورند.» (۲۶)

وقتی که امیر حیدر به نزد تیمور می آید چند روزی مورد اکرام او واقع می شود اما به زودی به بهانه یی امیر حیدر را محبوس مینماید و شخص دیگری را به سمت شریف حرمین شریفین به مدینه می فرستد مردمان نیز در چاره را مسدود دیده، تسلیم می شوند. بعد از چندی یک تعداد اشخاص دیگر نیز بامتعلقین میر حیدر به صورت محبوس از مدینه به شام فرستاده می شوند و در سال ۸۰۶ ه. قافله محبوسین عرب به امر امیر تیمور به سمرقند و بخارا آورده می شوند، (۲۷) طوایف عربی که با امیر حیدر به بخار و سمرقند آورده شده اند بعداً اسمای شان تحت عنوان (طوایف و قبایل عرب مسکونی افغانستان) ذکر میشود. تیمور بعد از رسیدن عرب ها به ماوراءالنهر آن ها را به شهر نسف (قرشی) امر سکونت میدهد. امیر حیدر آهسته آهسته دوباره، مقام و حیثیت روحانی خود را در بین مردم ماوراءالنهر بازمی یابد و مردم پیشکش ها، تحف، هدایا و نذر و ات خود را به وی می آورند که در مدت کمی تعداد مواشی امیر حیدر آن قدر زیاد می شود که نظربه خواهش قوم عرب، مال او بین آن ها تقسیم می شود. طوایف عربی وعده می دهند که اولاده های امیر حیدر بعد ازین به مال تمام طوایف عرب شریک اند. امیر حیدر در زمان حیات خود



و اولاده هایش بعد از مرگش هر ساله به مناطق عرب نشین "دوره" می رفته اند و طبق مرسوم نذرهایی بدین مناسبت تاهمین اواخر جمع آوری می کرده اند. (۲۸) البته این رسم علاوه از منافع مادی نوعی تجدید خاطرات و ارتباطات و خبرگیری از حال مریدان بوده و جنبه تبلیغی هم داشته است.

به هر حال تیمور نیز بعد ها شیفته اخلاق امیر حیدر می گردد و دختر خود را به خاطر استمالت و دلجویی به او می دهد که از او فرزندی به وجود می آید، نامش را عبدالله می گذارند که تا حال اولاده های او را به نام میر حیدریان عبداللهی یاد می کنند. (۲۹)

بعد از آنکه روابط تیمور با امیر حیدر بهبودی یابد، تیمور به امیر حیدر می گوید هر جایی را که او انتخاب می نماید به او داده می شود امیر حیدر نیز از منطقه قطغن، شیوه و شکی و بغلان را انتخاب می نماید که قبلاً در آنجا هم مردمان حبش و تاتار سکونت داشتند، این مردمان در حدود دو آب تا که مردوسیغان کوچ داده می شوند، بغلان و غوری از آن عرب های می گردد. (۳۰)

علاوه از مناطق بلخ نیز امیر حیدر بعد از چند روز اعتکاف در دولت آباد و بعد از زیارت شاه ولایت مآب جد بزرگش ساحه هایی از حدود کوه البرز تا چمتال و بوینی قره، سانچارک و سرپل را نسبت این که مردمان عرب مالدار بودند، انتخاب می کند و مردم مسکونی آنجا که عبارت از ایماق ها و مغل ها بودند به جانب میمنه و فیروز کوه کوچانده می شوند ولی خود امیر حیدر به کاسان ماوراء النهر سکونت اختیار میکند و طبق معمول هر ساله به دیدار مریدان به دوره می آید، با اضافه شدن نفوس و تنگی چراگاه بالاخره این مردم تا حدود مرغاب، هرات، میمنه، درزاب و گریوان پراکنده می شوند و در ماوراء النهر نیز تا خوقند، حصار، کولاب و

قبادیان گسترش می یابند. (۳۱)

در قسمت وجه تسمیه عرب قزلباش و کابلی درین رساله چنین آمده است: "وقتی که نادر افشار به ما ورأ النهر و خراسان هجوم آورد طایفه شجاع و نامدار بلخ عرب ها بودند که در حدود میمنه و اندخوی بانادر داد مردانگی داده و اظهار شجاعت ها نمودند. سرکرده های نامدار و عساکر شاندار او را قلع و قمع نمودند. چنانچه محمد جان بهادر نام، مرد جنگی عرب ها به دست نادر زنده گرفتار شد و از بالای پل امام بکری به دریا گردن بسته و زنده انداخته، باقی نامداران عرب بلخی را با عیال و اطفال به صورت یرغمل به صوب کابل برده، بعضی را به جلال آباد و برخی را به لوگر، غزنی، و جمعی را به کوهستان و لغمان و اطراف کابل تبعید نمود و طایفه یی راهم در چند اول جوار مردم قزلباش و بیات و ترک طهماس و افشاران خدمتگاران خاندان صفوی که فراری خود نادر بودند، جاداد، چون انسان ها از زیست با همی و همجواری تقلید می کنند و قزلباشان که اکثراً کلاه سرخ به سر داشتند، عرب ها نیز آن کلاه را انتخاب نمودند و وقتی که نادر افشار به قتل رسید، بسیاری عرب های نواحی کابل به سبب حب وطن یا منسوبین خود، خود را به اطراف خلم ایبک و سیاه جر رسانیده مسکن گزین شدند که تا کنون در آنجا زندگی می کنند و مردم خلم آنها را نسبت داشتن کلاه سرخ (قزلباش و کابلی) نام نهادند. باقی عرب های لوگر، غزنی و جلال آباد نسبت فشار اقتصادی در آنجاها ماندند و اولاده های شان با همجواری مردم آنجا به زبان ولهجه های دری لوگری، غزنوی، جلال آباد و لغمان به پشتو تکلم می کنند. چنانچه عرب های قرشی (نسفی) ترکی سخن می گویند." (۳۲)

درینجا ناگفته نباید گذاشت که سلسله مهاجرت عرب ها قبل از زمان نادر نیز صورت گرفته و نمی توان تمام عرب های کابل و مشرقی را

تبعیدیان زمان نادر دانست که در بخش بحث گسترش جغرافیایی شواهدی در مورد ذکر می شود و مزارات معتبر شهدای صالحین ، شاه شهید ، شاه دوشمشیره در کابل و اقوام بزرگ عرب و تعداد کثیر سادات در مشرقی خود گواه گفته ماست .

در اینجا سوالی پیش می آید که اگر عرب هایی که در زمان تیمور آورده شده اند آنقدر زیاد بوده اند و تا این حد گسترش یافته اند پس آن عرب هایی که قبل از زمان تیمور ، در اوایل اسلام و زمان خلفای اموی در این سرزمین آمده بودند ، کجایند و چه شدند ؟ به نظر نگارنده در پهلوی عرب هایی که در زمان تیمور آورده شده اند ، مردم اکثر قرأ و قصبات کشور که حالا خود را عرب می دانند و یا به صورت مختلط با اقوام دیگر زندگی می کنند شاید از بقایای همان عرب هایی باشند که قبل از زمان تیمور در این سرزمین مسکن گزین شده اند و نسبت آمیزش بیشتر و پیشتر از عرب های آورده شده در زمان تیموری ، شاید اکثراً با مردم بومی این سرزمین با الوسیله دادن و گرفتن دختر و پذیرش رسوم و عادات مردم محل ، مخلوط شده اند آثار اندک عربی در لهجه و تلفظ بعضی حروف و رسوم ایشان باقی مانده است ، اگر این عرب های قبل از زمان تیموری بعضاً به کلی با مردم محل آمیزش یافته باشند - که حتماً آمیزش یافته اند - شاید تعداد عرب ها بیشتر از آن است که ما امروز تنها از قیافه و بشره ظاهری که آن هم در اثر آمیزش تغییر یافته است ، می شناسیم .

اکثر عرب های قبل از زمان تیموری نسبت آمیزش بیشتر تعصب قومی کمتری داشته اند و مردم مدنی و از نظر فرهنگی و نفوذ معنوی مقامات عالی داشته اند . اما عرب های آورده شده در زمان تیمور خیلی بدوی ، ساده و مردم دور از محیط علم و دانش و دارای

عصیت قومی بیشتر بوده و به همین دلیل نیز تا حال در بعضی جاها که امکانات بیشتر حفظ هویت قومی خویش را داشتند حتی زبان عامیانه عربی را حفظ کردند.

اگرچه در عوامل نگهداری زبان عربی در بین چهار قریه قبلاً نام برده شده، بر علاوه بدویت، نزدیکی و قرب فاصله خود اهمیت زبان عربی را در بین مردم کشور ما که عرب ها خود را در این جا در محیط بیگانه احساس نمی کرده اند دلیل مؤثره می دانند اما به نظر نگارنده این دلیل چندان قابل قبول نیست زیرا عرب هایی که زبان اصلی عربی را فراموش کرده اند آنها نیز ابتدا به زبان عربی سخن می گفته اند اما درمرورزمان زبان محلی را پذیرفته و آثاربسیار محدود و غیر محسوس زبان عربی آن هم در تلفظ بعضی حروف حلقی (از قبیل حاً و عین) نزد آنها دیده می شود. پس دلیل مؤثره تر همان است که عرب های عربی زبان، همان عرب هایی اند که در زمان تیمور آورده شده اند - اولاً قرب زمانی و عصیت قومی بیشتر، بدویت، حالت خود کفایی زندگی، قرب موقعیت نسبی قریه ها با همدیگر و بالاخره اهمیت زبان عربی در بین مردم این سرزمین همه دست بهم داده و تا حال باعث حفظ و بقای زبان عربی در بین آنها گردیده است و گرنه از همان عرب های تبعیدی زمان تیمور در مناطق مختلف این سرزمین و ماوراء النهر متکلم به لهجه های مختلف دری، ازبکی، پشتو و ترکمنی نیز دیده می شود.

این که عرب های عربی زبان خود می گویند که توسط تیمور به حیث مبلغین دینی آورده شده اند به نظر من چندان قرین به حقیقت نیست. عینی نیز در این مورد می گوید: "اگر آنها به حیث آموزگاران دینی وارد این خاک می شدند آثار علمی و دینی ایشان البته به یادگار

مانده اقلأ تحولی در زندگی و حالات مدنی شان رخ می داد در حالی که هنوز هم آثار بدویت از آنها هویدا بوده و به زندگی صحرائی چوپانی و زراعت مصروف و تمایل شدید دارند. (۳۳) اما حقیقتاً عرب های قبل از زمان تیمور و خصوصاً عرب صدر اسلام این وظیفه را داشته اند، در حالی که در زمان تیمور نه حاجت به معلم قرآن بود و نه مبلغ دینی که از بادیه های عرب در کشور هایی همچون افغانستان و آسیای میانه وارد می شد چنانچه بعد از نشر و شیوع دین اسلام خود این ملت ها بزرگترین فقها، مفسرین و محدثین را به عالم اسلام عرضه داشتند؛ امثال امام اعظم، امام بخاری، امام رازی، امام ماتریدی، امام غزالی و ده های دیگر در علوم دینی، فلسفی، طب، و نجوم نیز شخصیت هایی امثال ابن سینا، فارابی، بیرونی و ده ها فرد برگزیده که افکارشان جهانگیر گشته و باعث افتخارات جهان و اسلام اند اما در پهلوی این بزرگمردان از عرب های صدر اسلام که در این سرزمین ها آمده اند، بزرگمردانی در ساحات مختلفه علم، ادب و سیاست ظهور کرده اند که واقعاً اندیشه و اعمال شان گسترش جهانی و انسانی داشته است، آیا بزرگانی چون مولای بلخ، پیر هرات، شیخ احمد فاروقی کابلی سرهندی (امام ربانی مجدد الف ثانی)، سید جمال الدین حسینی افغانی و یا رابعه قزداري بلخی را از عرب آورده شده در زمان تیموری می توان سراغ کرد؟ شاید اوضاع و شرایط خاص قبل از مغول غیر از شرایط و اوضاع بعد از تهاجم مغول بوده است. که این عرب ها توانسته اند به چنین کمالی برسند و میراث گران بهای معنویت و روحانیت خود را به نسل های بعدی انتقال بدهند و یا خود عرب های آورده شده زمان تیموری از اقوام خیلی بدوی بوده اند و از جهان علم و معرفت بدور مانده بودند.

بهر حال شناسایی عرب ها که کدام طایفه، چه وقت، از کدام

منطقه شبه جزیره عرب در افغانستان و آسیای مرکزی آمده اند و در کجاها جای گزین گردیده اند بدون مطالعه دقیق آن هم در ساحه خیلی مشکل است و دقت علمی زبان شناسی، لهجه شناسی، بشرشناسی و جامعه شناسی را ایجاب می کند. به نظر نگارنده ابتدا باید تشخیص صورت گیرد که کدام طوایف عربی قبل از زمان تیمور آمده اند و کدام طایفه ها بعد از آن می توان بعد از درك شناخت مرز تاریخی شان به سایر رموز راز زندگی شان نسبتایی برد، در مرحله دوم برای سهولت مطالعه باید هر لهجه به صورت علیحده تحقیق شود و هر محقق ساحه یا حوزه مطالعاتی خاصی را انتخاب نماید. مهم ترین کاری که باید صورت گیرد مطالعه و تحقیق عرب های قبل از زمان تیمور است چه آنها تقریباً درین مدت چهارده قرن با دیگر فرزندان این مرز و بوم زندگی مشترك داشته و در پهلوی دیگر برادران خویش بهترین پاسداران علم و فرهنگ محافظین صلح و سلم، استقلال و هویت ملی این سرزمین بوده اند، چه کسی از نقش بایزید انصاری در مقابل مغول و یا نقش جهانی سید جمال الدین افغانی در برابر استعمار و استکبار جهانی می تواند انکار نماید؟

علاوۀ آن طوفان های اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیک معاصر چه بسا تغییراتی در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم بار آورده و گنجینه های معنوی و فلکلوریک در معرض نابودی و زوال اند، جمع آوری، تدوین و تحقیق روی مشخصات اتنیکی و فلکلوریک و ثبت آنها از یک طرف باعث بقا و زنده ماندن این گنجینه ها گردیده و از سوی هم برای درك و شناخت روان جامعه و بازسازی سیاست های فردا ضروری و موثر اند.

هم چنان درباره سادات، خواجگان، ایشان ها، حضرت ها و میر ها که خود را به ترتیب اولاده های حضرت علی (البته فاطمه نسب)

حضرت ابویکر صدیق[ؓ]، حضرت عمر[ؓ]، حضرت عثمان[ؓ] و حضرت علی (از بطن سایر زن های آن حضرت) می دانند، تحقیقات جداگانه صورت گیرد. اگرچه این شجره ها به مرور زمان مخلوط، مغشوش و مخدوش گردیده اند چنانچه در هر منطقه اصطلاح خاصی در موارد هریک از این مفاهیم بکار برده می شود، مثلاً در کنسادات را "پاچا صاحبان" و در قندهار "شاه صاحب" و در کابل "میر"، "آغا" و در صفحات شمال پیر، خواجه، ایشان نیز گویند امانسبت روحانیت و نفوذ معنوی هر کدام در حیات تاریخی جامعه ما نقش ارزنده داشته اند و تا حال بدنه اساسی سیاست کشورهای ما و همجواران ما را همین ها تشکیل می دهند. خانواده های بزرگ انصاری، قریشی، عباسی و غیره نیز در طول تاریخ مقامات بزرگ علمی، عرفانی و طریقتی داشته اند. به هر حال در کلیت خود عرب ها در پهلوی سایر برادران خویش در هر جا و هر محل و در بین هر قوم و ملیتی که بوده اند در راه مبارزه بر ضد ظلم، بی عدالتی استبداد و ستم از هیچ گونه جانفشانی دریغ نه نموده و بانفوذ روحانی و معنوی خویش همیشه در صف اول مبارزه قرار داشته اند.

امانسبت مرور زمان و شرایط تاریخی و دسیسه های استعمار، برآمدند بعضی سید های قلبی که بنام خاندان پیغمبری خواسته اند مردم را بفریبند و از این نام و مقام استفاده کنند و به ناز و نعمت بسر برند که نمی توان با چنین استثنائات کوچک از مقام و حیثیت یک قوم و ملت در تاریخ و روان جامعه انکار کرد.

یادداشت ها و پاورقی ها

- ۱- محسن، مهدی، فلسفه تاریخ ابن خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ص ۲۵۰. وهم چنین برای معلومات بیشتر ر.ک: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، باب دوم، فصول چهارم و پنجم و... صص ۲۳۴ و بعد.
- ۲- ایضاً، ص ۲۵۶.
- ۳- ایضاً، ص ۲۵۷.
- ۴- عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه، صص ۲۸۸-۲۸۹.
- ۵- میر غلام محمد، غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۴۶، ص ۹۵.
- ۶- ابوالقاسم، فردوسی، شاهنامه، بامقدمه و شرح حال از فروغی، تهران: جاویدان، ت. ن. ن. ص ۵۲۰.
- ۷- ایضاً، ص ۵۲۰.
- ۸- ابوالقاسم، فردوسی، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، ج ۷، تهران: سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۴، ص ۲۳۱.
- ۹- ابوعلی محمد بلعمی، ترجمه تاریخ طبری (قسمت مربوط به ایران) به اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، تهران: نشر کتابفروشی خیام، ۱۳۳۷، صص ۲۹۴-۲۹۵.

- ۱۰- عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، چ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۵۳۵.ص. ۱۱.
- ۱۱- ایضاً، همان اثر، همان صفحه.
- ۱۲- ایضاً، ص. ۲۹.
- ۱۳- ایضاً، همان صفحه.
- ۱۴- عبدآله رازی (همدانی)، تاریخ ایران، تهران: ۱۳۱۷.ص. ۱۶۷.
- ۱۵- میر غلام محمد، غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۶۶.
- ۱۶- پاینده محمد، سرهنگ، تاریخ افغانستان. کابل: نشرات پوهنتون،
طبع گستنر، ۱۳۶۲.صص. ۹-۱۰.
- ۱۷- ایضاً، ص. ۱۱.
- ۱۸- افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۸۹.
- ۱۹- ایضاً، ص. ۷۰.
- ۲۰- ذبیح الله، صفا، تاریخ ادبیات فارسی، ص. ۱۱.
- ۲۱- ابوبکر محمد بن جعفر، نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر
قبادی، تصحیح وتحشیة مدرس رضوی، تهران: انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.ص. ۶۶.
- ۲۲- محمد، طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران:
بنیاد فرهنگ ایران، ج دهم، ۱۳۵۳، ص. ۴۵۰۱.
- ۲۳- نصرالدین محمد مصری، (لهجه عربی در افغانستان)، مجله آریانا،
ترجمه علی رضوی (ش ۹) میزان ۱۳۴۱.ص. ۳۳.
- ۲۴- ایضاً، صص. ۳۳-۳۵.
- ۲۵- عبدالرحیم، عینی. بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، رساله تاپی،
ص. ۶.
- ۲۶- ایضاً، ص. ۷.

۲۷- ایضاً، همان صفحه.

۲۸- ایضاً، ص. ۸.

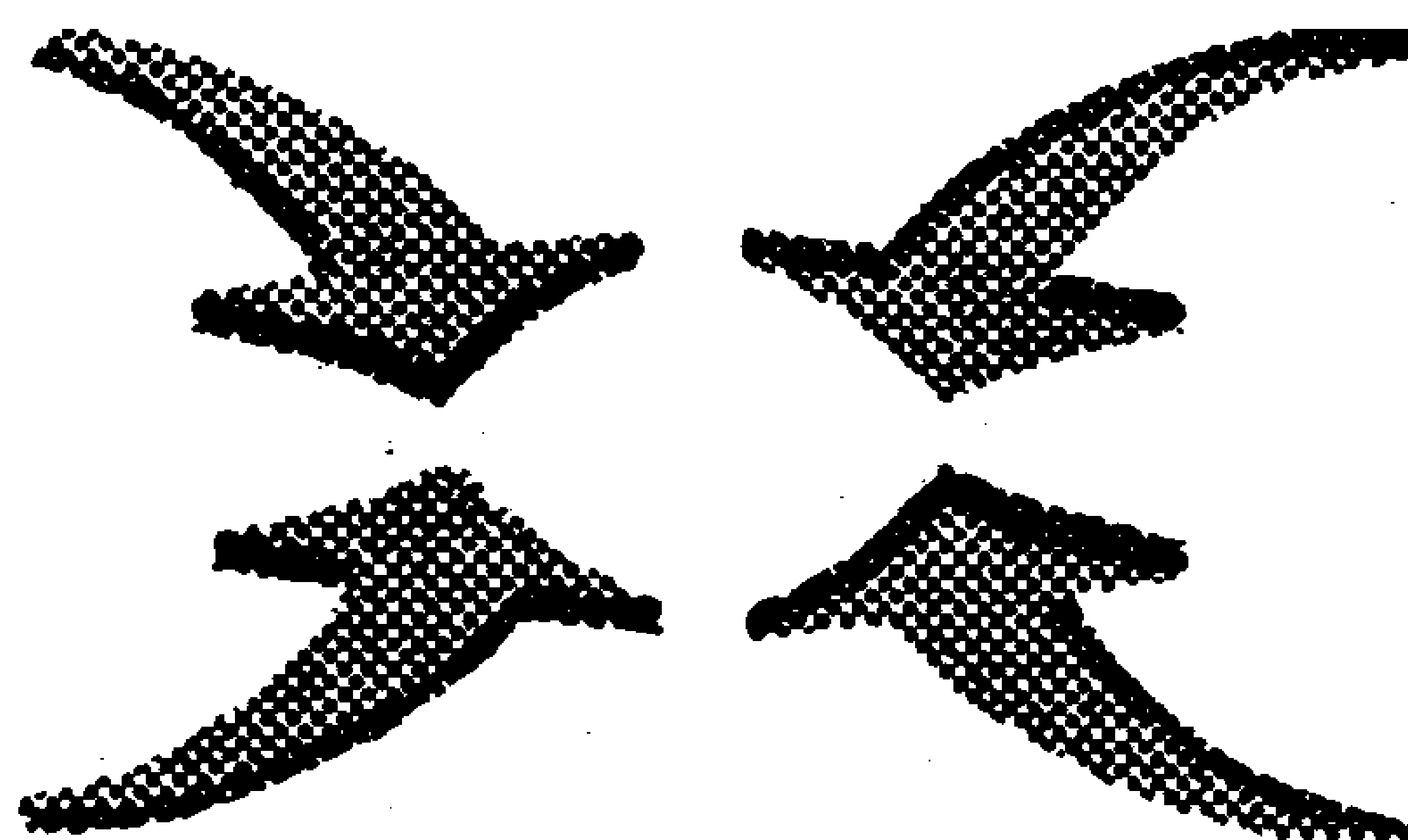
۲۹- ایضاً، همان صفحه.

۳۰- ایضاً، همان صفحه.

۳۱- ایضاً، همان صفحه.

۳۲- ایضاً، صص. ۹.

۳۳- ایضاً، ص. ۱۲.



۲

گسترش جغرافیایی عرب ها در افغانستان

در بخش قبلی از سیر تاریخی ورود عرب ها در افغانستان بحث نمودیم که چگونه ابتداءً به شکل سوقيات نظامی بعداً به صورت مبلغین دینی و هم چنان به شکل مهاجر و پناه گزین و بالاخره در زمان تیمور به قسم تبعیدی داخل کشور ما و ماوراء النهر گردیدند. حال ببینیم که عرب ها در کدام ولایات افغانستان زندگی می نمایند و در کتب تاریخی و جغرافی چگونه این مسکن گزینی و تغییر و تطور آن را باز جویی و تدقیق می نماییم.

عرب ها تقریباً در تمام ولایات افغانستان در بعضی جاها به شکل چند فامیل و خانوار و در بعضی نقاط به صورت دهکده و حتی در برخی محلات قریه ها و دهکده ها در یکجا بود و باش دارند ، اما تراکم بیشتر آن ها در صفحات شمال کشور خصوصاً در ولایات بلخ ، جوزجان ، فاریاب ، سمنگان ، بغلان ، قندز ، تخار و به صورت پراکنده در بدخشان دیده می شود در صفحات شرقی کشور نیز به صورت کوچی و مسکون زندگی داشته و متباقی بصورت پراکنده در اکثر ولایات چون کابل ، وردك ، لوگر ، غزنی ، قندهار ، هرات ، بادغیس و غیره مسکون اند . حالابینیم که کتب جغرافیایی و تاریخی درین مورد چه شهادت میدهند :

در کتاب فضایل بلخ ، در مورد آباد شدن شهر بلخ چنین آمده است :

".... بنای وی در عهد اسلام بوده است و اهالی وی بر اسلام ثابت و راسخ بوده اند و روا باشد که این بقعه را قبة الاسلام ازین معنی گفته باشند ."(۱) و هم چنان در جای دیگر این کتاب می خوانیم : "شهر بلخ تا عهد اسلام خراب بود و به وقت اسلام آبادان شد در زمان اسد بن عبد الله القسری" و لهذا المعنی که بیشتر نسبت به عرب داشته ، اول سرای و کویی که از دروازه نوبهار می درآید دار حرب بن عروان السعید است و مسجد حرب به وی معروف است و امروز آن کوی را کوی دوك ترا شان گویند . دوم کوی درمهلَب بن راشد است که آن کوی را کوی چك نویسان می گویند و سیم دار الفراوجه ، چهارم دار الفرات ، پنجم دارسکری ، ششم دار مقاتل بن سلیمان و امروز آن کوی را کوی نوند می گویند و هفتم دار عبد العزیز مقبری و هشتم دار مهلب ، نهم دارابی فاطمه ، دهم دارالا جهاد است و این جمله دلیل است که در اسلام بنا کرده اند." (۲)

مؤلف کتاب "حدود العالم من المشرق الى المغرب" نیز ضمن بررسی اوضاع و شرایط بعضی مناطق و محلات، اهالی و اقوامی که در آنجاها میزیسته اند یاد آور شده است چنانچه از موجودیت عرب ها در درین شهرها اشاره می کند: "هری شهری بزرگست و شهرستان وی سخت استوار... و جای بسیار نعمت و اندروی تازیانند بسیار." (۳) چنانچه فاضلمحترم مرحوم شمس الدین ظریف صدیقی در مقاله خود تحت عنوان "خصوصیت ها و تعداد اقوام و ملیت های ولایت هرات، از موجودیت عرب ها در شهر هرات و در ولسوالی های غوران، گلران و انجیل یاد آوری نموده و تعداد آنها را به هفت هزار و پنجصد و شصت و يك نفر تخمین می زند. (۴) او هم چنان از موجودیت قوم خواجه که اصلاً عرب بوده و از احفاد حضرت صدیق اکبر اند در ولسوالی های انجیل، گذره، کشک، غوریان، کرخ، زنده جان (فوشنج) و ادرسکن اشاره نموده و تعداد آن ها را نیز تخمیناً ۵۷۸۴ پنج هزار و هفتصد و هشتاد و چهار نفر نشان می دهد. (۵)

در کتاب "حدود العالم..." علاوه بر شهرک ها و ده های دیگری نیز نام برده می شود که در آن عرب ها سکنی داشته اند چون: "از یو شهرکی است به آخر گوزگانان... و اندر بیابان های این شهر مقدار بیست هزار مرد است عرب، مردمانی اند با گوسپندان و شتران بسیار و امیرشان از حضرت ملک گوزگانان رود و صدقات به دو دهند و این عرب توانگتر (؟) [شاید توانگر تر] اند از همه عرب که اندر خراسان اند پراکنده به هر جای." (۶) و هم چنان "خوش دهی ست بزرگ، خرم و آبادان، اندر میان بیابان نهاده و از ان این پاشاهست و این عرب به تابستان اینجا بیشتر باشند، این ناحیت را روستا ها و ناحیت ها بسیار است." (۷)

"بار تولد" نیز در مقدمه کتاب "حدود العالم ..." این عرب های بادیه نشین را که تعداد شان به بیست هزار نفر می رسد و به امیر گوزگانان خراج می دهند، صاحب گله های مواشی و شتر دانسته و ثروتمندترین عرب های خراسان می داند، (۸)

هم چنان "مینو رسکی" در حواشی و تعلیقات کتاب مذکور ازین عرب ها چنین یاد آوری نموده است: "... واین اعراب واضحاً میدان های بین اند خوی و ساحل چپ آمو را که حالا سیلر ترکمن ها به دست دارند، اشغال کردند. بروایت ابن حوقل در میدان های اند خود خانه های کردها که گوسپندان و شتر داشتند، وجود داشت. درین صورت اصطلاح کرد به اهالی صحرا نشین اطلاق می شود، زیرا ابن حوقل همین اصطلاح را در مورد کوفیچ کرمان استعمال کرده. "اعرابی که در لشکر سلطان محمود ... موجود بودند از همین مردم بادیه نشین استخدام شده بودند..." (۹)

شاید نام شهرک ازیو و ده خوش حالا متروک شده باشد، اما نظر به موقعیتی که حدود العالم ... تعیین می کند شاید این مناطق همانا دشت های مردیان، آقچه، منگجک و ساحه های قرقین را در برمی گیرد که اشاره مینورسکی نیز مبنی بر این که حالا این مناطق ساحه ترکمن نشین است حدس ما را به یقین نزدیک تر می کند و هم از طرفی بیا بانی بودن اراضی آن مناطق به درستی گفته های ماموید است و علاوهً حالا نیز عرب های دری زبان در دشت های مردیان و آقچه کم نبوده و تا هنوز بهاران و تابستان در ییلاق های سرسبز دامنه های البرز مواشی خود را به چرا برده و دوباره در خزان و زمستان به قشلاق های خود حوالی آقچه، مردیان و فیض آباد رجعت می کنند.

خواجه نظام الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی در کتاب

مشهور "سیر الملوك" یا "سیاستنامه" خویش لشکر محمود غزنوی را مرکب از ترك و خراسانی و عرب و هندی و غوری و دیلمی می داند. نظر به گفته اوعادت محمود چنین بوده است که از هر قوم و طایفه یی لشکر داشته باشد (۱۰) چنانچه درین کتاب می خوانیم: "امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی را که در طاعت داری وعده سست باشند باید گفت تا هر کس از ایشان فرزندی یا برادری بر درگاه مقیم دارند چنان که هرگز نباشد به هیچ وقت که از پانصد مرد کمتر باشد و چون سالی بگذرد بدل ایشان بفرستند... تا هیچکس به سبب نوادری پادشاهی عاصی نتواند شد و دیلمان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند این که اقطاع و نان پاره دارند هم چنان پانصد مرد از ایشان بر درگاه مقیم باشند تا به وقتی که حاجت باشد هیچ گونه از مردم کارگردرگاه خالی نباشد..." (۱۱) و ابوالحسن عراقی سالاری قطعات کرد و عرب را داشته است. (۱۲)

یقوت حموی نیز در کتاب بزرگ جغرافیای خویش "معجم البلدان" جماعتی از قبیله تمیم را ساکن سمنگان نشان می دهد. (۱۳)

ضمن بررسی کتب فضایل بلخ، حدود العالم و سیاستنامه معلوم گردید که عرب ها در ولایات بلخ، هرات، جوزجان و دیگر نواحی افغانستان از زمانهای خیلی قدیم مسکن گزین بوده و حتی امارت نشین های عربی در بعضی محلات وجود داشته است و ضمناً طبق معلوماتی که از سیاستنامه به دست می آید رکنی از سپاه سلطان محمود غزنوی را عرب ها تشکیل می داده است.

بابر نیز در کتاب "توزوک بابری" یا "بابرنامه" حین یادآوری از اقوامی که در کابل زندگی می کرده اند و زبان هایی که در کابل تکلم می شده است از عرب ها و زبان عربی متذکر شده و حتی زبان عربی را در ردیف اول قرار داده است اینک به نقل از کتاب بابرنامه: "...واقوام

مختلف در کابل بسیار است. در جلگه هاومیدان ها اترک وایماق و اعراب اند، در شهر و بعضی ده ها تاجکان اند و در بعضی مواضع دیگر و ولایات ارپسه یی و پرانچه و تاجک و ترکی و افغانان اند در کوهستان غزنی هزاره و نوکذری است، در میان هزاره بعضی به زبان مغول هم سخن می کنند در کوهستان مابین شرق و شمال کافرستان است مثل کتور و کیرک و جنوبی افغانستان است. یازده یاد و یازده لفظ در ولایت کابل تلفظ می کنند، عربی، فارسی، ترکی، مغولی، هندی، افغانی، پشه یی، پراچی، لرکی کیری و لمغانی. این مقدار از اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد. (۱۴) البته حدود و مساحت کابل آن روز که بابر ذکر کرده است خیلی وسیع تر از ولایت کابل امروز بوده که ما فعلاً در تشکیل اداری کشور خود داریم کابل آن روز حتماً ولایات لغمان، کنر، ننگرهار، پروان، کاپیسا و ولایات جنوبی را در بر می گرفته است.

اکثر مؤرخین و جغرافیا نویسان بزرگ اسلام بسا از شهرهای دیگر افغانستان را که مأوای عرب ها بوده اند تصریح می کنند: مثلاً در وصف بلدة خلم در کتاب تاریخ سمعانی چنین می خوانیم: "نسبت خلم به شهری ست در نواحی بلخ که ده فرسخ از بلخ فاصله دارد. این شهر. "از حیثی که مسکن عشایر عرب بوده" از بلاد عرب است درین شهر چهار قبیله عرب سکونت اختیار کرده اند:

-ازد

-بکر

-تمیم

-قیس

در این شهر جوان معروف عرب کعب بن احمد است که شاعر در شأن آن گفته است: "هرگاه آواز کنی روزی بیاد خراسان، گفته می شود برای آن

ها جواب بدهید که کعب جوان در میان شماست... (۱۵) که تقریباً عین مطلب در معجم البلدان نیز ذکر شده است.

هم چنان در مورد سمنگان سمعانی گوید: "سمنجان (سمنگان) شهر کوچکی است از بلاد تخارستان و رأبلخ و بغلان و درین سرزمین از عشیرهٔ عرب بنی تمیم سکونت اختیار کرده اند... (۱۶)

در کتاب تاریخ انساب سمعانی در مورد خوست و فرنگ نیز که در آن اشراف قوم عرب زندگی می کرده اند، ذکری به عمل آمده (۱۷) که البته به تحقیق نمی توان گفت همان قبایلی که درین کتاب ها از آن یادآوری گردیده حتماً در مناطق مذکور تا حال زندگی دارند یا خیر، شاید در اثر بسا از وقایع تاریخی مواضع خویش را تغییر داده باشند و یا با اقوام محلی آمیزش یافته و یا اقوام دیگری جایگزین آنها گشته اند اما وجود تعداد کثیری از قرأ و قصبات عرب نشین در مواضع مذکور شاهد بقایای عرب ها و مؤید کتب تاریخی و جغرافیایی فوق الذکر اند.

به هر حال این ولایات و مناطق مهم افغانستان آن روز به دست این سپه سالاران بزرگ عرب فتح گردیده و یاد در جریان فتوحات در مسیر راه شان قرار داشته و اغلباً به خاطر حمایت و تقویهٔ عقب جبهه، تعدادی از عساکر و مبلغین دینی را در مناطق مفتوحهٔ مذکوره، جابجایی کرده اند:

۱- احنف بن قیس تمیمی اولین کسی بود که در سنه ۵۲۲ ه. از راه طبسین در عقب یزدگرد مسلح با قشون بیست هزار نفری صفحات شمالی افغانستان را الی تالقان عبور نمود و درین مسیر هرات و جوزجان و بلخ را فتح نمود و فاریاب نیز به قول راجح از فتوحات احنف است.

۲- ربیع بن زیاد حارثی وارد بلخ.

۳- ربیع بن حارث وارد سیستان.

۴- قتیبه بن مسلم وارد بلخ، مرغاب و فاریاب.

۵- عبدالرحمان برادر قتیبه وارد بلخ.

۶- بشر بن متشمس پسر عموی احنف وارد جوزجان و بلخ.

۷- حاتم بن نعمان باهلی وارد مرو.

۸- خلید بن عبدالله وارد بلخ.

۹- ابن عامر وارد هرات، بادغیس، و پوشنگ (ولسوالی زنده جان)

۱۰- جعد بن هبیره پسر خالووداماد حضرت علی[ؑ] وارد مرو.

۱۱- حکم بن عمرو غفاری صحابی وارد تخارستان.

۱۲- عبدالرحمان بن سمره وارد سیستان و کابل و بعد از فتح تقرر

مهلّب بن ابی صفره ملقب به فارس الفرسان (سوارسواران) قوماندان دلیر و بیست ساله، عبدالرحمان در کابل و پیشرفت فارس الفرسان به سمت شرقی کابل الی ساحه بنه که به احتمال غالب همین بنو یابنون است که در دامنه کوه سلیمان واقع است و به قولی الی لاهور... (۱۸) چنانچه در بخش پیشینه تاریخی دیدیم که در سال ۵۲ هـ. پنجاه هزار مرد جنگی عرب با خانواده و عیال خویش در خراسان سکونت گزیدند که مؤرخین تمام این مهاجرین را از زن و مرد به دو بیست هزار نفر تخمین می زنند و اکثر این مهاجرین بر علاوه شهرها، واحه ها و صحراها را به خاطر گشت و گذار آزادانه و چراگاه شترهای شان انتخاب نمودند مانند قومس و خراسان، وزندگی بدوی خویش را شبیه جزیره العرب ادامه می داده اند و بعداً مهاجرت جمعی دیگر عرب به خراسان در ۶۴ هـ. نیز صورت گرفته است. (۱۹)

در بحث آورده شدن عرب ها در زمان تیموردیدیم که چگونه

عرب ها از ماوراءالنهر آورده شده و در سمت شمال افغانستان جابجا می گردند، در حوالی قطن تاشیوه و شکی، بغلان و غوری و در حصص بلخ

از چمتال و بوینی قره تاسرپل و سانچارک پراگنده می شوند و بعداً به اثر ازدیاد و تنگی چراگاه دامنهٔ وسعت و گسترش شان تا دامنهٔ مرغاب، هرات میمنه، درزاب و گرژیوان می رسد، (۲۰)

جورج مارگنسترن، زبان شناس مشهور در نوشته یی تحت عنوان "زبان های افغانستان" از وجود قوم عرب و زبان عربی در حوالی بلخ و عربهای دری زبان یاد آور شده است. (۲۱)

عبدالستار "سیرت" که در مورد عرب های عربی زبان حوالی بلخ تحقیق نموده گفته است که دفاتر احصایهٔ برخی ولایات نفوسی را به نام اقوام عرب به کثرت ثبت نموده است. (۲۲)

در اتلس محلات افغانستان، ضمن معرفی ولایت بلخ، آن جایی که از باشندگان آن سخن به میان می آید، چنین ذکر به عمل آمده است: "اکثریت باشندگان ولایت بلخ را از ملیت برادر تاجیک تشکیل داده و ملیت های برادر پشتون، ترکمن و ازبک و هم چنان عرب نیز درین ولایت سکونت دارند" که متأسفانه ذکر از ملیت هزاره با وجود اینکه تعداد آنها در ولایت بلخ اندک نیست به میان نیامده است. (۲۳) در عصر سدوزایی ها، بالا حصار پایین [کابل] علاوه بر قصر و غلام خانه، شامل تقریباً هزار خانهٔ رهایشی و یک رسته بازار بود و یک تعداد محلات بنام محلهٔ عرب ها و محلهٔ حبشی ها و محلهٔ ارمنی ها و غیره که هر یک بنام سکنهٔ آن مسمی بود، تقسیم می شد. (۲۴) البته می توان با تحقیق بیشتر مثال های زیادی از همچو شواهد به دست آورد اما حالا برای به درازا نکشیدن کلام، در همین جابسنده می کنیم و در انتظار فرصتی می باشیم که روزی در فضای صلح و امنیت تحقیق در ساحت زندگی عرب ها و دیگر اقوام افغانستان میسر گردد.

یاد کردها و پابریگی ها

۱- ابوبکر عبدالله، بلخی، فضایل بلخ، ترجمه عبدالله محمد، به تصحیح
وتحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۳۵۰ صص ۴۳-۴۴

۲- ایضاً، ص ۴۴،

۳- مؤلف گمنام، حدود العالم من المشرق الى المغرب، مقدمه و حواشی
ترجمه میر حسین شاه، با مقدمه بارتولد و حواشی و تعلیقات
مینورسکی، کابل: ۱۳۴۲، ص ۳۸۸،

۴- شمس الدین ظریف، صدیقی، (خصوصیت ها و تعداد اقوام و ملیت
های ولایت هرات) مجله ملیت های برادر (ش هفتم)، میزان
- عقرب ۱۳۶۳، ص ۳۷.

۵- ایضاً، ص ۳۹.

۶- حدود العالم...، ص ۳۹.

۷- ایضاً، ص ۳۹۱.

۸- ایضاً، ص ۶.

۹- ایضاً، ص ۷۳.

۱۰- نظام الملك، طوسی، سیاستنامه، تهران: انتشارات خورشید، ۱۳۱۰
ص ۷۲.

۱۱- ایضاً، ص ۷۳.

۱۲- افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۱۲۲.

۱۳- [سمنجان] بکسر اوله و ثانيه و نون ساکنه ثم جيم و آخره نون، بلدة من طخارستان و رأ بلخ و بغلان و بها شغاب كثيرة و بها طایفه من عرب تمیم و من بلخ الى خلم یومان و من خلم الى سمنجان خمسة ايام و من سمنجان الى اندرابه خمسة ايام و كان رعبل بن علی اشا عرولیها للحساس بن جعفر و محمد بن الاشعث مکلم الذئب . ر.ک، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج پنجم، - طبع بمطبعة السعادة بجوار محافظة مصر: ۱۳۲۴، ص ۱۳۰.

۱۴- ظهیر الدین محمد، بابر، توزوک بابر، ترجمه خان خانان، بیрам خان، ۱۳۰۸، ص ۸۳.

۱۵- ابولاسفار علی محمد، بلخی، تذکرة العرب، ۱۳۷۱، ص ۶۰ به حواله تاریخ انساب سمانی، ج ۲، ص ۳۹۱.

۱۶- ایضاً، تذکرة العرب، ص ۶۲ به حواله تاریخ انساب سمانی، ص ۲۵۲، ج سوم.

۱۷- ایضاً، تذکرة العرب، ص ۶۴ به حواله تاریخ انساب سمانی، ص ۱۴۷، ج دوم.

۱۸- ایضاً، تذکرة العرب، صص ۱۹-۲۵.

۱۹- عبدالحسین، زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸، ص ۳۰.

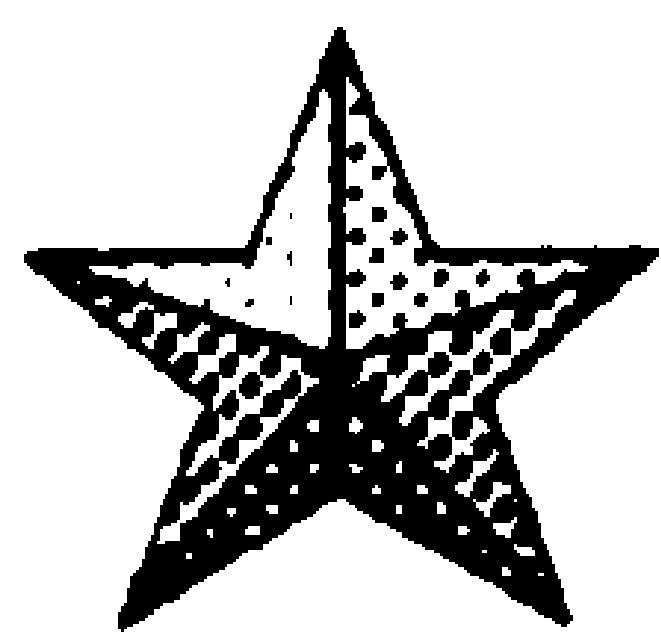
۲۰- عبدالرحیم، عینی، بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، (رساله تاییپی)، ص ۸.

۲۱- جورج مار گنسترون، (زبانهای افغانستان) آریانا، ترجمه یعقوب حسن قریشی (ش دوم)، حمل - ثور ۱۳۵۴، ص ۳۰.

۲۲- عبد الستار سیرت ، عربی عامیانه در حوالی بلخ ، مجلهٔ ادب، (ش اول)، ۱۳۴۱، ص. ۲.

۲۳- ادارهٔ مرکزی احصائیة . اٹلس محلات افغانستان (ولایت بلخ) ۱۳۶۴. ص ۳.

۲۴- میر محمد صدیق ، فرهنگ ، افغانستان در پنج قرن اخیر ، ج ۲ چ جدید ، قم : اسماعیلیان ، ۱۳۷۱ ، ص ۲۴۲.



۳

روابط تاریخی و فرهنگی عرب های افغانستان و ماوراءالنهر

برای روابط تاریخی این طرف دریای آمو با آن سوی آن نمی توان حد و مرز تاریخی تعیین نمود. باستان شناسان این را بطه را حتی به ماقبل التاریخ می رسانند. زمانی بوده است که هردو طرف تحت لوای يك حکومت بوده و گاهی هم جدا از هم دیگر، زمانی بلخ مرکزیت داشته و گاهی امرأوسلاطین از بخارا به ماوراءالنهر و خراسان و اطراف آن حکم می رانده اند، سامانیان از بلخ بودند، اما بخارا را مرکز قرار دادند تیمور از سمرقند به بلخ و بخارا و بخشی از جهان معمور آن روز حکومت می کرد، عبدالله سینا از بلخ بود و ستاره زنش از بخارا، پس بوعلی فرزند بلخ و بخارا است، فرزند هردو دیار، و بین هردو دیار اگر چه جیحون حایلی بوده

اما حایلی جغرافیایی. نه فرهنگی، ملی و زبانی ...

به گفته مؤرخ تاجیکی نویسنده کتاب "روابط بخارا و افغانستان ... تعیین حد تاریخی برای روابط افغانستان با ماوراءالنهر قبل از تشکیل دولت افغانستان در زمان احمد شاه ابدالی تصنعی و ساختگی به نظر می آید، قبل از قرن هجده بین افغانستان و ماوراءالنهر نه از جهت سیاسی و نه از لحاظ ترکیب ملی مرز عمیق و مشخص وجود نداشت. (۱) و گذشته های تاریخی مردم آسیای میانه، افغانستان و ایران را پیوند ها و ارتباطات عمیق فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تشکیل می دهد از جمله زبان فارسی - دری سرحد های سیاسی و دولتی را عبور نموده به مثابه زبان واحد آسیای میانه، افغانستان و ایران قرار گرفته است. (۲)

پس مطالعه تاریخ و فرهنگ این حوزه به شمول هندو پاکستان به هم مرتبط بوده و نمی توان یکی را بدون بررسی دیگری به تحقیق گرفت، خاصاً دین اسلام وحدت عمیق عقیدتی را بین این ملل باعث شده و در مقابل حوادث جهانی و بین المللی سر نوشت واحد و عکس العمل مشابه را ایجاب می کند.

حین ظهور و گسترش اسلام نیز اگرچه این حوزه با وجود تشتت مبانی عقیدتی و اختلاف ادیان نتوانستند متحدانه در مقابل عرب ها عمل کنند، اما با آن هم رد پای یزدگرد سوم را در افغانستان می یابیم و به صورت مجزا و منفردانه هر یک از شهر ها و امارت نشین ها به صورت یکسان در مقابل عرب ها ایستادگی کردند و چنانچه دیدیم بعضی شهر ها دویا سه مرتبه فتح شد، اما هنوز درد سری برای عرب ها بود عرب ها و کیش جدید آنها برای همه یکسان بیگانه می نمود، اما چنانچه در بررسی تاریخی خویش دیدیم بالاخره شعار "برادری و برابری" عرب بر سلسله مراتب نظام پوسیده قبلی پیروز شد و شهر ها یکی پی دگر فتح و

البته اسلام آوردن شهری حتماً بالای شهرهای همجوار بی تأثیر نبوده است و هم چنان از نظر نظامی برای عرب ها شهرهای فتح شده حیثیت عقب جبهه را داشته و برای نقل و انتقالات و لشکرکشی ها و استخدام افراد بومی در خدمت نظامی خیلی با اهمیت بوده است. مابدين ملحوظ این فصل را به روابط تاریخی و فرهنگی عرب های افغانستان بامورأالنهر اختصاص داده ایم و در آینده نیز امید بر آن داریم که بررسی مقایسوی لهجه های این دوساحه را تحت مطالعه و تحقیق قرار دهیم. از آثاری که فعلاً درین بخش مورد استفاده قرار گرفته کتاب " لهجه های عرب های تاجك زبان " نوشته غفار، جوهره یف محقق تاجکی می باشد ، باوجود آن که کتاب مذکور در مورد لهجه های تاجکی عرب های آسیای میانه ، آن هم به طور نمونه یکی دو حوزه را در بر می گیرد ، نوشته شده است ؛ با آن هم می توان از ورای مقدمه این کتاب در مورد موضوع تحت مطالعه ما مواد و مطالب مهمی را در یافت . دیگر رساله مغتنم " بقایای آثار عرب در شمال افغانستان " نوشته قاری عبدالرحیم عینی است که هر دو کتاب می تواند سایه روشنی در شناخت عرب های دو طرف آمو بما بنماید.

نویسنده کتاب " لهجه های عرب های تاجك زبان " در مورد روابط تاریخی عرب های دوسوی آمومی نویسد : " تاریخ این اقوام با افغانستان و گذشته های تاریخی آن ارتباط قوی دارد و در قرون گذشته از طریق مالداري ، مناسبات اقتصادی و روابط تجارتي باهم رفت و آمد متداوم داشته اند. " (۳) او در مورد چه وقت و از کجا آمدن عرب های آسیای میانه اظهار میدارد : نظر به مآخذ تاریخی ، معلومات زبانشناسی و تحقیقات اتنوگرافی و انثروپولوژی ، عرب های آسیای میانه نه تنها از يك مملكت خاص عربی در آسیای میانه نیامده اند ، بلکه وقت آمدن

آنها نیز معین نیست . (۴)

بنابه اشاره اکادیمسین سرتیلی ، مضمون و آهنگ ایجاد یات شفاهی عرب های ساکن قریه های جاگری و جگدری علاقداری غزدوان ولایت بخارای جمهوری ازبکستان يك اندازه به فلکلور عراق قرابت دارد . (۵)

اسمای محلات و مآخذ اتنوگرافیک شهادت میدهند که عرب هادر گذشته درسرزمین آسیای میانه درساحات خیلی بزرگ وجود داشته اند که بخش بزرگ آن ها در ولایات سمرقند، بخارا و قشقه دریای جمهوری ازبکستان، هم چنان وادی و خش جمهوری تاجکستان (بیشتر علاقداری شهر توز و قسماً درپنج) جای گزین بودند . نام محلاتی را که به زندگی و حرکت عرب ها پیوندی دارند . از قبیل عرب خانه ، عرب قشلاق ، عربان ، عرب محله و غیره را در شهر و دهات اطراف لینن آباد ، کان بادام ، اسفره ، پنجه کنت و فرغانه نیز می توان شنید . گروهی از عرب ها هم چنان در نزدیکی های شهر چهارجوی جمهوری ترکمنستان و وادی کولاب جمهوری تاجکستان نیز ساکن می باشند . بعضی محلات عرب نشین در ولایت سرخان دریای جمهوری ازبکستان نیز دیده می شود . (۶)

عربهای آسیای میانه بر علاوه این که نظر به موقعیت جغرافیایی از قبیل عرب های قرشی، شهرتوز ، سمرقند ، نوایی ، بخارا و غیره تقسیم می شوند ، از دیدگاه خصوصیات عنعنوی گروهی ، قومی ، خاندانی و غیره نیز از همدیگر متمایز میگردند . نظر به معلومات کهن سالان ، هفتاد هشتاد سال قبل تعداد چنین نام های خانوادگی و قبیلوی خیلی زیاد بوده ، اما حالا آنها فقط تعداد معدودی ازین نام ها را بیاد دارند و بس .

تاریخ ، عرف و عادات و زبان عرب های آسیای میانه از مدت مدیدی به اینسو ، دقت محققان را به خود جلب نموده و دانشمندان داخلی و خارجی راجع به آنها تحقیقات نموده اند ، باوجود آن تا حال قضیه چه وقت و از کجا آمدن عرب های آسیای میانه معلوم نیست . در آسیای میانه عرب هاییکه زبان مادری خود را حفظ نموده باشند ، خیلی اندك اند . بنابه معلومات اکادیمیسین گ . و . سرتیلی و پروفیسور ، ی . ن . وینوکوف در آسیای میانه دولهجه مستقل زبان عربی به نظر میرسد و تفاوت این لهجه ها به اندزه یی است که گویندگان آن ها سخنان یکدیگر را بدشواری میفهمند و آنها حالا درقریه های جاگری ، چگردری علاقدهاری غزدوان ، چند خانواده در قسمت قیچوقی کلخوز " کمونیزم " ، علاقدهاری شافرکام ولایت بخارا و درده های جینو علاقدهاری قرشی ولایت قشقه دریای جمهوری ازبکستان زندگی می کنند ، ما بقی در بیشتر محل های عرب نشین آسیای میانه ، جای زبان عربی را به مرور زمان زبان های تاجکی ، ازبکی و ترکمنی گرفته اند که در این میانه اکثریت آن ها را تاجیک زبان هاتشکیل میدهد . تاجک زبان هانیز نظر به مشخصات لهجه های شان به دو گروه بزرگ تقسیم می شوند ، که گروه اول راعرب هایی تشکیل میدهند که فقط نام عربی بر آن ها باقی مانده و زبان شان به کلی بازبان تاجکان محلی فرق نمیکند . اینها شامل عرب های تاجک زبان اطراف لینن آباد و کان بادام ، سمرقند (محلله های عرب خانه بُوری) بخارا (داخل شهر و محلله های عرب نشین اطراف آن) و کولاب (سرچشمه) میباشند .

اما گروه دوم نظربه برخی مشخصات لهجوی بادیگرتاجکان فرق می کنند و از نظر جغرافیایی این هانیز به دوبخش تقسیم می شوند .
دربخش اول - لهجه های عرب های تاجک زبان ناحیه نوایی

، محله عرب خانه درسوفخوزگیگانت، ده های عرب سرای، عرب های تاجک زبان علاقداری کته قرغان (پرغازه) و قرشی (محله عرب خانه وقریه قماش) شامل اند.

دربخش دوم لهجه های عرب های تاجک زبان شهرتوز، پنج (کیرا و آباد سابق) داخل می شوند. (۸)

درباره چه وقت واز کجا آمدن خود عرب های آسیای میانه معلومات گوناگون داده اند، نظر به قول باشندگان کهن سال بعضی محله های عرب نشین، گویا اجداد آنها در آسیای میانه، نه به یکبارگی و مستقیم از ممالک عربی آمده اند، بلکه درین اواخر از سمت شمال افغانستان خصوصاً از نواحی بلخ، آقچه و قندهار آمده اند. (۹)

پروفسور، ی. ن. وینوکوف این نکته را تصدیق نموده، ورود عرب های اولاده شیبانی (عرب های ساکن قشقه دریا، قریه های قماش، جینو، پولادی و غیره) را به آسیای میانه بیشتر از دو صد سال تخمین مینماید و تاریخ آمدن اولاده سمنانی (عرب های ساکن علاقه داری غزدوان و واکند بخارا) را تقریباً سه صد سال و حتی پیشتر از آن تعیین مینماید. (۱۰) چنانچه مانیز در بخش های گذشته تذکر دادیم، بخشی از عرب ها در زمان تیمور و به واسطه او در سمرقند و بخارا آورده شده اند، در بین عرب های قریه های عرب خانه، قماش و جینو و ولایت قشقه دریانیز روایتی موجود است که به اساس آن، گذشتگان آن هارا امیر تیمور به زور آورده است و هم چنان این روایت را در بین عرب های علاقه داری نوایی (کان میخ) سمرقند و کته قرغان نیز میتوان شنید. طبق روایت آن ها، گویا تیمور به علی با عرب هارا به خصوصت درپیش گرفته و میخواست است که آن هارا از طریق دشت های آسیای میانه به چین تبعید نماید، اما شخصی به نام میر حیدر پیر نصیحت گر یا مرشد تیمور در باب

یلمرشد تیمور در بین داوری نموده و باتضرع وزاری عفو گناهان عرب ها را خواسته است و تیمور نیز گناه آن ها را بخشیده و اجازه مسکن در اطراف حصار و قرشی را به آنها داده است که بعداً از همین حوالی به مناطق سمرقند، کته قرغان و کان میخ پخش شده اند، عرب ها به خاطر ار جگذاری به میر حیدر و جبران غم خواری او به فایده دولت خراجی به نام "میر حیدری" میداده اند. (۱۱)

در بین عرب های عربی زبان افغانستان نیز چنین روایتی موجود است که گویا تیمور آن ها را به حیث مبلغین دینی آورده است، اما این ادعای آن ها که به حیث مبلغین دینی آورده شده اند، قرین به حقیقت نیست. طرز زنده گی و معشیت آن ها میسرساند که آن ها از عرب های بدوی اند و همان گفته عینی درست تر به نظر میرسد که آن ها توسط تیمور آورده شده اند و آورده شدن شان نیز وابسته به لشکر کشی تیمور به سوی شامات و ترکیه است و مقابله با بایزید ایلدرم، که درین جنگ بایزید اسیر می شود و متصرفات او به دست تیمور میرسد، حرمین شریفین نیز در این آوان از متصرفات ایلدرم بوده و شریف (زمامدار) آن نیز میر حیدر بوده است. وقتی خبر اسارت ایلدرم به گوش مردم شامات و حرمین شریفین میرسد مردم شامات، امیر حیدر را به پادشاهی و خلافت برگزینند، تیمور از این واقعه آگاه گردیده میخواهد به حرمین شریفین حمله نماید، اما ندمایش اینکار را خلاف ادب به قبله اسلام میدانند. پس تیمور با نامه یی به میر حیدر پیام میفرستد تا نزد او بیاید، بعد از آنکه میر حیدر نزد تیمور می آید تیمور او را با دیگر سران عرب به صوب سمرقند میفرستد و در قرشی (نسف) جا میدهد. میر حیدر در بین مردم ماوراءالنهر محبوبیتی بهم میسرساند و مردم تحف، هدایا و نذوراتی به وی پیشکش می کنند که شماره مواشی اش

چنان زیاد می شود که به خوااهش اقوام عرب در بین آن ها مواشی او تقسیم می گردد که بعد از درگذشت میر حیدر نیز اولاده های او در مواشی دیگر عرب ها شریک می شوند و هر ساله بدینوسیله تجدید ارتباطات صورت میگیرد و تیمور نیز بعد از مشاهده کرامات میر حیدر شیفته اخلاق او گردیده و دختر خود را به حباله نکاح او در میاورد که از آن فرزند به وجود می آید که نامش را عبدالله میگذارند و اولاده های او به نام "میر حیدریان عبد اللهی" در آنجا ها شهرت دارند. در اثر ازدیاد اقوام عرب تنگی جا و چراگاه ها تیمور به آن ها امر کوچ کشی را به جا ها یکه انتخاب مینمایند مید هد که از قطن تا هرات در سمت شمال افغانستان گسترش میابند گویند تیمور سه مرتبه به سوی ممالک عربی لشکر کشیده ، طبق شهادت " توزوک تیموری " یا کتاب " امیر صاحبقران " در یک مرتبه بعد از زیارت مدینه منوره ، احمد شیخ را که از نسل ابود جانه انصاری (رح) است به سمرقند آورده که ما در خواجه احرار دختر همین احمد شیخ است و اولاده های آن تا حال در سمت شمال افغانستان موجود و بعضی از سادات خود را به ایشان نسبت میدهند .

(۱۳)

درینجایین روایات مردم آسیای میانه با روایات عرب های عربی زبان شمال افغانستان جهات موافق و مخالف هر دو موجود است . جهت موافق این که - عرب های هر دو منطقه آمدن خود را با فتوحات تیمور مرتبط میدانند، اما نکات مخالف همانا عرب های آنطرف آمو چنان وانموده اند یا اقلأ محققین چنین پنداشته اند که عرب های عربی زبان ما ورا النهر بعدها از شمال افغانستان آمده اند - در حالیکه تیمور شاید ابتدا در مرکز کشور خود سمرقند آن ها را آورده باشد و بعد از طریق ماوراءالنهر چنانچه در بخش های قبلی خواندیم به افغانستان

آمده اند و نیز میر حیدر را عرب ها^۱ ماوراءالنهر پیرو مرشد تیمور قلمداد نموده اند که عفو گناهان عرب ها را - که نمیدانیم به چه منظوری بالای آن ها قهر شده است - از تیمور خواسته است - درحالیکه درنوشته های عینی میرحیدر خود مورد غضب تیمور بوده و بعدها به نسبت بعضی کرامات واز دیاد احترام مردم، با او طرح دوستی ریخته و دختر خود را به وی داده است. یاشاید واقعه^۲ میانجی گری میرحیدر به خاطر رنجش تیمور با گروهی از عرب، بعد از التیام و دوستی صورت گرفته باشد و نکته^۳ جالب اینجا است که در آنجا مردم به خاطر ارجگذاری به میرحیدر به نسبت غمخواری او به فایده^۴ دولت خراجی به نام میرحیدری میداده اند و درینجا نظربه مطالعه^۵ رساله^۶ عینی اموال میرحیدر نسبت زیادت، بین اقوام عرب تقسیم میگردد و بدین طریق اولاده^۷ های او در مال تمام عرب ها شریک میگردد و ازین سبب هر ساله بر سر مریدان دوره و گردش میرود و تجدید ارتباطات و جمع آوری ندورات مینماید.

پروفسور ی. ن. وینوکوف نیز، براساس همین روایات عرب های آسیای میانه، آمدن بخشی از عرب ها را به افغانستان و آسیای میانه به تاخت و تاز و کشور گشاییهای تیمور وابسته میداند. (۱۴)

مؤلف کتاب "لهجه های عرب های تاجک زبان" میگوید: "درحقیقت این روایات چندان بی اساس هم نیست، قسمیکه معلوم است از یکجا به جای دیگر انتقال دادن مردم و کوچاندن قبیله ها از یک منطقه به منطقه^۸ دیگر از ویژه گی خاص دولتمداری و اصول سیاسی تیمور بوده و علاوه^۹ بر این حادثه بازمان تیمور ارتباطی میداشت، امروز در میان مردم آسیای میانه [و افغانستان] تا این اندازه روایات گوناگون، درباره^{۱۰} انتقال عرب ها توسط تیمور باقی نمی ماند. (۱۵)

اما برخی از محققین شوروی این ادعا را نمی پذیرند. س. ل. والین که در باره عرب های آسیای میانه تحقیقات بزرگی انجام داده ، این نظریه را که عرب ها در زمان تیمور آورده شده اند ، مورد شك قرار میدهد . نظر به دلایل او اگر عرب ها در زمان تیمور آورده می شدند ، باید در کتب تاریخی زمان تیمور ، که هیچ حادثه یی ، حتی جرئی از قلم واقعه نگاران عهد وی به دور نمانده ، این واقعه ثبت و درج می گردید . (۱۶)

هم چنان برخی عرب های آسیای میانه ، خود را از احفاد همان عرب هایی می دانند که در سوقيات نظامی عرب ها به خاطر فتح آسیای میانه شامل بوده اند و به خاطر نشر دین اسلام در اینجا باقی مانده اند مثلاً عرب های ساکن بوزی و گذر عرب های قریب سمرقند تصدیق می دارند که نیاکان شان گویا همان طلایه داران و سر لشکران عرب بوده اند . در بین مردم عرب بخارا و دیگر مناطق نیز چنین روایاتی موجود است . (۱۷)

این حقیقت مسلم است که عرب ها در سوقيات نظامی خود و به خاطر نشر دین مبین اسلام بعد از فتح بعضی شهرها تعدادی از عساکر خود را به خاطر حفظ نیروی خویش و د و باره تمرد ننمودن مردم ، تعدادی از مبلغین دینی را به خاطر نشر و اشاعه " اسلام و تعالیم دینی در شهرهای فتح شده متمکن می ساختند .

چنانچه در بخش قبلی نیز گفتیم ، قتیبه بن مسلم سه بار بخارا را مسلمان نمود ، اما بخارا بیان بعد از رفتن سپاه عرب دوباره تمرد نموده به بت پرستی رجعت کردند بالاخره بار چهارم بعد از فتح بخارا قبایل عربی را در جوار آنها جاداد تا از نزدیک مراقب اعمال آن ها در مسایل دینی و امور عبادات باشند . (۱۸) حتی درین ممالک زبان عربی به

حیث زبان رسمی اعلان می گردد، از همین رو اکثر دانشمندان و نویسندگان این مناطق کتب و آثار خویش را به زبان عربی نوشته اند. (۱۹) بعدها درین مناطق عرب ها با ساکنان محلی به سرعت آمیزش می یابند. نظر به معلومات مؤرخان عرب حتی در قرن نهم میلادی بعضی از اقوام عربی دروادی فرغانه چنان با مردم محلی آمیزش یافته بودند که شناخت آن ها مشکل بود از اینرو میتوان تخمین کرد که عرب های ساکن بخارا و محلات نزدیک آن سمرقند، لنین آباد، کان بادام و بعضی شهرهای دیگر که حالا عرف و عادات و زبان شان از تا جکان و ازبک های محلی فرق ندارد شاید از بقایای همان عرب هایی بوده اند که بار نخست در قرون (۷-۸) م. در آسیای میانه آمده اند شاهد عرب بودن شان نیز تنها نام محلات شان از قبیل عرب خانه، عربان، عرب قشلاق و غیره می باشد و بس. (۲۰)

به نظر س. ل. والین وضع در ساحل چپ آمو به گونه دیگر بوده است. درین جاها مخصوصاً در مضافات مرو و بلخ که خیلی ها قبل تر نسبت به بخارا و سمرقند تحت تصرف عرب ها در آمده بود، عرب های زیادی زندگی میکردند و ازین شهرها تدارک تهاجم و لشکر کشی به ساحل راست آمو دیده می شد. حتی در ساحل چپ آمو در اوایل خیلی ها قبایل عربی با فامیل و خانواده های خویش کوچ نموده آمده بودند و اکثر آنها نیز همین عرب ها به حیات کوچیگری خویش ادامه داده اند، آنهایی که زندگی موقیم را اختیار نمودند، بزودی با اهالی بومی آمیزش یافتند و زبان و رسم و رواج محلی را پذیرفتند، اما آنهایی که به حیات کوچیگری ادامه دادند بیشتر مقاومت به خرج داده، زبان و عنعنۀ ملی خود را حفظ نمودند. نظر به گفته س. ل. والین یک بخش بزرگ عرب ها بین مرو و چهارجوی (قرن ۱۱ م. در مضافات عشق آباد

(۱۲) م. و در افغانستان در نواحی خلم (۱۰) م. در بیابان های شبرغان و بلخ (۱۰) م. به حیات کوچیگری اشتغال داشته اند که همین عرب هادرشمال افغانستان و آسیای میانه زندگی بادیه نشینی را تا قرن (۱۹) م. نیز ادامه میداده اند. (۲۱)

نظربه همین شواهد س. ل. والین میگوید که بیشتر عرب ها از طریق زندگی کوچیگری از شمال افغانستان وارد آسیای میانه شده اند. چنانچه قبلاً نیز گفتیم، عرب های آورده شده در زمان تیمور ابتداء به بخارا و سمرقند و قرشی جابجا شده و بعداً در اثر ازدیاد نفوس و تنگی چراگاه در صفحات شمال افغانستان پخش گردیده اند، اما بعدها شاید در اثر حوادث تاریخی و یازندگی کوچیگری و حب وطن و خویشاوندان رفت و آمد خویش را ادامه داده باشند و این امر در زمانهای پیشین طبیعی بوده، اما به صراحت میتوان گفت که اکثر عرب های قبل از زمان تیموری ابتداء وارد خاک افغانستان و بعدها در اثر سوقیات نظامی سایر عوامل تاریخی در آنسوی آمو انتقال نموده اند و مطالعه زبان لهجه شان نیز نزدیکی و قرابت عرب های هر دو طرف ساحل را تصدیق می نماید.

س. ل. والین آورده شدن عرب ها را در زمان تیمور (چنانچه قبلاً گفته شد) مورد تردید قرار میدهد اما به نظر او واقعه دیگری احتمال ورود عرب ها را از سمت شمال افغانستان به ماوراءالنهر سبب شده است که صد سال بعد از وفات تیمور رخ داده است، این واقعه همانا اشغال خراسان و بلخ و دیگر جاهای سمت شمال افغانستان توسط خان های ازبک، جانی بیک و عیدالله میباشد که جانی بیک مذکور ضمن اشغال، امیران مناطق بلخ شبرغان و اندخوی را که بیشتر محلات عرب نشین است با جمعی از بزرگان دیگر از دریای آمو عبور داده، در مضافات

سمرقند متمکن میسازد. چون ایشان از راه بخارا و قرشی گذشته اند، شاید عرب های قشقه دریای بخارا و سمرقند از همین عرب ها باشند و بخش بزرگ آنها تا نیمه های قرن (۱۶) م. زندگی کوچی گری داشته و حتی تعداد قابل توجه آن ها به زبان مادری شان سخن میزده اند. (۲۲)

نظربه معلومات فوق آمدن عرب ها در آسیای میانه به دو بخش تقسیم می شود:

یکی - دوره اوایل اسلام (قرن ۲-۸) م. که این عرب ها در آسیای میانه به طور موقیم با هالی آمیزش یافته.

دیگری - که بخش بزرگتر را تشکیل می دهند در جریان قرون بعدی نظربه علل گوناگون به صورت تدریجی از سمت شمال افغانستان و بعضی مضافات ایران داخل خاک آسیای میانه گشته اند. (۲۳)

تقسیم نمودن عرب های تاجک زبان به دو لهجه نیز به همین ادوار تاریخی مربوط است یعنی گروه اول که در قرون (۲-۸) م. آمده و مسکن گزین گردیده اند، حتماً با مردم آمیزش بیشتریافته و زبان و رسوم شان با مردم یکی گشته که امروز لهجه آن ها بالهجه محلی تقریباً ویا بالکل تفاوت ندارد و تنها نام محلات شان ویا تلفظ بعضی حروف حلقی به صورت واضح و صعب آن؛ اشاره به عرب بودن شان مینماید. گروه دیگر که لهجه های آن ها از تاجکان محلی تفاوت فاحش دارد، احتمالاً از جمله عرب های کوچی بوده اند. و در مراحل مختلف تاریخی، از محلات مختلف، در اثر تماس با مردمان گوناگون، از طریق زندگی کوچی گری وارد آسیای میانه گشته اند و بانمایندگان لهجه های مختلف زبان فارسی - دری در ایران و افغانستان و تاجکی در آسیای میانه مناسبات غیر مستقیم اقتصادی و سیاسی داشته اند که این خود موجب چند

گونگی و اثرپذیری لهجات شان از زبان های مختلف گردیده و حتی در بعضی مناطق این اثرپذیری به حدی بوده که به جز زبان دری، زبان های ازبکی و ترکمنی را به حیث زبان اصلی خود، بپذیرند. (۲۴)

به هر حال نظریه خصوصیات روانی، طرز زندگی و چند گونگی لهجه ها می توان گفت که در افغانستان و آسیای میانه عرب ها در زمانه های مختلف و از اقوام مختلف به مقاصد گوناگون آمده و یا آورده شده اند که بامطالعه دقیق و علمی تمام ساحات زندگی آن ها و تحقیق در ساحه بامقایسه لهجه ها در حوزه های مختلف می توان به سوالات از کجا و چه وقت آمدن و از کدام قبیله و طایفه بودن عرب ها پاسخی ارائه کرد.



یادداشت ها و پاورقی ها

- ۱- حق نظر، نظروف، روابط بخارا و افغانستان، دوشنبه: ۱۹۶۳. صص. ۲-۳.
- ۲- غفار، جوړه یف، لهجه های عرب های تاجک زبان، دوشنبه: دانش، ۱۹۷۵. مقدمه.
- ۳- ایضاً، همان صفحه،
- ۴- ایضاً، ص، ۹،
- ۵- ایضاً، همان صفحه.
- ۶- ایضاً، صص. ۷-۸.
- ۷- ایضاً، ص. ۸.
- ۸- ایضاً، صص. ۵-۶.
- ۹- ایضاً، ص، ۹.
- ۱۰- ایضاً، همان صفحه.
- ۱۱- ایضاً، ص. ۱۰.
- ۱۲- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، صص. ۶-۷.
- ۱۳- ایضاً، ص. ۱۳.
- ۱۴- لهجه های عرب های تاجک زبان، ص. ۱۰.
- ۱۵- ایضاً، همان صفحه.
- ۱۶- ایضاً، همان صفحه،
- ۱۷- ایضاً، همان صفحه.

۱۸- تاریخ بخارا، ص. ۶۶.

۱۹- باباجان، غفوروف، تاجکان، کتاب یکم، قسمت دوم، کابل: طبع

گستتری، پوهنتون، ۱۳۶۳، ص. ۵۵۱.

۲۰- لهجه های عرب های تاجک زبان، صص. ۱۰-۱۱.

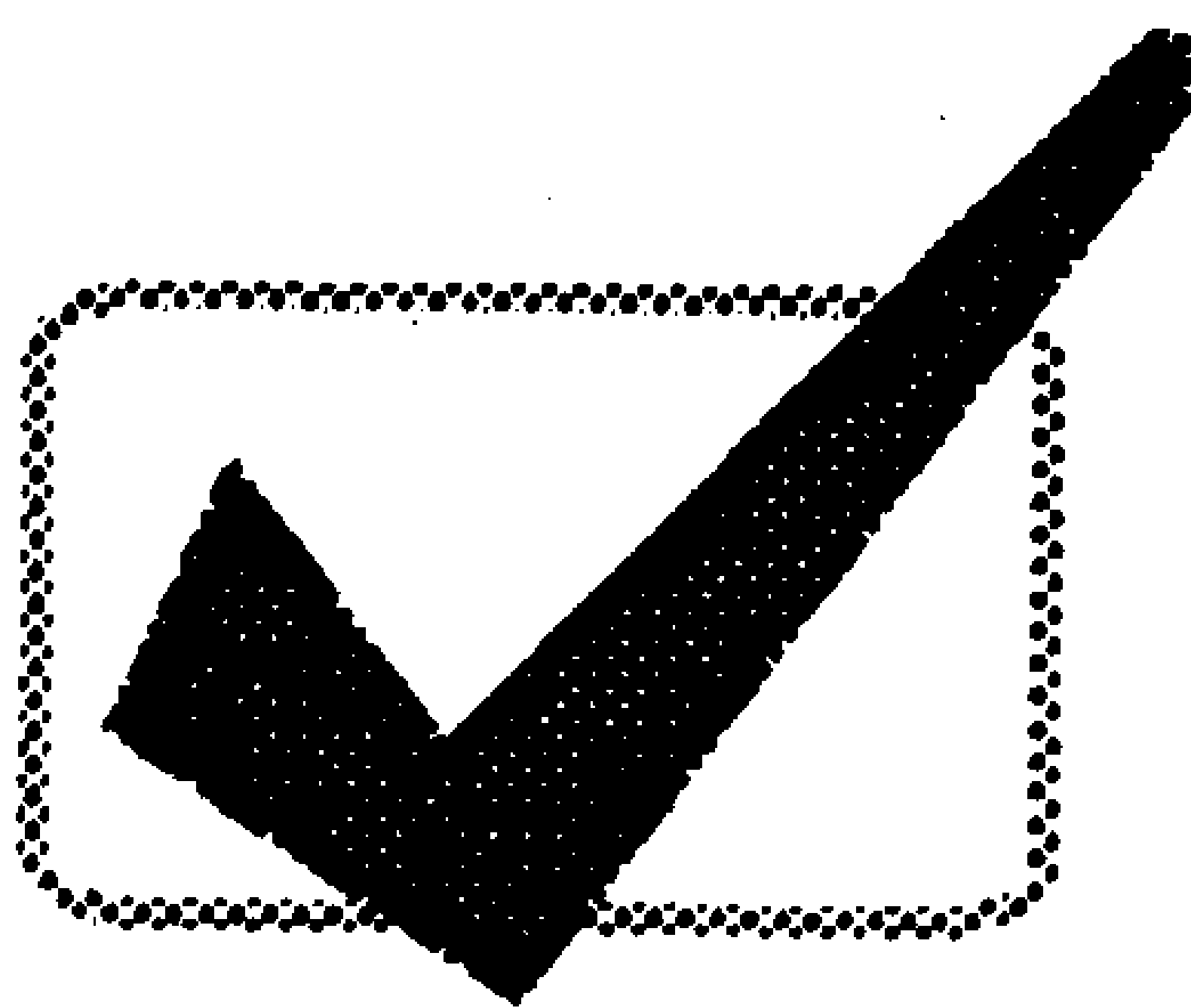
۲۱- ایضاً، ص. ۱۱.

۲۲- ایضاً، ص. ۱۲.

۲۳- ایضاً، همان صفحه.

۴۲- ایضاً، صفحه مذکور.

☆ کتاب لهجه های عرب های تاجک زبان به زبان تاجکی والقبای کریلی نوشته و طبع گردیده، درین رساله بابرگردان کتاب مذکور به الفبای عربی و مفهوم آن به زبان دری استفاده صورت گرفته، همچنان نظر دانشمندان شوروی سابق که در کتاب مذکور آمده بدون ذکر منبع اصلی فقط بانشان دادن صفحه کتاب فعلی اکتفا گردیده، هم چنان کتاب مذکور قبل از استقلال جمهوری های آسیای میانه نوشته و طبع شده لهذا نام برخی محلات بعد از فروپاشی شوروی شاید تغییر یافته باشد که در اینجا از ماخذ مذکور نامهای قبلی ذکر شده، استفاده برده شده است.



۴

طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان

برای شناسایی طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان ضرورت می افتد تا نظری اجمالی بر تقسیمات قبیله‌ای و طایفه‌ای عرب بیندازیم؛ تا بعداً در پرتو این معلومات، عرب های ساکن افغانستان را نیز از نظر تقسیمات طایفه‌ای و قبیله‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم.

"اخباریان، اعراب ساکن جزیره العرب را، از زمان باستان تا ظهور اسلام، به سه دسته عاربه متعربه و مستعربه تقسیم کرده اند، اعراب عاربه یا اعراب خالص، عرب های با یده (نابود شده) اند، که اثری از آن ها باقی نمانده و تاریخ زنده گی شان آمیخته با افسانه ها و داستانهای تاریخی است، اعراب متعربه یا شبه عرب، اعرابی بودند، که نژاد عربی خالص نداشتند، لیکن به وسیله اقتباس و اخذ خوی و خصلت عرب و اقامت در بادیه آن ها را عرب "متعربه" ☆ نامیدند... اما مستعربه که از

"استعرب" گرفته شده در لغت به دسته یی گویند که عرب خالص نیستند لیکن به واسطه "دخیل"☆☆ شدن ارتباط و همبستگی با عرب پیدا کردند." (۱)

اما بعضاً عرب ها را ابتداءً به دو بخش بزرگ عرب های بایده یا عاربه (که اثری از آن ها باقی نمانده است) و عرب باقیه تقسیم نموده اند و بعداً همین عرب های باقیه را به دو بخش عرب های متعربه و مستعربه تقسیم نموده اند (۲) که اولی همانا از احفاد قحطان (و یا به تعبیر تورات یقظان) (۳) می باشند که نسب شان نیز به همین شخص یعنی قحطان یا یقظان بن عمرو ارفخشاد و سام منتهی می گردد (۴) و دومی عدنانی از احفاد اسمعیل می باشند که نسب شان به ابراهیم (ع) و هاجر می رسد این ها را عدنانی، مضری، معدی نیز گویند چون نام یکی از نیاکان آنان عدنان، مضر و معد بوده است. (۵) و باز هر کدام به دو، دو بخش دیگر و بعداً هر کدام به شاخه های کوچک تر دیگر منشعب میگردند.☆☆☆

گوستاو لوبون فرانسوی در کتاب "تاریخ تمدن اسلام و عرب" خویش، عرب ها را از نظر طرز معیشت آن ها چنین تقسیم بندی می نماید: "اعراب ابتداءً به دو قسمت منقسم می شوند و این تقسیم که مبتنی است بر طرز معیشت و روایات قدیمه آن ها، عبارت است از، اهل الوبر و اهل المدر. این تفریق نهایت درجه ضروری و درمیان تاریخ عرب همیشه باید آن را مدنظر قرار داد. اهل الوبر که عموماً به بدوی اطلاق می شود امروز، از مراکش گرفته تا عربستان، طرز معیشت و رسوم و عادات و اوضاع اجتماعی آن ها همان طوری ست که در چندین هزار سال قبل بوده و شاید بعد ها هم به همین حال باقی مانده، تغییری در زنده گی آن ها حاصل نشود. هم چنانکه در اعصار متعلقه به تورات مرسوم آنها بوده

حالی که هم به همان زندگی صحرائی اوقات به سر می برند و هر وقت که علیق و آب مویشی آن ها در يك محل تمام شد فوراً چادرهای خود را جمع نموده به محل دیگر کوچ می کنند، بالعکس اهل المدر یعنی متوطنین در قصبات و شهر ها که به ملاحظه محل اقامت و نیز ارتباط و معاشرت با اقوام مختلفه در عادات و رسوم تغییر و تبدیل پیدا می کنند.

هم چنان گوستاولوبون این تقسیمات را با روایات عرب نیز مطابق میداند چه بر طبق همان روایات، عرب ها از سه نسل پیدا شده اند، اولی همان عرب هایی که قبل از اسلام منقرض شده اند، دومی قحطانی ها که در شمار اهل مدر می آیند، این ها در یمن سکنی داشته و خالص ترین نژاد عرب را تشکیل می دهند، سومی نژاد اسماعیل که مادرش هاجر کنیز ابراهیم (ع) از اهل مصر بوده است و می توان این ها را اهل و بر حساب نمود (۷)

وضع جغرافیایی نیز بر طرز معیشت، چگونگی زندگی و تقسیمات قبیله ای عرب تأثیر داشته است، نظریه مساعدت آب و هوای گوارا و زمین حاصل خیز، قحطانی ها در یمن توانستند دولت های متمدن حمیر، سبا، کهلان و غیره را به وجود بیاورند و با فراغت مصر و پادشاهان بابل و آشور رقابت نمایند و شهرهای بزرگی چون صنعاً، مأرب و سبارا بنیاد بنهند. دولت نبطی ها یا (انباط) از میان اسماعیلی ها به وجود آمده آن هم نه در صحاری عربستان، بلکه در اطراف فلسطین. (۸)

قاری عبدالرحیم عینی نیز در رساله خود راجع به اقسام عرب به نقل از کتاب "حیوة الحیوان" می نویسد: "عرب سه نوع اند: عرب عاربه: آن که از پدر و اجداد عرب باشد.

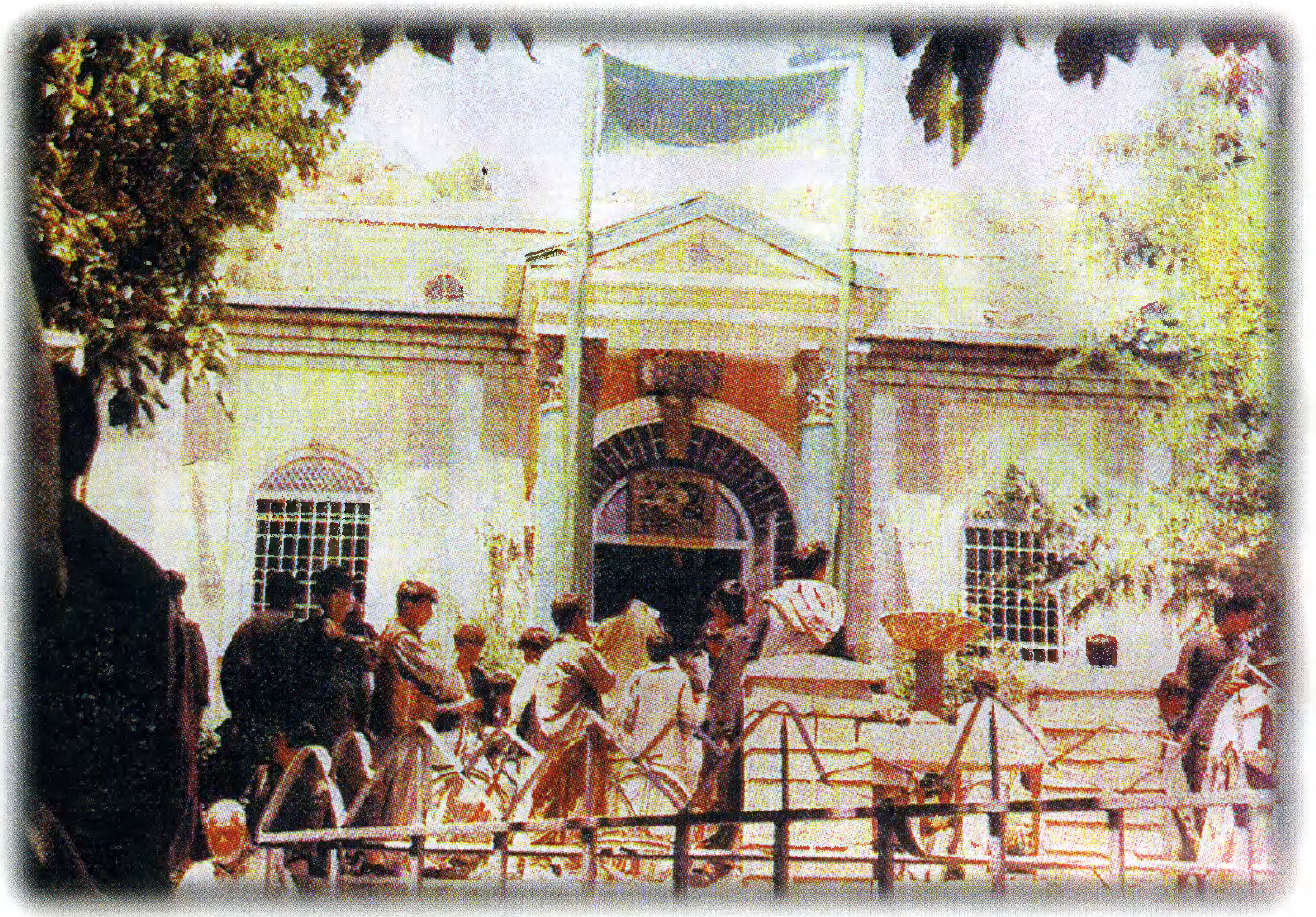
- عرب متعاربه: که از جانب یکی از والدین عرب باشد.

- عرب مستعربه: که مادر و پدرش عجم بوده مگر نسبت نشأت آن

در محیط عربی تسلط بر زبان عربی یافته باشد." (۹)

اگر عرب های افغانستان را از نظر زبانی به عرب های عربی زبان و غیر عربی زبان (که اکثراً به زبان دری و بعضاً به زبان های ازبکی پشتو و ترکمنی متکلم اند) و از دید تاریخی به عرب های وارد شده در اوایل اسلام و آورده شده در زمان تیمور و از نظر طرز زندگی و معشیت به کوچی و مسکون تقسیم نماییم ، هم چنان می توانیم از نظر انساب و قوم به عرب عدنانی و قحطانی تقسیم کنیم . حال بینیم نظربه شواهد کتب تاریخی کدام طوایف عربی در کدام نواحی خراسان آنروز جای گزین گشته است : ورود پنجاه هزار خانوار عرب در خراسان به دستور زیاد والی کوفه به قیادت ربیع بن زیاد حارثی در تاریخ الکامل ابن اثیر و تاریخ الامم والموک علامه ابن جریر طبری مذکور است که از این عرب های نووارد بیست و پنج هزار کوفی در تحت اداره عبدالله بن ابی عقیل و بیست و پنج هزار بصری در سر داری ربیع بوده اند که اینک ترجمه عین عبارت ابن اثیر :

" درین سنه (۵۱) هـ . مواجه ساخت زیاد ، ربیع بن زیاد حارثی را به حیث امیر بر خراسان و قبل ازین حکم بن عمر و غفاری امیر خراسان بود که در وقت وفاتش (سنه ۵۰) هـ . انس بن ابی اناس بن زنیم را به نیابت خود موظف ساخته بود تا که معزول ساخت او را زیاد و در بدل آن خلید بن عبدالله الحنفی را مقرر ساخت پس او را معزول ساخت و ربیع بن زیاد حارثی را در اول سنه و (۵۱) هـ . مقرر نمود و پنجاه هزار خانه عرب را توأم با عیال های شان از اهل کوفه و بصره در معیت وی سوق داد در آن جمله بریده ابن الحصیب و ابو برزه " دونفر صحابی نیز شامل بودند پس سکونت پذیر شدند خراسان را ، پس آنگاه وارد شد ربیع در خراسان با اهل بلخ غزا را شروع کرد . پس بلخ را مصلحتاً فتح نمود ، قرار گفته



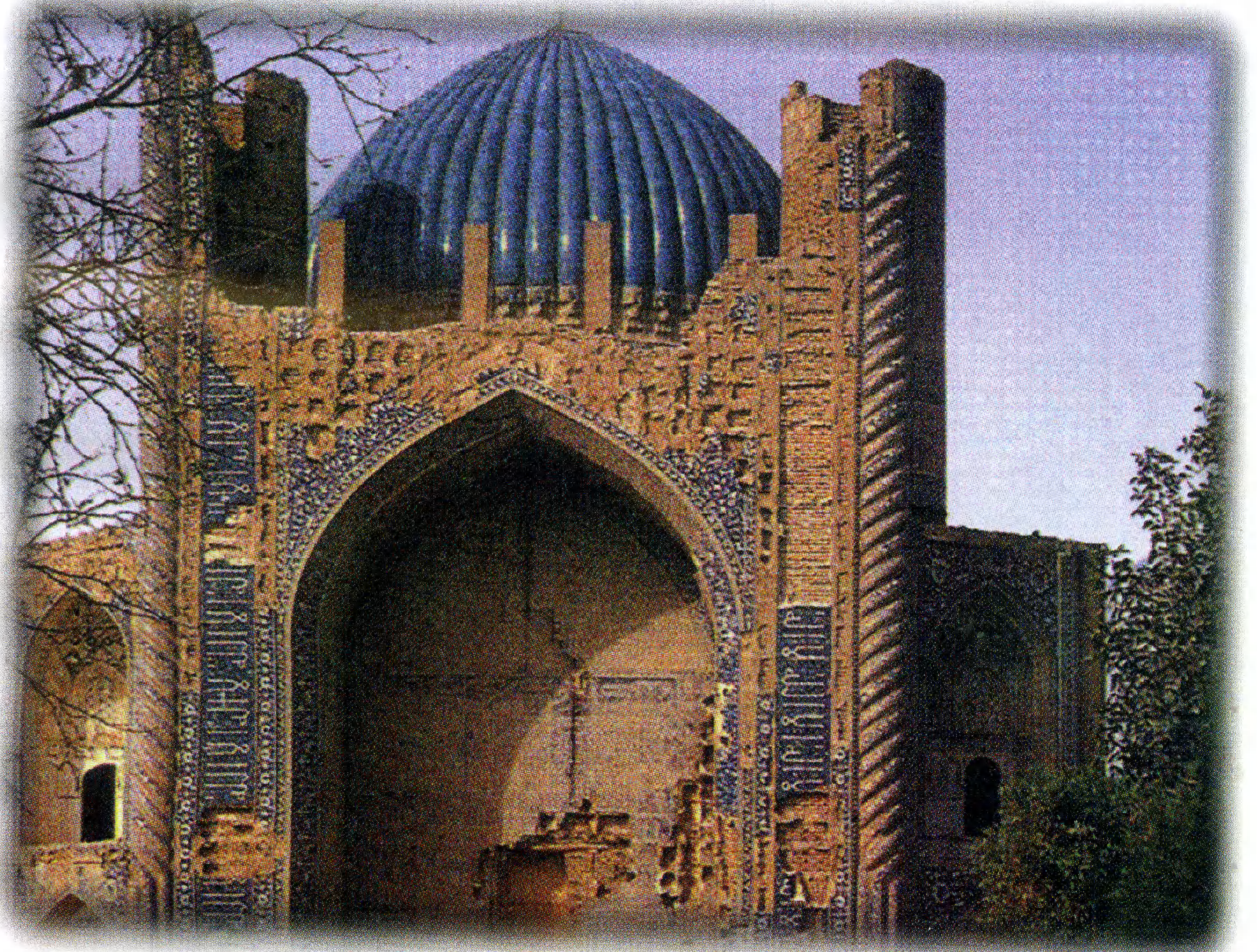
زیارت حضرت تمیم انصارؓ واقع شہد صالحین کابل



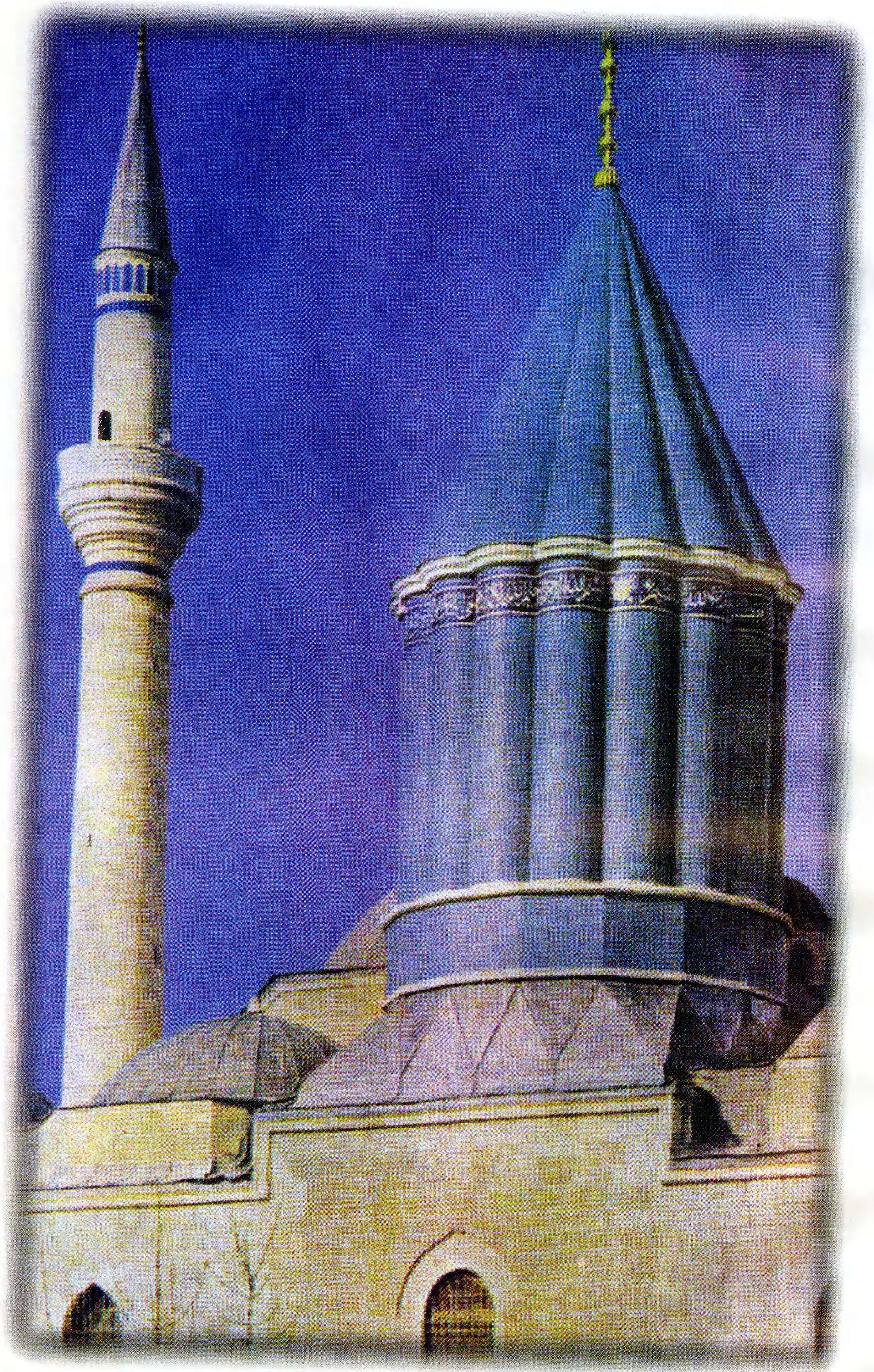
زیارت مسجد شاه دوشنبه واقع کابل



گازگاه شریف ، مرقہ حضرت خواجہ عبداللہ انصاری ، ہرات



زیارت خواجہ ابوالنفس پارسا بلخ شریف



قبة الخضر - تربت حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی در قونیہ - ترکیہ -



نمای خارجی مزار فیض آثار حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کابلی «قدس سره»
سهرند - هندوستان

بعضی مؤرخین، بلخ بعد از صلح احنف بن قیس تا این تاریخ ~~دروازه~~ تاریخ دروازه هایش بر روی عابرین مسدود بود، (۱۰)

نکته مهمی که در اینجا قابل ذکر است همانا مسکون شدن عرب ها با خانواده های شان در خراسان و ورود اشخاص بزرگی چون بریده و ابوبرزه صحایان جلیل القدر با ایشان در کشور ما می باشد که تا آخر عمر درین سرزمین زیسته و در امر نشر دین اسلام خدمات بزرگی انجام داده اند. از این قبیل اشخاص بزرگی که نام شان در عالم سیاست، ادب، هنر، عرفان و تصوف هنوز ورد زبان ها است، تا همین اواخر از بین این قوم برخاسته اند که نه تنها از افتخارات این کشور بلکه چهره های بزرگ اسلام و جهان اند همچون مولانا جلال الدین محمد بلخی، بکری - صدیقی از اولاده ابوبکر صدیق خواجه عبدالله انصاری از اولاده حضرت ابویوب انصار و مولانا عبدالرحمن جامی از قبیله اصیل بن شعبان از سلاسه امام محمد شیبانی و ابراهیم بن ادهم و فرخ شاه کابلی از فاروقی های معروف و شیخ احمد جامی نامقی زنده فیل از احفاد حضرت جریر بن عبدالله البجلی، محدثین بزرگ چون امام قتیبه بغلانی، ابوصالح خوستی، ابوذر اندرابی ابواسحق طالقانی، ابوالحارث چهاردره یی، امام ابوعیسی عسقلانی قندزی، فقهای بزرگ چون خلف بن ایوب و ابوالعوجا سعد بن سعید الخلمی و ابوالحسنی علی بن عبدالرحمان سمنگانی و ابوالقاسم عبدالله بن احمد البلخی مؤلف مفاخر خراسان و مکحول کابلی و کوسج مروزی و عمرو بن عبید کابلی (۱۱) و صد ها بزرگان متأخر چون علامه سید جمال الدین افغانی، بایزید انصاری، علامه سید اسماعیل بلخی و سید بهاء الدین مجروح و ...

بهر حال تعداد عرب های که در افغانستان آن روز الی سنه ۹۶ هـ. وارد شده اند به پنجاه و چهار هزار تن می رسیده اند از این

قبایل عربی بوده اند ..

- ۱- از بنی تمیم ده هزار نفر به قیادت ضرار بن حصین ضهبی .
- ۲- از قبیلۀ ازدده هزار نفر به قیادت عبدالله بن حوزان .
- ۳- از بصره ۹ هزار نفر به قیادت صفین بن منذر .
- ۴- از قبیلۀ بکر هفت هزار نفر به قیادت همین ابن منذر .
- ۵- از کوفه هفت هزار نفر به قیادت جهم بن زحر و عبیدالله بن

علی

- ۶- از قبیلۀ عبدالقیس چهار هزار نفر به قیادت عبدالله بن علوان

عوذی

- ۷- از آزادشدگان عجم هفت هزار نفر به قیادت حیان

خراسانی ... (۱۲)

در مورد عرب های عربی زبان مطالعاتی که تا حال در کشور ما صورت گرفته و از نظر من گذشته، یکی مطالعات يك محقق مصری است به نام استاد نصرالدین محمد که مدیر مرکز ثقافی عربی در کابل بوده و تحقیقات خود را تحت عنوان (لهجۀ عربی در افغانستان) در شماره های (۹-۱۰-۱۱) مجله آریانا در سال ۱۳۴۱ به نشر رسانیده است. دیگر نوشته عبدالستار سیرت تحت عنوان (عربی عامیانه در حوالی بلخ) که در مجله ادب (شمارۀ اول) سال ۱۳۴۱ و همچنان در روزنامه بیدار مزار شریف از شماره (۲۵۵) دهم دلو الی شماره (۲۶۰) شانزدهم دلو سال ۱۳۴۱ به نشر رسیده است.

قاری عبدالرحیم عینی که یکی از فضلاء ولسوالی آقچه است نیز رسالۀ یی به نام (بقایای آثار عرب در شمال افغانستان) نوشته که به طبع نرسیده و صورت تایی آن به وزارت معارف وقت سپرده شده است هم چنان مطالبی جسته و گریخته ضمن بررسی زبان های

افغانستان واقوام وملت های آن، دربارهٔ زبان عربی وقوم عرب آمده که از جمله (سیرتاریخی زبان عربی در افغانستان) در کتاب (د افغانستان ژبی اوتوکمونه)، اشاره یی از جورج مارگنسترن در مقاله (زبان های افغانستان) و تحقیقی از شورمن راضمن مطالعات دربارهٔ مغل های افغانستان می توان نام برد.

استاد نصرالدین محمد مصری در قسمت اصل ومنبع عرب های عربی زبان می نویسد: "اینان طوری که خود گویند از یمن اند و از یمن آمده اند، هر چند ثبوت تواتر این دلیل که به زعم ایشان "متواتر" است دشواری نماید، لیکن مطالعهٔ لهجه یی که در میان شان رواج دارد قوی ترین راهنمای اصل وتبار شان خواهد بود. اینان الفاظی به کار می برند که بعضی از آن ها جز در منطقهٔ معینی استعمال نمی گردد، چنانکه بطیخ (تربوز) و سمن (روغن) و ذهب (رفت) و قمح (گندم) را، ححب و دهن و غدا و حنطه گویند. یمنی الاصل بودن این جماعت را دو چیز دیگر نیز مورد شک قرار می دهد یکی آن که شوربا یا آبگوشت زیاد استعمال می کنند، دوم آن که حنفی اند نه زیدی. به همین چند دلیل ایشان اصلاً یمنی نیستند و به گمان اغلب از وسط شبه جزیره اند که امروز مملکت عرب سعودی در آن واقع است وقتی که من آنان را ازین نکته آگاه کردم و گفتم به سعودی نزدیک تر اند تا یمنی، یکی از ایشان گفت که خود نیز بدین عقیده بوده اند ولی شیخی سعودی بنام شیخ احمد گفته است که ایشان یمنی الاصل اند..." (۱۳)

در مقالهٔ سیرت نیز تقریباً گفته های بالا تصدیق می باید "... و علاوه تأریش سفیدان این قریه ها (منظور قریه های عربی زبان حوالی بلخ است) شنیده اند که اصلاً از یمن می باشند ولی این روایت هامبنی بر کدام دلیل نیست، طوری که از یمن نبودن شان نیز دلیل روشنی

ندارد و چیزی که از مطالعات مقدماتی به دست می آید، این است که اصل این مردم از بادیه های عرب بوده و در اثر وقایع تاریخی که حیثیت سیاسی یا نظامی داشته و یا در اثر عوامل اقتصادی و به ایجاب مالداري و شترچرانی به این سرزمین آمده اند، و به سوال این که آیا این اقوام عربی از کدام یکی از بادیه های کشور های موجوده عربی آمده خواهند بود، باز هم تاریخ مستندی نیافته ایم. اما مطالعه ابتدایی لهجات شان نشان می دهد که به عرب بادیه های عربستان سعودی ارتباط بیشتر دارند، زیرا که استعمال و تلفظ برخی از حروف مانند (قاف q) و کلمات مثل «اش محل» به معنی چه وقت و «موی» به معنی آب و «حب» به معنی تربوز و غیره اکنون هم مطابق اصطلاح بعضی قبایل عربستان سعودی در میان محاوره این اقوام وجود دارد، و از طرف دیگر اصوات و اصطلاحاتی هم در لهجات شان دیده می شود که مانند لهجات غیر فصیح مصری و برخی از مناطق بلاد شام و عراق و دیگر سرزمین های عربی می باشد. از اینجا می توان گفت که یا این اقوام از کدام منطقه معین عربی نبوده و از هر طرف آمده اند و یا ممکن است به اثر پیشه مالداري و نقل مکان در اکثر بلاد عربی دور زده باشند و زبان شان از لهجات مختلف عربی متأثر گردیده باشد... (۱۴)

از نوشته های عینی نیز کدام نتیجه قطعی به دست نمی آید نظر به گفته های عینی در مورد عرب بودن این ها هیچ شکی نیست زیرا قومی بیگانه با این اقلیت کوچک، هزاران کیلومتر دورتر از منطقه اصلی شان نظر به علاقه یی که داشته اند توانسته اند زبان خود را حفظ نمایند ولی در مورد قبیله و محل اصلی شان جواب قطعی نمی دهد، نظر به روایات خودشان چون قبیله قریش در بین عرب ها و مسلمین سیادت دارند خود را منسوب به این قبیله می دانند ولی بعضی ها آن ها

را از یمن وعده یی هم از قبایل سرحدی عراق و سوریه و شام قلمداد می کنند و هم چنان برخی از ایشان خود را احفاد قبایل مختلف عربی می دانند عینی از نظر زبان شناسی چون خود را دارای صلاحیت علمی نمی بیند اظهار نظر قطعی نمی کند با آن هم از روی بعضی اصطلاح های محاوروی شان حدس هایی می زند... مگر بعضی اصطلاحات و الفاظ شان مانند استعمال حرف قاف به گاف مثل (گم گم) که اصلاً (قم قم) یعنی برخیز و ایستاده شو، کلمات «اش محل» یعنی «چه وقت» «و مو» یعنی «آب» که قرین لهجات بادیه های سعودی و سوریه است ارتباط به مردم عربستان سعودی و عراق پیدا می کند و گاهی هم میان شان اصوات و اصطلاحاتی که شبیه لهجات غیر فصیح مصری مانند: «اشیلو» یعنی بالا کنید که اصلاً لغات عامی غیر فصیح مصری است دیده و شنیده شده، به مردمان مصری شباهت می یابد و یا این که اوشان در اثر گذشت زمان و فشار اقتصادی از تمام ملل و قبایل عربی دیدن نموده اند، تحت تأثیر لهجات عموم قبایل آمده و یا این که از تمام قبایل عربی به صورت پراکنده گردهم جمع شده مردمی را تشکیل داده اند که درین مورد هم مآخذ و معلومات بیشتری در دست نگارنده نیست» (۱۵)

اما عینی در جای دیگر همین رساله که از کتاب (زبدۃ الانتخاب فی انساب الاعراب) خلاصه شده، اصل و منبع عرب های عربی زبان افغانستان را از سعودی نشان داده و از مردمان شیبانی و جعبانی می داند (۱۶) که در پار دریا (ماوراءالنهر) به قمشی و در افغانستان در قریه حسن آباد مربوط شبرغان و قریه های سلطان اریغ (به نظر بعضی ها سلطان عراق) ویش اریغ و لسوالی آقچه و قریه های خوشحال آباد و یخدان مربوط و لسوالی دولت آباد ولایت بلخ زیست می نمایند که در محاوره شان ده فیصد فارسی نیز دخیل شده است. (۱۷)

ازین عرب های عربی زبان که از ماوراء النهر به افغانستان وارد شده اند و هنوز قسماً به زبان عربی تکلم می کنند نظر به معلوماتی که از رساله عینی بدست می آید، بیست فامیل در ولسوالی سرپل در قریه تاش گذر و یازده فامیل در قریه بیش اریغ نزدیک شهر آقچه و یک فامیل در قریه فتح آباد علاقه داری مردیان آقچه وجود دارد. (۱۸)

عرب های عربی زبان صفحات شمال را مردمان مجاور شان نظر به زیاد استعمال نمودن کلمات (انت و انتم) یعنی (تو و شما) و یا جمله (ایش مقول) به تعبیر (اشی تقول) یعنی (چه میگوی) به نام عرب (انتل انتل) و یا عرب (اش مقولی) یاد می کنند. (۱۹)

از جمله عرب هایی که توسط امیر تیمور گورگانی آورده شده اند و از هفت طایفه بزرگ قریش اند، این هاست:

۱- طایفه بنی رشید که از قریش حرمین بوده، اولاده شان در افغانستان به نام رشیدی یا رشدی مشهور اند.

۲- طایفه بنی اویس که از عرب های یمن و یا صنعاً بوده حالا به نام بنوسی معروف اند.

۳- طایفه زنکویی.

۴- طایفه شیبانی که از بنی شیبه حجاز اند.

۵- طایفه بانصری که از بصره اند و به اغلاط بانصری شده است. یا بنی سعد و آل سعدی اند.

۶- طایفه جعبانی.

۷- طایفه کرد و جمالی که از نواحی شام و کوفه اند و اودمانی و خواجویی از نواحی شام اند.

بعداً هر کدام این طوایف به شاخه های کوچک دیگر تقسیم شده است، چنانچه: حال رشیدی در افغانستان به چند طایفه منقسم شده

که عبارتند از: ابوالحی تیلبه، شاه نظری، کاکایی، کاکلی، چلاخور سکندری، چله، بی پدر و غیره. (۲۱)

هم چنان بانصری به چند شعبه منقسم شده که آن ها عبارت اند از: بانصری خربوزه خور، آب فروش، شال پوش، هجده دیوانه، چهل کپه، سانسو و غیره (۲۲) و قبیله سکندری عبارت اند از: ملایی، کور عاشوری، قزلباش، مامایی، سروی، سیاه رمه، کابلی و غیره. (۲۳) و هم چنان میان مردم صفحات شمال کشور عرب های دیگری از قبیل عرب خانه زاد یا خان زاده، عرب النجری یا علم جری، عرب خاک مال عرب قوقی، عرب چغیر، عرب آلتی شاهی، عرب قاری، عرب زنده فیلی و غیره معروف است؛ (۲۴) و هم چنان بعضی طوایف به اماکن نیز منسوب اند: مانند قبادیانی، قباچاقی، قرشیگی، کابلی، فرزه یی و غیره در رساله عینی درباره سادات چنین تذکر بعمل آمده است: "از سادات بلخ و بدخشان و ماوراء النهر چهار طایفه صحیح النسب اند: آن ها عبارت اند از:

۱- سادات سید عطایی که در زمان سلطان سنجر ماضی از عربستان آمده اند. حضرت زنده فیل احمد جامی نامیقی از نسل ایشان اند. (در بعضی نسخ سید اتایی نیز ثبت شده است)

۲- سلطان مودودی که از چشت هرات آمده اند و نسب شان به حضرت زید شهید می رسد

۳- میر حیدریان که تفصیل شان قبلاً گذشت.

۴- مخدوم اعظمی، حضرت شیخ احمد کاسانی که از کاسان خوقند اند، نسب شان به حضرت امام حسین "سردار شهید کربلا واصل می شود" (۲۵)

طوری که از رساله عینی به دست می آید عرب های عربی

زبان چهار قریه سمت شمال از طایفه شیبانی و جعبانی اند که از جمله همان هفت طایفه بزرگ ذکر شده اند و از نسل قریش - اما اینها نیز به نوبه خود به عشایر متعدد دیگری از قبیل شعن (شان) ☆☆☆☆ و عرب قمشی و... باقی مانده که جمعاً همه شان خود را تبرکاً از نسل قریش و سرداران عرب می دانند، منقسم می شوند. (۲۶) بهر حال عرب های عربی زبان کشور ما را شاید به احتمال زیاد بتوان گفت که از عرب بادیه های عربستان و از مردمان صحرانشین و بدوی اند و بدین طریق آن ها عرب عدنانی اند، نه قحطانی، آن ها شاید اهل الوبر باشند، نه اهل مدر بدین صورت شاید عرب های مستعربه اند نه متعربه؛ خلاصه در عرب بودن شان هیچ شك و تردیدی نیست، زیرا مردم غیر عرب با این اقلیت كوچك در محیطی بیگانه نمی توانند عربی بیاموزند که آن هم زبان مادری شان گردد، اصلاً نیازی به چنین کار ندارند و امکان آن نیز خیلی از حیثه عقل دور است. چنانچه مابقی همین عرب ها نظر به نبودن چنین شرایطی که باعث بقای زبان این قریه ها گردیده، در محیط های دیگر، زبان های محلی را پذیرفته اند و امروز به زبان های دری، اوزبکی و پشتو سخن می گویند و از مشخصات عربیت نیز، در وجودشان نسبت به عرب متذکره کم تر دیده می شود.

این که عرب های عربی زبان کشور ما بیشتر از بادیه های عرب اند، علاوه بر شباهت و نزدیکی لهجه، خوی و عادات، طرز معیشت و رسوم بدویت آن ها با عرب بادیه، دلیل دیگری نیز می توان اقامه کرد که لشکریان تیمور نتوانسته بود تا سرحدات جنوبی عربستان و نواحی یمن برسد و ایشان را در ماوراء النهر بیاورد. علاوه بر حیدر شریف یازمادار حرمین شریفین بود و دیگری رؤسای که با او آورده شده اند، از گردو نواحی حرمین شریفین و شاید از وسط شبه جزیره اند. این که در

رساله عینی تنها قبیله بنوسی (بنوویس) از عرب های یمن و صنعاً ذکر شده است، شاید آن ها نیز قبلاً از آن مناطق در وسط شبه جزیره مهاجرت نموده باشند، اما باز هم در عنوان همه را از طایفه های بزرگ قریش دانسته است که خود قریش از عرب عدنانی است و به قبیله یی مربوط اند که نسب شان به مضر (یکی از شاخه های عرب عدنانی) میرسد. (۲۷)

علاوه از عرب های عربی زبان ، عرب های غیر عربی زبان که در زمان تیمور آورده شده اند در نقاط مختلف کشور مابه صورت کوچی و مسکون که به زبان های دری ، اوزبکی و پشتو سخن می گویند و دامنه گسترش آن ها چنانچه قبلاً گفتیم تا سرحدات شرقی کشور و از طرف غرب تا هرات رسیده است ، تعداد شان خیلی زیاد اند ، بامطالعه دقیق شاید بتوان آنها را از عرب هایی که قبل از زمان تیمور آمده اند، نظربه تفاوت لهجه، خوی و عادات شان تفکیک نمود. اگرچه عرب های قبل از زمان تیمور نیز از قبایل مختلفه عربی بوده اند و نظربه علل گوناگون درین کشورها (ایران ، افغانستان ، آسیای میانه و ...) سرازیر شده اند؛ چنانچه نظر به شهادت طبری در حین قیام ابومسلم دوقبیله بزرگ عربی (عدنانی و یمانی) در مرو بر سر امارت نزاع داشتند ، ابومسلم نیز به فرمان امام ابراهیم طرف یمانی ها را گرفت تا بنیان سلطنت اموی را از خراسان برکند و ربیعی ها و مضری ها را که دوشاخه مهم عدنانی اند تا توانست درهم کوید و از بین برد. (۲۸) شاید عدنانی ها یی که از دم شمشیر او جان سالم بدر برده بودند ، دوباره راهی کشورهای عربی گشته باشند و یا در مناطقی که تحت نفوذ ابومسلم نبوده است ، پناه برده باشند و شاید هم اقلیت ها ییکه در میدان سیاست نبوده اند در گوشه یی پناه برده و خود را از مهلکه نجات داده باشند. به هر حال عرب های قبل از زمان تیمور اکثراً مردمان پیشرفته ، اهل دانش و قلم ، سیاست

و تدبیر بوده اند و یا آنهایی هم که بدوی بوده اند، در اثر آمیزش با مردمان نسبتاً متمدن اینجابه درجه عالی فرهنگ رسیده بودند، ما از عرب های بعد از زمان تیمور، چنان شخصیت هایی که از عرب صدر اسلام درین کشورها سراغ داریم، کمتر میتوانیم بیابیم. درین صورت به جرأت میتوان گفت که اکثر عرب های قبل از زمان تیمور یمانی ها بوده اند که در اثر هم آهنگی با سیاست ابو مسلم درین جازمینۀ بیشتر رشد را یافتند و نظریه هم آهنگی سطح فرهنگ و مدنیت توانستند درینجا بمانند و به درجات عالی کمال علم و معرفت، جهاننداری و سیاست برسند و عرب های عدنانی به جز خاندان علوی و دیگر نزدیکان آل بیت که از قدسیت و روحانیت برخوردار بوده اند دیگران شان نظر به بعضی شرایط تاریخی همچون قیام ابو مسلم نتوانسته اند، درین کشور هادیری بیابند و آنهایی که باقی مانده اند نظر به بعد زمانی و آمیزش با مردم و قیودات سیاسی و تعزیرات فرهنگی حالا شناخت شان با مردم بومی مشکل و حتی ناممکن است.

خلاصه راجع به عرب های غیر عربی زبان چه قبل از زمان تیمور و چه بعد از آن مطالعه و تحقیق همه جانبه صورت نگرفته و اگر تحقیقی هم شده، همچو رسالۀ تذکرۃ العرب در مورد عرب های قبل از زمان تیمور بسیار خلاصه بوده است.

ما اگر چه توانستیم ضمن بررسی طوایف و قبایل عرب های عربی زبان از طوایف و قبایل غیر عربی زبان نیز آگاه شویم. خصوصاً از عرب های غیر عربی زبان بعد از زمان تیمور، اما با وجود آن مطالعه درین مورد و شناخت اصل و تبار شان کار مشکل است و ایجاب کار تحقیقی در ساحه را مینماید.

عینی از مشخصات این عرب ها ریش انبوه، چهره بشاش

چشمان قهر آلود زود حرف زدن و زود عصبانی شدن عرب ها ، ادای حروف حلقی به صورت واضح و صعب و استعمال عمه وعموك برای عمه و کاکا و خاله و خلو (خالو) برای خاله و ماما را می شمرد. (۲۹)

شاید تمام این خصایص بالای اکثر عرب های غیر عربی زبان افغانستان صدق نکند، چنانچه عرب های ازبکی زبان و پشتو زبان کاکا و ماما را عمو و خلو نمی گویند اما با آن هم برخی ویژه گی ها آن ها را از سایر مردم افغانستان متمایز می سازد.

البته تغییراتی که بعد از رویداد ثور ۱۳۵۷ در زنده گی مردم افغانستان و از آن جمله در طرز زندگی مردم عرب رخ داده ، خارج از ساحت این مقال است و گرنه امروز همان عرب های بدوی و شبان نیز با شهربازار، موتر و سرك قیر آشنا گشته و بعضاً به کارهای تجارتی ، دکانداری مصروف گشته و حتی برخی هم شهرنشین گشته اند.



یاد داشت ها و پاورقی ها

☆ اصل کلمه از تعرب، که درین جا به معنی تخلق به اخلاق عرب است، گرفته شده و افزودن "ها"، تأنیث درسه کلمه "عربه"، "متعربه"، و "مستعربه" به جهت اطلاق آن بر طایفه است. ر.ک: دکتر حسین علی ممتحن، نهضت شعوبیه، تهران: نشرات کتاب های جیبی، ۱۳۵۴، پاورقی ص. ۴۷. هم چنان در المنجد تعریف کلمات المتعربه والمستعربون چنین آمده است:

المتعربه: هي القبائل التي نزلت في البادية مع العرب العاربة الى الراسخة بالعروبة فتخلقوا باخلاقهم. كانوا من قحطان بن عامر بن شالح بن ارفخشذ بن سام على ما ذكر ابن خلدون.

المستعربون [mazarabes]: اسم اطلق في اسبانيا على المسيحيين الخاضعين لسلطان الاسلام والمتأثرين بالتمدن العربي الاندلسي.

لویس معلوف، المنجد، بیروت: ۱۹۶۶، اولی ص. ۴۷۶. دومی

هم چنان واژه عرب از معانی مختلفی برخوردار بوده، گاهی به معنی صرف بیابان یا بیابان نشینان استعمال شده، چنانچه به همین معنی در کهن ترین متن آشوری و در تورات و قرآن نیز برمی خوریم. ابن خلدون این واژه را به معانی مختلف به کار برده، در برخی موارد صرف به مفهوم بادیه نشینی به کار برده، بدون آنکه يك تیره نژادی و زبانی را در نظر داشته باشد که در آن اقوامی غیر از عرب نیز شامل می شوند، در بعضی جاها چنان دایره استعمال آنرا محدود می کند که غیر از عرب های بدوی شامل عرب های غیر بادیه نشین نیز نمی شود که درین گونه موارد کلمه عرب همان عربیت است یعنی "معنی و آیین عرب".

به هر حال از نظر ابن خلدون عرب های بدوی از بدویان دیگر در بدویت ریشه دار تراند. برای معلومات بیشتر، ر.ک: پاورقی فلسفه تاریخ ابن خلدون، تألیف محسن مهدی، ترجمه مجید مسعودی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران: ۱۳۵۲، صص. ۲۵۵-۲۵۶. و مقدمه ابن خلدون.

☆☆ "دخیل" کسی است که داخل در قومی شود و خود را به آنان نسبت دهد ولی از آنان نباشد. ر.ک: مقدمه ابن خلدون، پاورقی ص. ۴۵.

۱- دکتر حسین علی ممتحن، نهضت شعوبیه، پاورقی ص. ۴۷.

۲- ایضاً، ص. ۳۹.

۳- دکتر گوستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمد تقی

فخر داعی گیلانی، چاپ چهارم، تهران: بنگاه مطبوعاتی علی

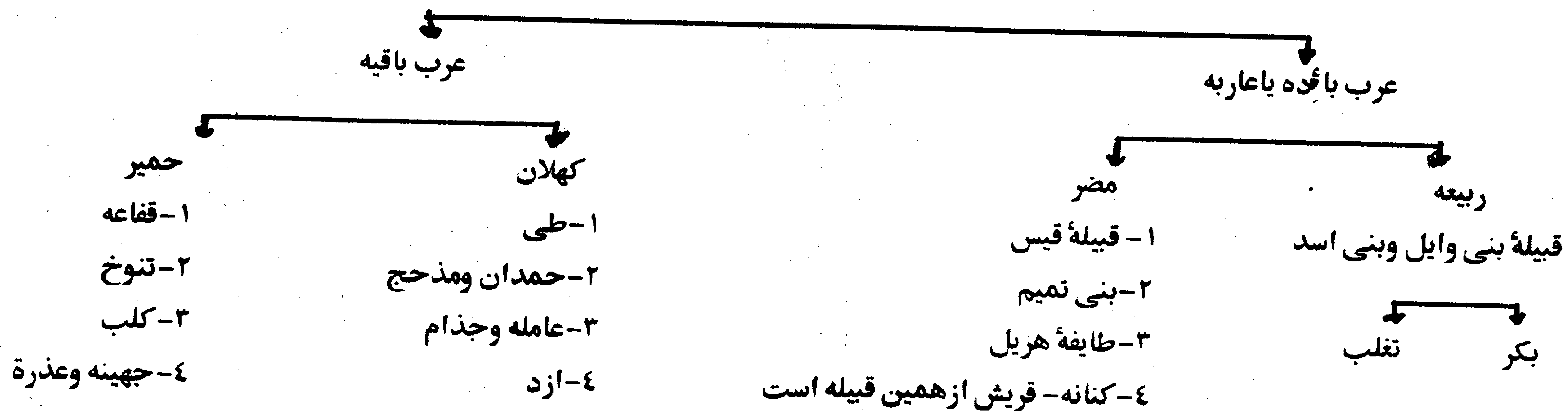
اکبر علمی، ۱۳۳۴، ص. ۶۳.

۴- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام

ج اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص. ۱۰.

۵- ایضاً، ص. ۱۰.

عرب



عرب بایده یا عدنانی از احفاد اسمعیل (ع) ساکن حجاز و اطراف آن و عرب باقیه یا قحطانی ساکنین حمیرویمن اند.

ر.ک: نهضت شعوبیه، اعراب قحطانی مربوط ص. ۴۴. و اعراب

عدنانی در صفحه ۵۸.

۶- تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص. ۶۳.

۷- ایضاً، همان اثر، همان صفحه.

۸- تاریخ تمدن اسلام، ص. ۱۰.

۹- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، ص. ۵.

۱۰- ابوالاسفار علی محمد البلخی، صص. ۳۹-۴۱ به حواله الکامل

ج ۳، ص. ۴۸۶.

۱۱- تذکره العرب، صص. ۷۰-۷۲.

۱۲- ایضاً، صص. ۷۰-۷۲.

۱۳- نصرالدین محمد مصری، لهجه عربی در افغانستان، صص. ۳۶-۳۷.

۱۴- عبدالستار سیرت، عربی عامیانه در حوالی بلخ، ص. ۳- ایضاً، ص. ۳.

۱۵- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، صص. ۱۳-۱۴.

۱۶- ایضاً، ص. ۶.

۱۷- ایضاً، ص. ۹.

۱۸- ایضاً، ص. ۱۲.

۱۹- ایضاً، ص. ۶.

۲۰- ایضاً، ص. ۷.

۲۱- ایضاً، ص. ۷.

۲۲- ایضاً، همان صفحه.

۲۳- ایضاً، ص. ۸.

۲۴- ایضاً، همان صفحه.

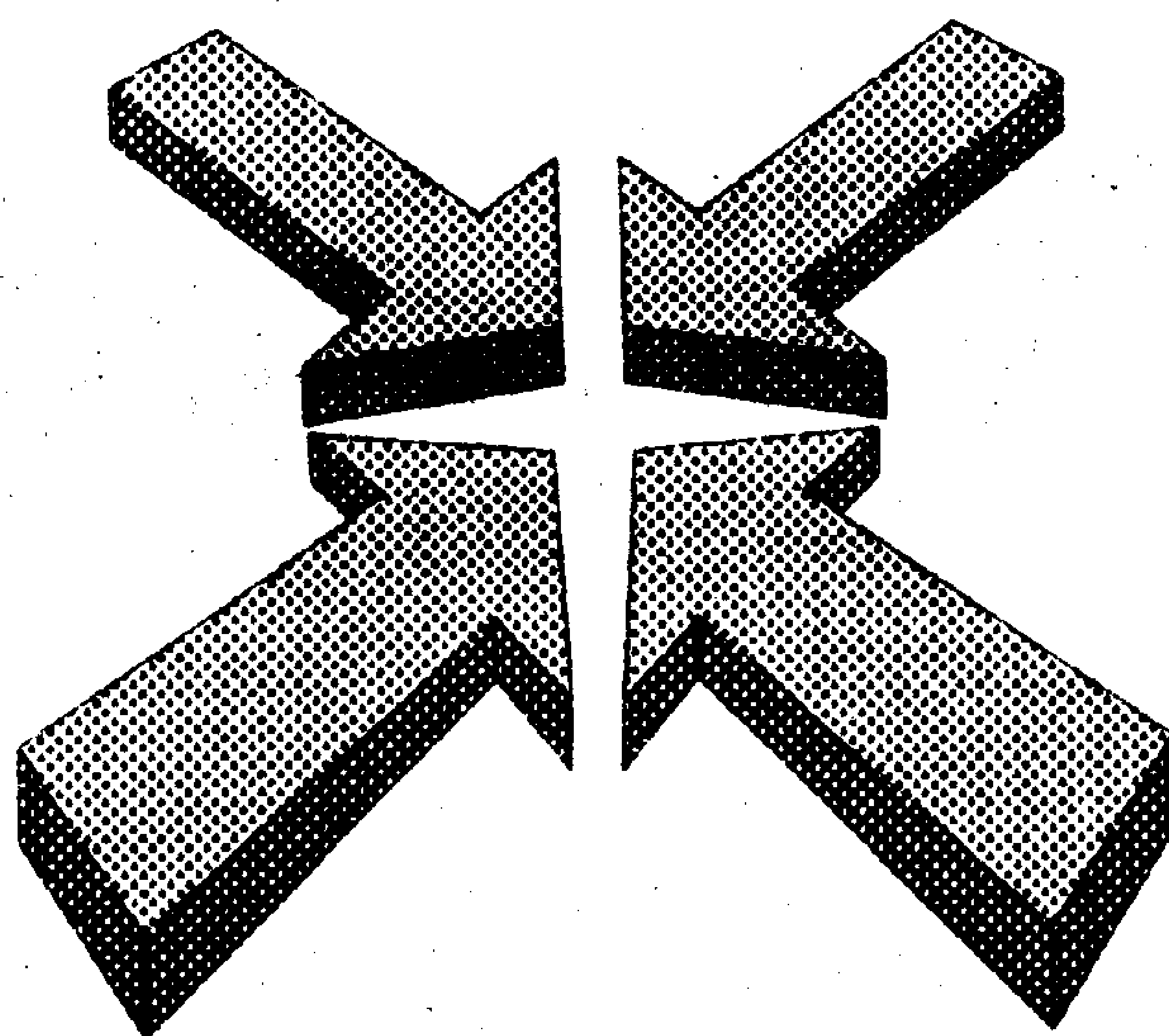
۲۵- ایضاً، صص ۸-۹.

۲۶- ایضاً، ص ۱۱.

۲۷- نهضت شعوبیه، ص ۵۸.

۲۸- محمد طبری، تاریخ طبری، ج دهم، ۱۳۵۳. ص ۴۵۰۱.

۲۹- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، ص ۶.



۵

برخی مشخصات فرهنگی عرب های افغانستان

در مورد مشخصات فرهنگی عرب های ساکن افغانستان تا حال کدام تحقیقی صورت نگرفته، مطالعه و تحقیقات عینی و سیرت نیز بیشتر جنبهٔ زبانشناسی دارد، لهذا تحقیق درین موضوع ایجاب مطالعه در ساحه را مینماید. در این بخش ما به استناد نوشته های عینی و سیرت که جسته و گریخته با این موضوع تماس گرفته اند و هم چنان از برخی چشم دید های خود استفاده می کنیم. امید که در آینده اهل تحقیق این امر را دنبال نمایند.

عینی و سیرت که بیشتر تحقیقات شان در مورد لهجه و زبان چهار قریهٔ عربی زبان می باشد، در ضمن توضیح و تشریح سایر مشخصات عرب ها، مشخصات طبیعی، رسم و رواج و فولکلور آن ها را نیز مرور گذرایی می نماید.

راجع به مشخصات طبیعی عرب های عربی زبان چهار قریه عینی چنین می نگارد: " از ممیزات طبیعی شان می توان بلندی بینی تیزی و گشاده بودن ابرو، میانه بودن قد، نگاه تیز پیشانی عریض، زود

زود حرف زدن و زود عصبانی شدن و هنگام غضب اشاره به انگشت سبابه و دست درریش و بروت کردن را تشخیص و تمیز کرد. «(۱) او هم چنان راجع به دیگر خصوصیات شان چنین اضافه می کند: "در قسمت حفظ اسرار و عنعنات تازمانیکه اصرار زیاد نشود حرفی از ایشان گرفته نمی شود... درمهمان نوازی و ضیافت افراط داشته ، از اسراف کارمی گیرند...» (۲)

عینی در مطالعه چهار قریه عربی زبان هر یکی را به يك صفت ممتاز می داند، چنانچه: "قریه سلطان اریغ به شجاعت و فصاحت و قریه حسن آباد به زراعت و مالداري و قریه های یخدان و خوشحال آباد به مهمان نوازی شهرت دارند...» (۳) اوقیله شعن یا شأن را که چند فامیل از آن در سلطان اریغ بود و باش دارند به صفات و خصوصیات خاص عربی چون شجاعت و مهمان نوازی و وفادار بودن به عهد و صف می کند. (۴)

هم چنان در مورد بدوی بودن زندگی آنها عینی می نویسد: "هنوز هم آثار بدویت از آن ها هویدا بوده به زندگی صحرائی و چوپانی و زراعت مصروف و تمایل شدید دارند با آن که با داشتن زمین های وافر زراعتی زمین دار گفته می شوند؛ در مالداري و چراندن مواشی رغبت زیاد نشان می دهند. چنانچه در فصل بهار از قریه ها به دامنه کوه ها با مواشی شان هجرت نموده ، زندگی خیمه یی را اتخاذ می کنند و البته وجود مراتع و دشت های وسیع سمت شمال کشور که در تربیه مواشی مناسب است، در این امر مساعدت زیاد می کند. به زندگی مدنی و شهری کمتر علاقه دارند و در ادبیات عامیانه و آثار محاور وی شان اصطلاحات علمی و دینی از قبیل قرآن و حدیث کتاب و قلم و کاغذ ، علم ، تربیه ، تهذیب و اخلاق کم تردیده می شود . به

اثبات می رسد که این ها اصلاً صحرانورد و بدوی بوده و از محیط علم و دانش چقدر به دور مانده اند. اما گفتارشان با آنکه عامیانه است و جنبه علمی ندارد مگر از محسنات لفظی بدیع و بیان مملو است که دلیل بر زنده بودن زبان عربی می نماید. (۵) سیرت نیز در مورد سادگی و بدویت زندگی آن ها معلوماتی به دست می دهد: "در حالی که با شکل قریه ها، زمین دار، زارع و دهقان گفته می شوند. شغل مالداري و زندگی را در بادیه و صحرا از نشانه های عربیت بدوی ترك نداده و آثار بدویت و طبیعت بادیه نیز در لهجات و معاملات و احساسات شان به پیمانه محسوسی مشاهده می گردد. چنانچه زود زود به آواز بلند حرف می زنند، زود خشمگین می شوند به زندگی شهر و آمیزش کمتر علاقه دارند." (۶)

این بدویت و عدم آمیزش با دیگران در ندادن و نگرفتن دختر با مردم بیگانه نیز هویدا می گردد، چنانچه تاهمین او اخرازه هیچ قوم و قریه یی دختر نگرفته و دختر نداده اند. البته این حالت در بین مردم عرب دری زبان و غیره نیز صدق می کند و تعصب درین مورد تا جایی است که حتی در داخل يك قریه نیز دادن و گرفتن دختر به خویشان و اقارب نزدیک محدود می گردد و به همین سبب اگر به دختری از خویشان و اقارب طلبگار نبر آید. دختر عمر خود را در خانه پدر میگذراند که مثال های آن اکثراً در خانواده های متمولین بیشتر دیده میشود. اما برای مردها زن گرفتن از بیگانگان چندان ایرادی ندارد، لیکن وقتی دختری بیگانه زن شخص عرب می گردد، باید مراسم و عادات مردم عرب را مراعات نماید و گرنه زناشویی شان چندان خوشایند نخواهد بود. در رساله عینی درین مورد می خوانیم: "این قبایل در تعصب و وفاداری به عهد معروف بوده کوشش خود را درین راه

دریغ ننموده اند چنانچه تاچندی قبل از هیچ قوم وقریه یی از دواج ننموده واین کار را بدمی پنداشتند ولی درین اواخرنسبت فشار اقتصادی با سایر اقوام خلط گردیده با آن هم از دیگران بیشتر زن گرفته اند و به مجردی که زن وارد منزل می شود باید لباس عربی را به تن کند و زبان عربی را بیاموزد و طفل نوزادی که تولد می شود باید از طرف مادر لهجه و زبان عربی را بیاموزد، چون معلم اول مادر است و در نگهداشت زبان مادر اثر عمیق دارد و در میان شان اگر کسی زبان اصیل را فراموش کند، به نظر حقارت می نگرند و حتی زنان و اطفال تا زمانی که وارد مکتب و مدرسه و بازار نشوند به زبان های اوزبکی و فارسی آشنایی نه می داشته باشند...." (۷)

چنانچه در عوامل نگهداری زبان نیز ذکر نموده ایم که بدویت و هم چنان زن نگرفتن از مردم بیگانه سبب گردیده که زبان اصلی شان را حفظ کنند و در نگهداشت زبان نیز زنان سهم بیشتر را نسبت به مردان دارند و لهجه های اصیل عربی نیز نزد زنان نسبت به مردان به خوبی حفظ گردیده است. البته علت آنرا عینی و سیرت هر دو قلت و یا عدم اختلاط زنان عرب با اقوام غیر عربی می دانند. (۸)

در مورد سایر رسوم عرب های عربی زبان سیرت در مقاله خود اشاره کوتاهی نموده است بدین شرح: «موسیقی مخصوص و سرود های محلی عربی در میان این اقوام وجود ندارد اما داستان ها و روایاتی را به لهجه خود می گویند و می خوانند. در قسمت مرده و تعزیت داری زنان نزدیک متوفی لباس مخصوص تعزیه می پوشند و موی خود را بازو پیریشان ساخته به دور مرده می چرخند و نوحه عربی می خوانند. مراسم تعزیه داری ایشان تا یک سال دوام می کند. در مورد عروسی عادات عربی از میان رفته و تنها در قریه سلطان اریغ چند

زن مو سفید هنوز زنده اند که در شب زفاف آهنگ های عربی می خوانند و می رقصند در قسمت مهمانی و ضیافت ، سخی و بلکه اسراف کاراند ، لباس زنان دراز و حتی چادر سر آن ها از هفت متر تکه ساخته می شود زن جوان به زلف خود از پشم سلسله می بندد ، و از پشت سر کدام پارچه یی را مانند خریطه بسته می کنند و در اطراف سینه و پشت و کمر خود سکه هارا می دوزند. امثال این مراسم و این لباس ها در میان دیگر مردم آن حوالی به کلی وجود ندارد. " (۹)

نوشته عینی که کمی بعد ترازسیرت صورت گرفته مفصل ترو تکمیل کننده آن می باشد که به خاطر بیشتر روشن شدن موضوع نقل می گردد: "در مورد تعزیه بدواً مانند مردمان محل مراسم را اجرا می کنند ولی اگر میت نسبتاً جوان باشد حالت دگرگون شده تا یکی دو روز بعد از تدفین هم ، زن ها موهای شان را باز و سینه ها را لچ نموده با حواله مشت و گاهی سنگ و کلوخ به سینه ، خود را تسکین می دهند. زنان محل در خانه مرده دار جمع شده و حلقه یی را تشکیل داده و با خواندن نوحه های جانکاه مخصوص عربی که عموماً از طرف زنان کهن سال به صورت انانس اجرا و قرائت می شود و دیگران با گفتن صدای دستجمعی "یا شاه حسن یا شاه حسین" و حرکت دادن سر و گردن بدان جواب و تسکین می دهند و مانند حلقه ذکر صوفیه به صورت دایره به دور هم چرخ می خورند و تا زمانیکه آتش ماتم از خانه مرده دار خاموش نشود تا یکسال هم به هر زن نووارد علیحده نوحه و ساز گریه را تجدید می کنند و از طرف شب مردم با ارسال انواع طعام و دعا های دستجمعی و تلاوت قرآن به ارواح مرده (چند شب محدود) مرده دار را تسلی و تسکین می دهند. " (۱۰)

رسم تغزیه و ماتم داری و خواندن نوحه "یا شاه حسن یا شاه حسین" بر سر میت جوان و نان و طعام بردن برای چند شب محدود از طرف همسایگان و خویشاوندان به خانه مرده دار و تجدید نوحه و گریه هر زن نووارد و اکثر خصوصیات ذکر شده در بین عرب های دری زبان شمال نیز وجود دارد.

در مورد موسیقی محلی شان باید گفت هم چنان که دیگر عرب ها تحت تأثیر موسیقی محلی اوزبکی و تاجکی قرار گرفته این ها نیز تحت تأثیر موسیقی محل قرار گرفته ، از خود کدام موسیقی مخصوص و سرود محلی مشخص ندارند و با همان دوتار و دنبوره مجالس ختنه و عروسی خویش را با خواندن سرودهای محلی گرم و مسرور نگه می دارند.

عینی در مورد لباس آن ها این مشخصات را ذکر نموده است: "پیراهن زنان شان دراز و در قسمت ساق پای ، پای پیچ می بندند گاهی هم موهای شان را باز و به نوک آن ها تکه یی از پشم بز و یا گوسفند را بافته به صورت معین به مله (موی عقب سر) شان می بندند . و از زیورات و اشیای تجملی هم کار گرفته ، در گوش های شان حلقه های کلان غوزه یی از طلا و یا نقره و در بینی اکثراً نتی و یا چهار گل (کمتر) از طلا و نقره میخ می کنند (خلاف مردم محلی دیوار وسطی سوراخ بینی را شکاف نموده در آن هم از زیورات زنانه استعمال می نمایند.) و در سینه هامسکوکات قیمتی را دوخته و در گردن سکه های نقره یی را آویخته باموره های رنگارنگ تعلیق می نمایند." (۱۱)

در مورد عرب های غیر عربی زبان که تا حال کدام مطالعه و تحقیق مشخص صورت نگرفته بدون تحقیق در ساحه نمی توان چیزی نگاشت ، با آن هم مطالبی جسته و گریخته در ضمن مطالعه عرب های

عربی زبان در تحقیقات عینی وسیرت آمده است که نقل میگردد :
 "چند قبیله عرب که اصلاً باروح زندگی در بادیه و چراگاه بدنیآ آمده
 و نخست سروکارشان به زبان خود آنها (جبل و جمل) بوده است ، خم
 و پیچ دامنه های سرسبز زیبای کهساران مارا ، از صدها سال به این سو
 گزیده و یکی از مردمان این سرزمین و جز این ملت شده اند .، (۱۲)

سیرت بعداً علاوه می کند: "دفاتر احصایه برخی ولایات
 افغانستان ، نفوسی را به نام اقوام عرب ثبت نموده ، قریه ها و قبایلی به
 نام عرب در اکثر مناطق ولایات شمالی وجود دارد . اما این نفوس تا کنون
 از ممیزات عربی جز بعضی خواص مشترك میان افغان و عرب از قبیل
 آزادی خواهی ، شجاعت ، مهمان نوازی ، کرامت نفس و غیره ، دیگر چیزی
 رانمی شناسند و حتی جزئی ترین اثری از لهجات و تقالید عربی در میان
 شان باقی نمانده است .، (۱۳)

عینی نیز از مشخصات عرب های غیر عربی زبان خیلی اندک
 سخن می گوید اوفقط از مشخصات نژادی ریش انبوه ، چهره بشاش
 چشمان قهرآلود ، زود حرف زدن و زود عصبانی شدن و هم چنان از نظر
 تلفظ ، ادای حروف حلقی را به صورت واضح و صعب آن و استعمال عمو
 و عمه ، خلو (خالو) و خاله را برای کاکا و عمه ، ماما و خاله در اصطلاحات
 خویشاوندی نام می برد و دیگر عادات آنها را مزج شده با رسوم محلی می
 داند . (۱۴)

مطالعه عرب های غیر عربی زبان با این گسترش و پراگندگی
 در مناطق مختلف کشور ، با سوابق تاریخی متفاوت و زبان های گوناگون
 خیلی مشکل است . باید چندین حوزه زبانی و قومی به صورت علیحده
 مورد تحقیق و یا از هر حوزه زبانی و قومی یکی دو قریه به صورت نمونه
 انتخاب و تحت مطالعه قرار گیرند . با تحقق چنین کاری می توان به

صورت مقایسوی امکان تحقیق کلی و جامعی را برای شناخت تاریخ هویت قومی، و فرهنگ آن ها مهیا کرد، چه این ها در هر منطقه و محلی ویژه گی و خصوصیت همان محل را با حفظ و نگهداشت برخی از جنبه های فرهنگ اصلی عربی، پذیرفته اند و حتماً درجه تأثیر پذیری نیز نظر به سوابق تاریخی در مناطق مختلف متفاوت است، طبیعی است که خصوصیات ایشان در شادی و غم، سرور و اندوه، خوراك و پوشاك و دیگر عادات و رسوم از يك محل تا محل دیگر فرق می کند. علاوه تا مشاغل و اندازه درآمد، دوری و نزدیکی از شهر ها و مراکز صنعتی، تربیتی و فرهنگی تعداد با سواد و تحصیل کرده ها، همه و همه در چگونگی و نوعیت زندگی تفاوت هایی به بار می آورد. چنانچه می توان بیشتر عرب های صفحات شمال را که ده نشین اند، زمیندار و مالدار گفت و عرب هایی که در ییلاق ها و دامنه کوه ها به سر می برند اکثر آخیمه نشین و نیمه متمکن بوده و پیشه یی جز تربیه مواشی و ندرتاً زراعت للمی ندارند و عرب های سمت مشرقی بر علاوه زراعت و مالداری به امور تجارتي و ترانسپورتي و غیره نیز مصروف اند، اگر چه در ننگرهار نیز، عرب های کوچی و غزدي نشین کم نیستند که زمستان در جلال آباد در نواحی ثمر خیل، خوش گنبد، بهسود، و سراج به سر می برند و تابستان را در کابل و حومه های اطراف آن چون پای منار، تره خیل، پلچرخ، پغمان، کوه دامن، قره باغ و غیره می گذرانند، آنها صرف مالدار اند و از محصولات مواشی گذران نموده و هر خانوار تقریباً بیست الی شصت رأس بز و گوسفند دارند، وضع رقت بار زندگی و خانه بدوشی، آنها را مجال فراگیری تعلیم و تحصیل نداده و در مسایل سیاسی جامعه تقریباً هیچ سهمی ندارند. و زندگی شان هم چون عرب های ییلاق نشین صفحات شمال از هر گونه مظاهر تمدن معاصر بدور است، در مورد سادگی و بدویت عرب های کوه نشین صفحات

شمال درین سائر عرب ها و مردمان محل فکاهیات و لطیفه هایی موجود است که در ضمن سادگی آن ها حکایت گروضع رقتبار زندگی و دوری آن ها از خط و سواد و تمدن است.

در جریان قرون متمادی در اثر آمیزش با مردم محلی سایر خصوصیات عرب ها با مردم محل یکی شده مانند سایر برادران افغان خود در شجاعت، مردانگی، مهمان نوازی، حیا و بردباری و مبارزه بر علیه ظلم و ستم یکسان اند. اما با آن هم برخی خصوصیات خاص عربی چون خشونت و سخت جانی، تعصب بیشتر در مسایل قومی و ننگ و ناموس چون ندادن و نگرفتن دختر به بیگانگان، پر کینه بودن، حس ماجراجویی و هنگامه طلبی و انتقام از ترسبات و بقایای فرهنگ عرب جاهلیت هنوز درین عده قلیلی از عرب های افغانستان آن ها را از سایر مردم این سرزمین متمایز می سازد.

لهجه عربی دری زبانان افغانستان خاصاً در صفحات شمال همانندی هایی با تاجیکی ماوراءالنهر دارد. اما تفاوت محسوس آن همانا اثر پذیری از لهجه های همجوار اوزبکی و ترکمنی می باشد در حالی که در تاجیکی ماوراءالنهر علاوه بر تأثیر زبان اوزبکی و ترکمنی تأثیر زبان روسی نیز مضاعف گردیده است تأثیر فرهنگ اقوام محلی حتی تارهای موسیقی و لباس و استعمال زیورات نیز رخنه کرده است.

مذهب اکثر عرب های افغانستان سنی - حنفی بوده و تعداد قلیلی هم در قندهار پیرو مذهب تشیع اند، اما ترسبات آیین های گذشته بعضاً هنوز هم در بعضی مراسم این مردم تلاً لود دارد. اگر چه در سال های اخیر با تغییرات فاحشی که در زندگی تمام مردم این سرزمین به وجود آمده و روان اجتماعی را دگرگون نموده است با آنهم جرقه هایی از آتش ادیان گذشته زیر خاکستر قرون چون آتش پرستی زردشتی

و نمونه هایی از رسوم یهودیت، طبیعت پرستی، ستایش حیوانات و رگه هایی از فرهنگ عرب جاهلیت دیده می شود که می توان با تحقیق بیشتر در فرهنگ مردم در زمینه معلوماتی کشف کرد. مادر این جا صرف نمونه هایی را که در جریان تحقیق با آن برخوردیم و تا سال های اخیر چنین مراسمی با وجود طوفان های اجتماعی، سخت جانی خود را حفظ نموده است ذکر می نمایم.

نه تنها در بین مردم عرب، بلکه در بین سایر ملیت ها و اقوام نیز شاید این رسم هنوز زنده باشد که در شب عروسی در صحن حویلی داماد هیزم زیادی را آتش می زنند و اسب حامل عروس را سه یا هفت مرتبه دور آن می گردانند و یاد در شب چهارشنبه اخیر صفر آتشی افروخته، کوزه های کهنه و پارچه های سفال را می شکنند و از بالای آتش خیز می زنند. و چنین عقیده دارند که گناهان شان بدین طریق می سوزد. شاید این رسم نیز که بنام "چهار شنبه شُرُك" یاد می شود به نامهای چهار شنبه سوری با طرز و اجرای خاص در بین سایر اقوام وجود داشته باشد اما این که در هر دو رسم فوق آتش مرکزیت داشته و مورد احترام است شاید از بقایای آتش پرستی باشد که زمانی خراسان و ایران خاستگاه و مبدأ این آیین بوده است که عرب ها نیز بعد از سکونت در این دیار در اثر آمیزش با مردم محلی آن را اخذ نموده باشند.

اما یکی دو رسم خاص که شاید در دیگر نقاط نشانی از آن نباشد در اینجا نقل می گردد: در ولسوالی آقچه قریه ایست بنام ینگه قلعه که اکثر باشندگان آن عرب بوده و بزبان تاجیکی متأثر از اوزبکی محل گپ می زنند زنان این قریه در هنگام نشستن به قضای حاجت دستها را از آستین کشیده و چهار اطراف دامن را به زمین پهن نموده و با يك دست دامن پیش رو را بلند تر نگه میدارند تا به پیشاب آلوده نشده و پیشاب

دورتر برود این رسم تأمل برانگیز را حین مطالعه کتاب هزار و یکشب متوجه شدم که از سابقه بسیار طولانی آن هم از زمان حضرت ابراهیم (ع) برخوردار بوده است و آن این که (هاجر کنیز ابراهیم و مادر اسماعیل) از شرم ساره (زن ابراهیم ع) دامن به روی زمین کشیده و از آن روز این رسم در بین عرب سنت گردیده (۱۵)

اگر چه در سایر قریه های عربی زبان نیز زنان در هنگام رفع حاجت چهار اطراف دامن را به زمین هموار می کنند اما دست از آستین کشیدن خاص زنان ینگی قلعه است.

هم چنان در قریه حیدرآباد که در هشت کیلومتری سمت شرق شهر آقچه موقعیت دارد و مردم آن عرب دری زبان می باشند نذری به نام دیگران جهودی وجود دارد البته صاحب صلاحیت یا وارث دیگران اغلباً پیرزنی کهنسال می باشد که از گذشتگان خود اذن این دیگران را به ارث برده باشد و به نذورات و مراسم خاص دیگران احترام و اخلاص داشته باشد اگر کسی در مقابل پیر دیگران که حضرت موسی (ع) می باشد بی احترامی نموده و یا به صاحب دیگران کدام دشنام و اهانتی روا داشته باشد به مریضی یا مصیبتی گرفتار می شود پس باید در مقابل صاحب دیگران توبه نموده و انجام نذری را به عهده بگیرد طریقه ترتیب و پختن نذر نیز جالب است در اطاقی که دیگران مخصوص جا دارد تمام منفذ های اطاق بسته می شود و نذر که عبارت از پراته و ندرتاً جاندار (مرغ بز گوسفند و غیره می باشد) در همان اطاق پخته شده و خاص توسط صاحب دیگران به مصرف می رسد و ظروفی که غذا در آن مصرف شده شسته شده و آب آن نیز در دیگران ریخته شده و دیگران دوباره مسدود می گردد و یا آب مذکور در جوی روان ریخته می شود.

انواع نذر ها زیاد است، چون نذر چهل تن پاك، نذر ملای روم، نذر بی بی سه شنبه، نذر بی بی دیگچه و نذر پیران هر کسب و پیشه که در بین اکثر اقوام وجود دارد اما شاید نذر دیگران جهودی در بین هیچ قوم و منطقه بی نباشد من نیز تا حال در جای بی نه دیده و نه شنیده ام در قریه حیدر آباد نیز این رسم در بین دو سه فامیل موجود است. اگر چه در قریه حیدر آباد قیرنگی (مجموعه ای کوچک تر از طایفه) بنام جهودی ها موجود است اما این رسم صرف در بین قیرنگ اصلانی ها آن هم در بین دو سه فامیل محدود تا حال باقی مانده، در مورد این رسم تأمل بر انگیز که آیا بقایای چه آیینی است نمی توان به درستی حدس زد آیا این عرب ها قبل از مشرف شدن به دین اسلام جهودی بوده اند؟ آیا در بین یهودیان چنین رسمی موجود است؟ و اگر چنین رسمی هم در بین یهودیان قدیم وجود داشته و این عرب ها نیز دین يهودی را پذیرفته باشند چگونه تا حال توانسته اند چنین اقلیت کوچک این رسم را تداوم بخشند و به آن چنین ارجی قایل باشند؟ شاید هم تساهل مذهبی مسلمانان باعث بقای چنین مراسمی شده باشد چنانچه اکثر ارزش های ادیان گذشته در بین مردم عوام که به آن دلبستگی داشته اند با ارزش های اسلامی در هم آمیخته و صبغه اسلامی گرفته است. حضرت موسی (ع) نیز در بین مسلمانان از محبوبیت خاص بر خوردار بوده و رسم مذکور چون به نام ایشان برگذار می گردیده، تا حال باقی مانده است.

امثال چنین ویژه گی ها و عادات و رسوم خاص شاید در هر گوشه و کنار، در بین هر قوم و ملیتی موجود باشد که ایجاب مطالعه و تحقیق گسترده را می نماید.

منابع و مآخذ

- ۱- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، ص. ۱۴.
- ۲- ایضاً، ص. ۱۴.
- ۳- ایضاً، ص. ۱۰.
- ۴- ایضاً، ص. ۱۱.
- ۵- ایضاً، صص. ۱۲-۱۳.
- ۶- عربی عامیانه در حوالی بلخ، ص. ۴.
- ۷- بقایای آثار عرب...، ص. ۷.
- ۸- ایضاً، ص. ۷ و عربی عامیانه...، ص. ۵.
- ۹- عربی عامیانه...، ص. ۴.
- ۱۰- بقایای آثار عرب...، صص. ۱۴-۱۵.
- ۱۱- ایضاً، ص. ۱۵.
- ۱۲- عربی عامیانه...، ص. ۲.
- ۱۳- ایضاً، ص. ۲.
- ۱۴- بقایای آثار عرب...، ص. ۶.
- ۱۵- هزار و یکشب، به همت محمد رمضانی، (جلد ۳) تهران: خاور
۱۳۱۶، ص. ۱۳۸.

۶

سیر تاریخی زبان عربی در افغانستان و تأثیرات متقابلهٔ زبان عربی و دری بر یکدیگر

آیین اسلام با گسترش خود، زمینهٔ گسترش زبان عربی را نیز در بین ممالك مفتوحه فراهم آورد، زیرا قرآن به زبان عربی بود، زبان عربی زبان مذهب، زبان اداره و زبان علم و معنویت مسلمین گردید.

قبل از ظهور اسلام در زمان جاهلیت نیز عرب ها در شعر و ادب دسترسی داشته و در «سوق عکاظ» آفرینش آفرینش گران در حضور اهالی قبیله در روزهای مخصوص قرأت می گردید. اما بعد از آن که زبان عربی قدرت معنوی و روحانی یافت به زودی با این پشتوانهٔ قوی، بدون این که عرب ها در ترویج زبان خود بالای اهالی ممالك مفتوحه فشاری بیاورند، زبان رسمی و ملی اکثر ملل مسلمان گردید، ملت کهنسالی چون

مصر به يك کشور عربی زبان مبدل گردید و اکثر اقوامی چون نبطیان، قبطیان، آرامیان و سریانیان به کلی زبان اصلی خود را فراموش کردند. (۱) اما وضع در ایران، خراسان و ماوراء النهر تا بدین مرحله نرسید که به کلی زبان بومی محلی از بین برود و عربی جای گزین آن گردد با وجود این که قدرت روحانی و مذهبی اسلام و زبان عربی در این کشورها متناسب و هم سان با مصر و شامات بود و چندی هم زبان عربی، زبان رسمی و درباری اعلان گردید، اما به زودی زبان های بومی جای اصلی خود را باز یافت.

نیاز به زبان عربی و آموزش آن، در بین طبقات جامعه فرق می کرد، با وجود این که عرب ها تا اواخر قرن هفتم میلادی، منشیان بومی را که زبان محلی می دانستند استخدام می نمود، اما قشر اشرافیت جامعه که می خواستند خود را به امرای عرب نزدیک سازند، نیاز بیشتر به زبان عربی داشتند.

در این جا یادآوری این نکته لازم است که اشرافیت بومی با وجود این که از تسلط عرب در این ممالك يك نوع اکراه و تنفر داشتند اما مجبوراً به خاطر حفظ منافع خود نیاز به تظاهر به آیین اسلام و آموزش زبان عربی داشتند، اگرچه بعد ها با اوج گیری مبارزات آزادی خواهانه به خاطر مبارزه بر ضد سلطه بیگانه خود را مجبور می دیدند که تظاهر به فرهنگ ملی نمایند، اما يك نوع سازش دو جانبه، از طرفی با امرای عربی و از سوی دیگر با مردم محل از خصوصیت بارز اشرافیت آن روزگار بود.

طبقات فرودست و محروم جامعه نیز در نوسان بوده و حالت معین نداشتند، چه از يك سو وارث زبان و فرهنگ ملی و محلی بودند و از طرف دیگر اسلام را که حامل و عامل عقیده مساوات « برادری

و برابری» بود، با جان و دل پذیرفته بودند و زبانی که آن ها را از مذلت و بد بختی نجات داده و قرآن، عبادات، اوراد و دعاهاى شان بدین زبان بود نمی توانستند از آن دوری جویند. اما زبان عربی با وجود این که از نظر سیاسی برای اشراف و از دید گاه اعتقادی و معنوی برای اکثریت طبقات فرودست جامعه قابل آموزش و پذیرش بود و در ادارات دولتی نیز به حیث زبان رسمی مورد استفاده قرار گرفت، هیچ گاهی نتوانست زبان های بومی را از خاطر ها بزدايد باز هم در بین طبقات پایین جامعه زبان های محلی به حیث زبان فولکلوریک باقی ماند. (۲) مسایل علمی تحقیقی و ادبیات مکتوب همه به زبان عربی بود، خلاصه این که زبان عربی، در بین جوامع اسلامی همان مقامی را داشت که زبان لاتینی در اروپای قرون وسطی داشت. (۳)

از همین سبب است که در قرون سوم و چهارم و حتی تا قرون هفتم هجری اکثر تألیفات بزرگ دانشمندان ممالک اسلامی به زبان عربی بود مدارس اکثر به زبان عربی تدریس می شده و زبان عربی در بین دیگر مسایل تدریسی حیثیت مضمون اصلی را داشته است. کمتر شاعر ادیب و دانشمندی را می شناسیم که در بین قرون از زبان عربی سر رشته بی نداشته باشد. چون زبان عربی، زبان مرکزی و زبان بین المللی عالم اسلام بود، لذا آثاری که به زبان محلی نوشته می شد، هویت محلی به خود می گرفت، پس مجبوراً دانشمندان آثار و تألیفات خود را به زبان عربی می نوشتند تا تمام ملل اسلامی از آن مستفید گردد. شگوفایی نثر و نظم زبان عربی و حتی تدوین لغات و قواعد لسانی این زبان با دست توانای ادیبان، شعرا و دانشمندان ایران، خراسان و ماوراءالنهر صورت گرفته است. این مرکزیت زبان عربی سال ها بعد از تجزیه شدن امپراطوری اسلام نیز دوام کرد، بعد از آن که دولت های مستقل در

خراسان، مصر و اندلس به وجود آمد با وجود آنهم در کشور مصر، شامات و غیره زبان اصلی گردیده بود و در ممالک اسلامی چون ایران، خراسان ماوراء النهر و هند تأثیر خود را بالای زبان های بومی چنان گذاشته بود که تا حالا نیز آثار آنرا در زبان دری، ترکی، اردو و پشتو به وضاحت می بینیم. البته این تأثیر انمی توان يك جنبه دانست، همان طوری که فلسفه، علم و آیین کشور داری هند، ایران و روم بالای عرب تأثیر گذاشت زبان این ملل نیز حتماً بالای زبان عربی تأثیر گذاشته است. مثلاً کلمات اصیل فارسی، اوستایی که در زبان عربی داخل شده است، مانند: فردوس که اصلاً از پرادیس (ماورای دنیا) و پل صراط از پل (چنوط)، جهنم از (جهاندم)، مسجد از (مازگد) و غیره گرفته شده، در عربی راه یافته است.

کلمات طبی از قبیل زنجیل، سرسام و برسام (مرض سینه) و موسرج (مرض چشم) کلمات اداری همچون دستور و دیوان، دفتر، برنامه و الفاظ میخانیکى مثلاً دولاب، منجنیق و ده ها اصطلاحات علمی، فلسفی و ادبی دیگر که اصلاً اوستایی و فارسی می باشند، در لسان عربی داخل گردیده، صورت عربیت به خود گرفته است. حتی بعضی ها کلمات هاروت و ماروت را که در قرآن کریم آمده، مشتق از دو کلمه اوستایی هاروتات و امرتات می دانند که هنوز هم در ضمن ماه های قدیمی فارسی (خرداد و مرداد) می آید. (۴)

اگرچه تا آمدن اسلام به جز سروده های مقدس مذهبی ادبیات مکتوب شعری زبان فارسی مانند زبان عربی آنقدر برجسته نبوده و اولین نمونه های شعری زبان دری در تاریخ ادب، قطعاتی که در دست است اکثراً بعد از اسلام سروده شده، مثلاً یکی همان قطعه تصنیف مانندی است که در سال (۱۸۰) ه.م. مردم خراسان در هجو اسد بن عبدالله القسری

والی خراسان پس از شکست وی از امیر ختلان و خاقان ترك سروده بودند که اطفال بلخ در عقب عساکر او، آن را زمزمه می کردند:

از ختلان آمدیه برو تباه آمدیه

آبار باز آمدیه خشک نزار آمدیه (۵)

ازین هم قبل تر سروده ای ست در مورد قصه معروف که به یزید ابن مفرغ نسبت داده شده که تاریخ سرایش آن سال (۵۱) ه. است. آبست و نبیذ است و عسارات زیب است و سمیه روسپید است. (۶) اما بابه وجود آمدن دولت های مستقل در خراسان آهسته آهسته زبان دری جان می گیرد و شاعران فارسی گوی در سیستان هرات و بعداً در حوزه های بلخ و تخارستان سربالای می کنند.

در دوره طاهریان با وجود این که آن ها هنوز از قیود خلافت و تسلط زبان عربی نرسته بودند، زبان دری در ساحه ادب زنده گشت و تجلی نمود و شعرای بزرگ این دوره همانا حنظله بادغیسی، عباس مروزی و ابو حفص سغدی اند. درین آوان زبان دری خیلی تحت تأثیر ادب عربی قرار گرفته و لغات عربی زیاد تر در آن دخیل بود. (۷)

باروی کار آمدن دولت صفاریان رونق زبان دری بیشتر گشت. یعقوب لیث صفاری که خود مرد عامی بود و عربی نمی دانست بابر انداختن سلطه سیاسی عباسی ها از خراسان جلونفوذ زبان عربی را نیز گرفت. چنانچه وقتی یعقوب سیستان را تسخیر می کند، شاعران او را به عربی شعر می گویند و او زبان آنان را نمی فهمد، می گوید: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ در آن حال محمد بن وصیف دبیر رسایل او شعری به فارسی می سراید، طبق شهادت تاریخ سیستان اولین شعر فارسی او گفته است و تا بدان روزگار نامه فارسی نبوده است، از آوانی که مملکت از دست عجم به دست عرب افتاده بود همه شعر تازی می

سروده اند و شاهان نیز در زبان عرب تسلط داشته اند. بعد از محمد و صیف بسام کورد و محمد بن مخلد در دربار یعقوب شعر فارسی گفته اند. (۸) به هر حال ما در اینجا در مورد اولین نامه یا شعر فارسی نمی توانیم داوری نماییم چون از موضوع تحقیق ما بیرون است اما به جرأت میتوان گفت که صفاریان قبل از سامانیان احیا کنندگان اصلی زبان دری - فارسی اند با تأسیس سلسله سامانیان، زبان دری به حیث زبان رسمی دربار و زبان ملی مردم خراسان و ماوراءالنهر می گردد، حمایت و پشتیبانی سامانیان از این زبان زمینه باروری و آفرینش را در آن مهیا ساخته و شعرای بزرگی چون شهید بلخی، رودکی، ابوشکور بلخی، ابوشعیب هروی، ابو مؤید بلخی، رابعه قزدار، دقیقی بلخی و غیره به این زبان شعر می سرایند و آثار به وجود می آورند، دوره غزنویان بیش از پیش دوره شکوفایی و شکوه زبان و ادب دری است که تنها در دربار محمود غزنوی بیشتر از چهار صد شاعر دری گوی وجود داشته است، سلجوقیان، غوریان و خوارزم شاهیان نیز خدمات بی بدیلی در شکوفایی این زبان نموده اند و حیطه نفوذ و گسترش آنرا از آسیای غربی تا نیم قاره هند رسانیدند این شاهان و شهزادگان نه تنها مشوق و حامی این زبان بوده اند بلکه خود نیز ذوق ادبی و شعری داشته و از بعضی اوشان دیوان های اشعار و آثار ادبی و هنری باقی مانده است.

با وجود این همه شکوه و رونق زبان دری اکثر تألیفات بزرگ علمی، فلسفی و فقهی به زبان عربی صورت می گرفت، دانشمندان، فلاسفه، طبیبان و منجمان بزرگی چون ابن سینا، ابوریحان بیرونی، فارابی، زکریای رازی، خواجه عبدالله انصاری، امام محمد غزالی و غیره پیشگامان علم و فرهنگ این خطه با وجود این که زبان مادری شان پارسی دری بوده - و برای نمونه یکی دواثر خویش را به زبان دری

نوشته اند که از شاهکارهای این زبان است. اکثر آثار خویش را به زبان بین المللی اسلامی (عربی) نوشته اند. این شیوه با کاهش ها و تخفیفاتی حتی تا قرن مانیز ادامه داشته است.

اما مردم عامی عرب که در این سرزمین ها در جوار مردم بومی مسکن گزین شدند، آهسته آهسته زبان مردم همجوار خویش را به حیث زبان تکلم پذیرفته و فقط تلفظ بعضی حروف حلقی چون (حأوعین) وجه تشخیص برخی از افراد عرب می باشد تعداد لغات عربی که در لهجه آن ها باقی مانده خیلی کم و ناچیز است.

فقط تعداد خیلی کمی از عرب ها با گذشت سالیان متمادی که خیلی عجیب هم می نماید، توانسته اند در گوشه و کنار ماوراءالنهر و چهارقریه در شمال افغانستان در حوالی بلخ بومی، زبان اصلی عربی را که آنهم متأثر از زبان های همجوار دری و اوزبکی است، حفظ نمایند. در تأثیر متقابل فرهنگ ها که زبان یکی از شاخص ترین وجوه آن است باید گفت اگر در مورد برخورد درست، دقیق و واقع بینانه صورت گیرد باعث غنا، شکوفایی و رشد و اعتلای جوانب متقابل می گردد چنانچه مادر مورد فرهنگ اسلامی دیدیم زبان عربی و دری نیز در جوار هم و به مساعدت هم دیگر باعث رشد و اعتلای یکدیگر گردیده اند. آنانی که حرف از خالص سازی فرهنگ ملی و سره سازی زبان می زنند سخن شان نابجا و غرض آلود است همیشه سیاست های ناسالم باعث جدایی اقوام و ملت ها و بالاخره مصیبت و عقب مانگی بوده اند و گونه توده ها در طول تاریخ باهم آمیزش و همزیستی برادرانه داشته اند، در جهانی که امروز به سوی وحدت و یگانگی سیر می کند نمی توان هیچ قوم یا ملتی را حذف کرد و کنار گذاشت، بلکه باید بارش و ارتقای فرهنگ های ملی به غنا پندی و تنوع این وحدت افزود و از نظر خدمات اجتماعی و عمومی

باید توجه بیشتر به فرهنگ اقوام مهاجر و محروم صورت گیرد. تا موازنه رشد اجتماعی و ملی حفظ گردد.

این راهم باید متذکر شد در اثر آمیزش فرهنگی بی که توسط آیین مبین اسلام در بین جوامع شرقی پدید آمد زبان عربی به حیث زبان عقیده و عبادت، ادب و سیاست تأثیر خود را چون بالای اکثر زبان های ملل شرقی گذاشته و تا حال اکثر اصطلاحات، لغات، ترکیبات و حتی تصریف افعال ما بعضاً متأثر از زبان عربی است، آموزش مبادی زبان عربی به خاطر آموزش زبان خودی به صورت ضرورت جدی مطرح می گردد چنانچه در این اواخر اکثر تحصیل یافته گان و باسوادان ما که از آموزش حد اقل زبان عربی بهره یی نداشته اند سوادشان تا قص انشاء و حتی املای درست ندارند. در این مورد متخصصین و اهل نظر و مسئولین امور تعلیمی و تربیتی با در نظر داشت ضرورت های زبان خودی، کتب رهنما و دستاویز زبان عربی را تألیف و به خدمت نو آموزان قرار دهند تا از این بیشتر در آموزش زبان مادری پای مان نلنگد.

دانشمند بزرگ و متفکر معاصر عرب علامه طه حسین در مورد این که در کشور مصر در سیستم آموزشی جدید آموختن قرآن کریم را از برنامه کشیده بودند و باعث ناهنجاری هایی در زبان عربی گردیده بود می گوید: "چندی بود که حفظ کردن قرآن و تمرین کردن در نیکو خواندن آن از برنامه مدارس جدید افتاد، پس زبان جوانان پیچیده ه گشت و سخن گفتن ایشان تباه گردید و کار درس های زبان در مدارس برایشان دشوار شد و پس از بیرون آمدن از مکاتب و مدارس از آن درس ها روی گردان شدند. سپس بسیاری از ایشان به زبان همگانی [زبان عامه] نایل شدند و آنرا بر زبان فصیح [زبان مکتوب] ترجیح دادند تا آنجا که خواستند آن را برای نوشتن هم به کار برند، لیکن ایشان را

راست نیامد.

بی جهت نبود که سرپرستان امور آموزشی برگشتند و در روش های آموزشی و برنامه های مدارس تجدید نظر نمودند و برای قرأت قرآن و حفظ کردن آن در برنامه جای برجسته یی باز کردند... (۹)

علاوه بر این طه حسین حفظ، بقا، اصالت و خالص ماندن زبان عربی را از برکت قرآن مجید می داند که با وجود گذشت زمان و حکومت های اقوام اجنبی و استعماری بالای عرب، همین قرآن بوده است که این زبان را تا به این حد پالوده نگه داشته است و در آینده نیز وحدت مسلمین و جهان عرب را بدون از چنگ انداختن به این ریسمان خداوندی امکان پذیر نمی داند بهتر است از زبان خود او این مطلب را نقل نماییم: «اکنون اگر وحدت عمومی مسلمین یا چیزی مانند آن در میان باشد، آن هم از برکت قرآن پدید آمده و در آینده نیز با همه مقتضیات گوناگون و پیش آمد های ناگوار از برکت قرآن پاینده خواهد بود، و هرگاه عرب هم بخواهد به وحدت عربی خود باز گردد و زندگی نوین خود را مانند زندگی کهنش بر آن استوار سازد، ناچار باید قرآن را چنان که اساس وحدت کهن بود پایه این وحدت جدید خود قرار دهد...» (۱۰)

در آسیای میانه نیز که با ما مواریث ادبی و فرهنگی مشترک دارند هنوز این پرابلم با تحمیل الفبای کریلی و تأثیر زبان روسی و ورود زبان عامیانه در پهنه ادبیات مکتوب، مضاعف گردیده است و آن ها از ادبیات غنی گذشته خود هر روز بیشتر فاصله می گیرند. امروز اگر چه مسئولین امور تعلیمی و تربیتی این کشور ها در جستجوی راه حلی برای این پرابلم اند اما تا حل نهایی معضله راه درازی در پیش خواهند داشت.

ما در بخش های قبلی در باره پیشینه تاریخی مناطقی که عرب ها زندگی می کنند، مشخصات فرهنگی و روابط تاریخی عرب های ماورالنهر با عرب های افغانستان و طوایف و قبایل عرب ساکن افغانستان نسبتاً به تفصیل سخن گفتیم. حالا چون امکان تحقیق و مطالعه بیشتر در مورد زبان و لهجه های عرب های غیر عربی زبان میسر نیست. با تحقیقی که عینی در باره ادبیات، لهجه و زبان نموده این بخش رساله خود را خاتمه می بخشیم؛ علت این که ما تحقیق عینی را انتخاب نموده ایم این است که عینی از نزدیک با مردم آن محل آشنا بوده، زبان اوزبکی را که بی شک بالای زبان این عرب ها تأثیر نموده به خوبی می داند و علاوه بر تحقیق خود را بعد از مطالعه نوسه های مصری و سیرت و در زمینه کار آن ها و بحیث متمم و مکمل کار آن ها انجام داده و در مورد به تفصیل بیشتر پرداخته است.



منابع و مآخذ

- ۱- دکتر محمد معین، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص. سی و چهار
- ۲- دوست محمد، دوست، دافغانستان ژبی او تو کمونه، کابل: پشتو تولنه، ۱۳۵۴، ص. ۴۷۴.
- ۳- ر.ک: تمدن اسلام و عرب، ص. ۲۲۵. و هم چنان دافغانستان ژبی ...، ص. ۴۷۳.
- ۴- بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، ص. ۴. و فرهنگ معین، صص ۳۶-۳۴.
- ۵- دکتر پرویز خانلری، وزن شعر پارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم ۱۳۵۴، ص. ۸۵.
- ۶- ایضاً، ص. ۵۸.
- ۷- افغانستان در مسیر تاریخ، ص. ۸۸.
- ۸- مولف گمنام. تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرأ بهار، تهران: خاور، ۱۳۱۴، صص. ۲۰۹-۲۱۱.
- ۹- طه حسین، آئینه اسلام. ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج دوم، انتشار، تهران: ۱۳۴۶، ص. ۱۶۳.
- ۱۰- ایضاً، ص. ۱۶۴.

۷

مطالعه ادبیات، زبان، لهجه و آثار عرب های عربی زبان افغانستان

این بحث که نسبت اهمیت و اثبات واقعیت ارزش بسزایی داشته، هدف اصلی تحقیقات و تتبعات ما را تشکیل می دهد و از نگاه مقایسه ارزش و مقام ارجمندی را دارا می باشد، چه قبلاً گفته شد که دربارهٔ عربیت این قوم هیچ گونه تردیدی راه ندارد، پس لازم است ادبیات و زبان، لهجه و آثارشان را تاجایی که مواد تهیه شده و در دسترس قرار دارد مطالعه کرد و با سایر لهجات عربی مقایسه نمود و در قسمت صحت و سقم لغت اصلی قضاوت به عمل آورد.

چون زبان مخلوق بشر روی نیازمندی های حیاتی به میان آمده و وسیلهٔ افهام و تفهیم است. این قبایل از این که در محیط بیگانه (غیر عربی) موقعیت داشته از نگاه ضرورت حیاتی و تماس به دو دسته مردم عرب و غیر عرب سروکار دارند.

در مورد اصطلاحات بازار و اعداد که ضرورت مرد وزن، صغیر و کبیر این قبیله است؛ این زبان تحت تأثیر زبان محلی (فارسی و اوزبیک) قرار گرفته است؛ مثلاً در مورد اعداد از یک تا شش به عربی

حساب نموده: بعداً ۹، ۸، ۷ و ۱۰ تا اخیر (به استثنای صد ها و هزارها) به فارسی می شمارند و در محاورات شان اصطلاح بازار، چوک، سرای، موتر، بایسکل، رادیو و غیره دیده می شود يك تاشش را به عین الفاظ عربی بدون سقم، سالم تلفظ نموده: واحد، ثنین، ثلث، اربع، خمس، ست می گویند ولی وقتی که يك شی دیگری را به عدد واحد ضم نمایند در آن صورت عوض واحد، فت می گویند مثلاً فت نعه به تعبیر نعه واحد ه یعنی يك گوسفند، فت قران به معنی قران واحد یعنی يك قران و غیره. و در عدد معینی که میان متکلم و مخاطب (مثلاً: صد و دو صد، هزار و دو هزار) معلوم باشد عوض صد و مائة و هزار و الف، فت غلیزه، غلیزتین ثلاث غلیزه (به مفهوم یک صد و دو صد و سه صد و یک هزار و دو هزار و سه هزار) استعمال می کنند، چنانچه لفظ فت (واحد) در رباعیاتی که در آینده ذکر می شود، نیز ذکر شده است. گاهی هم اسماً اشیاء را از اصوات آن ها اخذ نموده عوض پیاله و چاینک (جم جمه و قم قمه) می گویند در حالی که بعضاً اسماً پیاله و چاینک را بنام های اصلی (براد و فنجان) هم تلفظ می نمایند.

اشیایی که در بیرون به آن احتیاج داشته و به امور زراعت و مالداری ارتباط داشته باشد نیز به لغات غیر عربی استعمال می کنند مانند قوش (قلبه) و قوتن (جای خواب گوسفندان) که از لغات و اصطلاحات محل است.

در امور اختصاصی که میان خودشان تبادل می گردد، لغات بیرون ابدأ وارد نگردیده است؛ مانند: اسمای اعضای انسان که همه را به عربی تلفظ می کنند و اسمای حیوانات را نیز (جز حالات استثنایی) به

عین عربی استعمال می نمایند.

در قسمت اصوات و حروف بعضاً تفاوت بارزی دیده می شود مثلاً س، ث، و ص را از هم فرق نکرده؛ ز، ذ، ظ و ض را از یک مخرج ادومی کنند و گاهی هم ح، ه، و ع را به عین شکل ادومی نمایند، مثلاً عدد ثلاث را سلس و بصل را بسل، ظهر (پشت) را زهر و اضرب (فعل امر بزن) را ازرب یا اضرب تلفظ می نمایند.

با وجود این همه اختلاف و تغییر لهجه و اصوات و مخارج حروف ایام هفته را به عربی (با تغییر جزئی) ادومی کنند با آن که این قوم بعضی از حروف را از مخرج آن ادومی کنند مگر از ممیزات مشخصی که در سایر اقوام عربی دیده می شود برخوردار است و آن عبارت از این است که در بعضی از اسما و فعل مضارع که باید ابتدا به فتح باشد به کسر آغاز می کنند، مثلاً شی، عین و ست را به کسر می گویند و از مثال های ابتداء بکسر فعل مضارع تطلع (می برایی) و تقرأ (می خوانی) و غیره که باید به فتحه قرأت شوند، این قوم هم مانند سایر قبایل عرب به کسر آغاز می کنند و گاهی هم جملات کامل عربی را تغییر داده، تقدیم و تأخیر می نمایند مانند: جمله بالبيت حلو (در را باز کن) و بالبيت شده (در را بسته کن) که اصلاً حل البيت و اشد البيت میباشد که خلاف جملات عربی ابتداء مؤخر و خبر مقدم ذکر گردیده است.

و در بعضی جملات اغلباً اسم را بر فعل مقدم می نمایند در حالیکه این امر خلاف اصطلاحات زبان عربی بوده، از خواص زبان های فارسی و اوزبکی است مثلاً: محمد نان را خورد می گویند، محمد خیزه کل در حالی که صحت آن محمد اکل الخبز است.

و هم چنان در فعل مضارع عوض حروف مضارعت (اتین) میم و ی (می) که در اول فعل مضارع فارسی می آید استعمال می کنند؛ مثلاً

عوض این که بگویند یا کل (می خورد) میا کل و میا کلون (می خورند) و غیره می گویند.

اینک جهت توضیح گفته فوق يك مثال فعل ماضی و مضارع و فعل امر را با طرز استعمال آن ها و اصل با ترجمه اش با چندی از جملات و لغاتی که از نزدشان اخذ گردیده تقدیم می داریم و در مورد طرز استعمال وصحت و سقم آن نظریه دانشمندان قابل غور و تأیید است.

اول - فعل ماضی از مصدر اكل (خوردن)

طرز استعمال آن ها	صحت جمله	ترجمه
۱- محمد كل	اكل محمد	محمد خورد
۲- محمد و علی كلا	محمد و علی اكلا	محمد و علی خوردند
۳- كل كلوا	الكل اكلا - اكل الكل	همه مردان خوردند
۴- عایشة كلت	اكلت عایشة	عایشه خورد
۵- فاطمه و عایشه كلتا	فاطمه و عایشه اكلتا	فاطمه و عایشه خوردند
۶- كل كلین	كلهن اكلن	همه زنان خوردند
۷- انت كلیت	انت اكلت	تو يك مرد خوردی
۸- ثنین كلیتا	انتما اكلتا	شما دو نفر مرد خوردید
۹- هنتم كلیتم	انتم اكلتم	همه مردان خوردند
۱۰- انت كلیت	انت اكلت	تو يك زن خوردی
۱۱- هنتما كلیتا	انتما اكلتما	شما دو زن خوردید
۱۲- هنتن كلیتوا	انتن اكلتن	همه زنان خوردند
۱۳- انا كلیت	انا اكلت	من يك مرد یا يك زن خوردم

۱۴- احنا كلنا خبزه كلینا نحن كلنا اكلنا الخبزه

ما دو نفر مردیاد و نفر زن و یا ماهمه مردان و همه زنان خوردیم

دوم- چند صیغه فعل مضارع از مصدر اکل:

ترجمه	اصل جمله	طرز استعمال
او یک زن نان می خورد	هو یا کل الخبز	۱- دوک خبزہ میا کل

آن دو نفر مرد نان می خوردند	هما یا کلون الخبز	۲- ثنین خبزہ میا کلا
-----------------------------	-------------------	----------------------

مردان نان می خوردند	الکل (هم) یا کلون الخبز همه یا آن همه	۳- کل خبزہ میا کلون
---------------------	---------------------------------------	---------------------

من نان می خورم (یکمرد یا زن)	انا کل الخبز	۴- انا خبزہ میا کل
------------------------------	--------------	--------------------

ما همه مردان	نحن تأکل الخبزہ	۵- حنا خبزہ تأکل
--------------	-----------------	------------------

یا زنان و یا دو مرد یا دو زن نان می خوریم

سوم- چند صیغه فعل امر از مصدر مذکور:

ترجمه	اصل جمله	طرز استعمال
نان بخور	کل الخبزہ	۱- خبزہ اکل (صیغه واحد فعل امر مذکر)
شما همه مردان نان بخورید	کلوا الخبز	۲- خبزۃ الکلون (صیغه جمع فعل امر مذکر)

چهارم- جملاتی که در اثنای محاوره از ایشان اخذ شده:

فارسی	طرز استعمال	صحت جمله
۱- آب بیار	موجب	هات المأ
۲- من چای می نوشم	انا مفور مشره	انا اشرب الشای
۳- نام شما چیست	اسمک شوه	ما اسمک

ینبج الکلک	الکلک منبج	۴- سگ صدا می کند
صاح الطیر	طیر صیح	۵- مرغ بانگ زد
صاح الفرس	کدش صیوح	۶- اسب شاهین کرد
صاح الدیک	خروس صیح	۷- خروس صدا کرد
انا ذهبت السوق	انا غیت مفور	۸- من بازار رفتم

پنجم - چند لغات متعدد با طرز استعمال و صحت آن :

۱- گوساله - هوجگه - که اصل این لغت العجل است وهوجك لغت محلی می باشد.

۲- دستار - صله - العنامه - صله.

۳- کلاه - توییه - القنسوة - تویی به اصطلاح محل به کلاه نمدی و کرباسی صوفیان اطلاق می شود.

۴- پیراهن - ثوب

۵- چوپان - رعی که اصلش رعی می باشد

۶- پشم گوسفند - وبر

۷- پخته - قطن

۸- شیر - حلب

۹- ماست - لبن

۱۰- روغن - دهن

۱۱- درخت - غرب

۱۲- آسیاب - ارحت

۱۳- آرد - دکیک - که اصل آن دقیق است

۱۴- آبرو - حجب که اصل آن حاجب است

۱۵- بره - خروف

۱۶- بزغاله - سنجله

۱۷- بز- عنزه

۱۸- گوسفند- نعه

۱۹- گوسفند- شياه

۲۰- شتر- بعير و جمل

۲۱- اسب- كدش

۲۲- گاو- بقر

۲۳- خر- حمار

۲۴- جوشانده- مفور

۲۵- چکمن- عبا

درا حیر چند رباعی مختلف را که از نزد اشخاص متعدد به دست آمده
است تقدیم می نمایم:

۱- يك رباعی عشقی که از نزد طلاب مکتبی خوشحال آباد اخذ

شده

انا مغدی مدینه

ادینه ودینه

رمم مجیب نجینه

لنف نارینه

یعنی ادینه ودینه جهت سجع وقافیه (که معنی ندارد از الفاظ

مهمل است) من به شهر می روم وبه بینی نازنین خود زمم (نتی
یا چهارگل) می آورم.

۲- يك رباعی چوپانی که از نزد الله مراد متعلم صنف سوم

مکتب مصر آباد حوزجان از قریه حسن آباد است گرفته شده:

انا مغدی جبله وسطی مشید روماله

اما ابو که دله فت گپ گنده مقوله

یعنی من به کوه می روم وبه کمرم رومال (دستمال) می بندم

پدرت شخص بیباک است و این يك سخن است که می گویم.

۳- رباعی دیگری که از نزد الله مراد مذکور یادداشت شده :

انا مغد فی فی بیتک کما حمار صوتیک

کثیر که غیظک جی علقن علب البیتک

یعنی من خانه ات میروم و مانند مرکب صدا دادم - اگر بسیار

قهرت می آید به دروازه ات آویزان کن

۴- رباعی از طلاب خوشحال آباد اخذ شده :

معین غظ زنبور کورت صار کما تندور

مشککپ گنده مقول کما چابجوش مفور

یعنی - از چشم من زنبور گزید و مانند تنور گرم شد - کدام سخن

خراب خواهم گفت که مانند چابجوش به جوش خواهم آمد . معین

اصلاً من عینی و غظ ، عض میباشد

۵- رباعی که الله مراد مذکور خوانده :

انا مغدی بازار بنتک می بع بیست هزار

بازارفت حمار خیت خارانک اندفت قران

یعنی من بازار می روم و دختری را به بیست هزار فروختی و از

بازاریک خررا گرفتم و خواهرت را هم يك قران فت حمار اصلاً حمار

واحد بوده و خیت ، اخذت صیفه متکلم واحد بوده ، فت قران نیز قران

واحد میباشد .

۶- يك رباعی عشقی که از نزد حاجی آچل بای سلطان اریغی

نقل شده :

انا مغدی فی باغک کثیر سویت سوراغک

دورتک ملقیتک مموت مغدی فی داغک

یعنی من در باغ رفتیم و بسیار سراغ ترا نمودم و هر قدر دور

خوردم نتوانستم تراملاقات کنم - ملقیتک اصلاً ملاقیتک است

۷- رباعیی که از نزد مردم سلطان اریغ شنیده شد :

فی جبله کثیرسای من بقالی صابر بای

دعمت قولوالحاجی لنعشت طیب از جای

یعنی در کوه سای (وادی ودامنۀ کوه) بسیار است و از بقالی

چای بیاور و به حاجی رفته بگویند که به گوسفندش چای روانه کند.

۸- رباعیی که از نزد چاری متعلم صنف ششم مکتب مصر آباد

اخذ شده:

انا مغدی فی میدان چایدوشک فی دیگدان

بیتک مجی فی میدان ماعندک دسترخوان

یعنی من به میدان میروم و چای دوش (چایجوش) تو به

دیگدان است - در خانه ات مهمان می آید و در نزدت دسترخوان نیست.

۹- رباعیی که از نزد چاری مذکور شنیده شد :

ارنبت ادرن شاخ رشیت روح درون باغ

مسی سمی ماقلت جریت پناه یتاغ

یعنی خرگوش درون شاخ (جوی چه وپشته) رفت و درون باغ

خود را انداختم آنچه گفتم می کنی یا نمی کنی، در کنار یتاغ (قوتن یا

خوابگاه گوسفندان) کش میکنم. ارنبت اصلاً ارنب یا ارنبه (خرگوش)

و روح فعل ماضی واحد - ادرن یعنی درون می باشد. رباعیات بالا که

کاملاً عامیانه و نیمه فارسی و نیمه اوزبکی است و در قسمت محسنات

بلاغی البته خوانندگان محترم خود قضاوت خواهند کرد که تا چه

حدی این الفاظ و ابیات خالی از اصطلاحات علمی و دینی و مملو از

محسنات بدیع و بیان است، چنانچه در رباعی اول یعنی رباعی عشقی که

تنها کلمه نازنین فارسی بوده، موجودیت زمم (نتی نا چهارگل) بدینی محبوبه یا نازنین بارفتن تا شهر و خریدن و آوردن آن چه تناسبی دارد در رباعی دوم (رباعی بی که چوپان ها اغلب می خوانند) رفتن به کوه، بستن کمر توسط فوته و کمر بند، زشتی کلام و بد رفتاری پدر چه بلاغتی داشته و دارد.

و در رباعی سوم رفتن به خانه و بانگ زدن و آمدن قهر و غضب آویختن بدر ب حویلی و در رباعی چهارم گزیدن زنبور از چشم، تورم و حرارت آن مانند تنور و وجود سخن خراب و جوشیدن مانند چایجوش و در رباعی پنجم غیابت پدر به بازار و فروش دختر و گرفتن مرکب و پول و هم چنان در رباعی ششم رفتن به باغ، سراغ کردن زیاد محبوبه و عدم دیدار معشوق و در رباعی هفتم آوردن لفظ سای و احضار چای به رمة حاجی و هکذا در رباعی هشتم نهادن چای جوش در دیگدان و آمدن مهمان به خانه و نبودن دستورخوان و بالاخره در رباعی نهم فرار خرگوش به باغ و کش نمودن به پناهگاه و غیره و غیره که همه دارای محسنات لفظی است که قدر و مقام آن نزد ارباب خرد خالی از دلچسپی نیست و در اخیر بهتر است وجود لغات محیطی را با اصل لغات عربی در رباعیاتی که نقل شد تحلیل و تفسیر کرد.

در رباعی اول که لغت محیطی بجز نازنین دخیل نبوده و تنها لفظ لنف که اصل آن لأنف بوده طور تخفیف و عامیانه ذکر گردیده و همچنین مجیب که صیغه متکلم واحد است و اصلاً اجی به (می آورم) است تنها در قسمت اول آن (مجیب) تحت تأثیر فارسی با آوردن حرف میم در اول فعل مضارع در آمده است.

در رباعی دوم - لغات رومال، دله، گپ گنده که اصطلاح فارسی محلی بوده و تقریباً نصف رباعی را احاطه کرده با آن هم از ثبات

و قدرت عربیت نبرآمده است در قسمت میم مشید، مقوله و فت قبلاً اشاره شد.

رباعی سوم - آمدن یکبار کلمه (که) دلالت به تحت تأثیر بودن به زبان فارسی محلی می کند.

در رباعی چهارم - لغات تندور (تنور) گپ گنده، جای جوش فارسی و اوزبیکی بوده معین شاید من عینی و غط شاید عض بوده باشد. در رباعی پنجم - لفظ بیست هزار، خارانک (خواهرت) فارسی بوده، خیت تخفیف اخذت میباشد.

در رباعی ششم - الفاظ باغ، سرای، که در آخرشان کاف داخل شده، فارسی ازبکی بوده الفاظ باقی مانده با اختلاف جزئی عربی اند.

در رباعی هفتم - الفاظ ساي بای و جای فارسی و ازبکی است. در رباعی هشتم - الفاظ میدان، دسرخوان و مهمان علاوه بر سجع بیت فارسی و قسماً از اصطلاح ازبکی است. در رباعی نهم - الفاظ ادرن شاخ (درون شاخ) باغ، بناع (قوتن و جای خواب گوسفندان) فارسی و ازبکی است.

شرح بیشتر و تلفظ صحیح ابیات فوق البته نزد ارباب دانش از این هم واضح تر خواهد بود.

این بود حاصل مطالعات ما در اطراف زبان لهجه و ادبیات و تاریخ اقوام مختلف عرب عربی زبان که در صفحات شمال افغانستان حوالی شهر تاریخی بلخ زیست دارند ..

شاخ گل هر جا که می روید گل است

هست اشارات محمد المراد
کل گشاد، اندر گشاد، اندر گشاد

صد هزاران آفرین بر جان او
بر قدم و دور فرزندان او

آن خلیفه را دگان مقبلش
زاده اند از عنصر جان و دلش

گرز بغداد و هری یا زری اند
بی مزاج آب و گل نسل وی اند

شاخ گل هر جا که می روید گل است
خم مل هر جا که می جوشد مل است

گرز مغرب سرزند خورشید سر
عین خورشید است نی چیزدگر

عیب جویان را از این دم کوردار
هم به ستاری خودای کردگار

۸

سادات در افغانستان

تذکر:

چنانچه قبلاً تذکر دادیم مطالعه همه جانبه تاریخ ورود، گسترش جغرافیایی، مشخصات اتنیکی، رسوم و عینیات عرب ها در افغانستان ایجاب تحقیق اکادمیک را می نماید که نظر به عدم دسترسی به کتب و آثار دست اول ☆ و محدودیت امکان تحقیق در ساحه وبضاعت علمی نگارنده این امر مشکل است. اما به گفته مولانا ی بزرگ:

کوشش بیهوده به ازخفتگی

دوست دارد دوست این آشفته

به یاری خداوند و همکاری دوستان فرهنگ پرور خویش آشفته اوراقی ترتیب داده و به کارهای مقدماتی پرداخته ایم و درین بخش تحقیق خویش را در مورد چگونگی تاریخ ورود اهل بیت نبی اکرم محمد مصطفی ﷺ (سادات کرام) و شاخه های مختلف آن که در افغانستان آمده اند و تأثیرات معنوی آن بر روان اجتماعی و تاریخی این ملت دنبال می نماییم تا باشد دین بزرگی را که این خاندان نجیب

بر ملل اسلامی و خاصتاً کشور ما داشته است ادا کرده باشیم، ان شاء الله با دست یابی آثار مؤثق، نسخ خطی، شجره نامه ها و کتب تاریخی این مهم را تا عصر حاضر که بی شک این خاندان شریف بر اکثر ابعاد زندگی ما تأثیرات خویش را داشته است، ادامه می دهیم، خاصتاً درباره سادات میرحیدری، آخرین امیران بلخ و آقچه و سایر حصص سمت شمال (خاندان ایشان اوراق) تاریخ امارت، وضع اجتماعی، اقتصادی این دوره و مبارزات این خاندان بر ضد استعمار انگلیس و عمال بیگانگان که تا حال روی آن پرده فراموشی کشیده شده، بحقیق صورت خواهد گرفت، باید متذکر شد که این بخش بایه دسترس گذاشتن یادداشت ها نسخ خطی و شجره نامه های محفوظه توسط محترمان سید محی الدین گوهری و سید داوود حیدر بلخی به این شکل فراهم آمده که سپاسگزار ایشانم، در زمینه طالب همکاری، هدایات و راهنمایی تمام فرهنگ دوستان و چیز فهمان می باشم.

هو الله المستعان

ضرورت شناخت سادات

بر هیچکس پوشیده نیست که سادات در طول تاریخ حوامع اسلامی مؤجد بزرگترین نهضت های فکری، فرهنگی، سیاسی، علمی مذهبی و روحی بوده اند. در کشور عزیز ما افغانستان، آسیای میانه و نیم قاره نیز با ورود عرب ها در صدر اسلام و بعداً در زمان امویان از سادات عرب نظر به مقام معنوی و روحانی شان که در بین ملل مسلمان داشتند استقبال بی مثال گردید، خاصتاً در زمان امویان که بر علیه خاندان

مطهر نبوی ﷺ تیغ کین از نیام کشیده بودند و بر دیگر ملل و ممالک، به دیده استخفاف و تحقیر می نگریستند. همنوایی و همدلی ملل مسلمان با آل بیت پیغمبر ﷺ بیشتر گشته و مبارزه بر ضد مظالم امویان به صورت مبارزه واحد و مشترك در آمد و ابتدا ظهور و قیام ابو مسلم نیز به نام خاندان نبوی ﷺ بود که بالاخره منجر به تأسیس خلافت عباسی که آن هم از خانواده بنی هاشم و بنی اعمام پیغمبر ﷺ بود، گردید.

سادات نظر به مظالم امویان در گوشه و کنار جوامع اسلامی پراکنده شدند، حتی درین ممالک نیز اعمال اموی آن هارا آرام نگذاشتند، خاطره های جنگ نابرابر کربلا و قتل عام اولاده امام موسی کاظم به دست حجاج ظالم و شهادت امام یحیی ابن زید در انبار (سرپل کنونی) درین جوامع اسلامی بیشتر مردم را بر ضد امویان تحریک نموده و موجب احترام و علاقه شدید و مزید ملل اسلامی به این خاندان گردید، علاوه بر این، از خود گذری، پشت پازدن به امارت و دولت و ارشاد و راهنمایی مردم براه حق و عدالت و مبارزه بر ضد ظلم و استکبار و چون میراث گران بهایی در عروق و شرابین نسل های سادات همیشه جریان داشته و موجب آفرینش اسطوره هایی در بین ملل اسلامی گردیده است که حتی جا و مقام قهرمانان افسانوی و محلی را گرفته است. آمیزش جشن نوروز با جلوس حضرت علی (ک) در مسند ظاهری خلافت که سابقه آریایی دارد و اعجاز دلدل با اسپهای بال دار ملل ترك تبار و آمیختن قهرمانی های بسا از شخصیت های اسلامی با قهرمانی های شخصیت های بومی قبل از اسلام و خاطره و یادگار قدم گاه ها، کشتن ازدها دیوها و سد نمودن دریاها و خاصاً آرامگاه حضرت علی (ک) در بلخ نشانه هایی ازین خلوص و اعتقاد مردم نسبت به خاندان نبوی ﷺ بوده است تا همین سال های اخیر به یاد دارم در قریه ها و مناطقی که سادات

وجود نداشتند بآدادن امکانات مادی (زمین، خانه، مژاشی و غیره) از دیگر قریه ها و مناطق خانواده یی از سادات را کوچانده می بردند تا در قریه شان فیض و برکت نصیب گردد. و مصالح عالیّه مردم به دست سادات انجام می پذیرفت و تاحال خانواده ها ییکه طهارت خانوادگی شان حفظ گردیده هم چنان در میان مردم از محبوبیت خاص برخوردار اند و مردم در رهنمایی کارهای مشکله خود به آن ها رجوع می کنند و اکثر کارهای خیر و مصالح عامه به دست آن ها صورت می گیرد، اما این را هم باید یاد آور شد که در مرور زمان بعضی آمیختگی هایی در خاندان سادات به وجود آمد، خاصتاً برخی افراد و اشخاص مزور و ریا کار به خاطر کسب جاه و مقام خود را به خاندان پاک سادات منسوب ساخته و ازین طریق اصالت خانودگی سادات را مخدوش ساختند و اما چنانچه حضرت امام جعفر صادق در رهنمایی خلائق فرموده اند: هر که دعوای سیادت می کند، می باید که اصل و نسب خود را بداند که به چند پشت به پیغمبر صلی الله علیه و سلم می رسد و بدان عمل نماید و اگر نداند صحیح النسب نباشد در اینجا می بینیم که به جز نسب عمل نیز مهم است که این مطلب بعد تر واضح می گردد و هم اوشان فرموده اند: سید کسی است که از بطن فاطمه بوده باشد و اولاد حضرت علی از غیر بطن فاطمه سید نیست، زیرا که سیادت به حرمت حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده است و کسی که جز این اعتقاد دارد گناه کار می باشد، حضرت امام بخاری از امام فخرالدین (غیر از امام فخرالدین رازی صاحب تفسیر کبیر) پرسیدند: که آیا اولاده رسول الله صلی الله علیه و سلم به علامه بین مردم شناخته می شود و سیادت آن ها چگونه اثبات می گردد؟ حضرت امام فخرالدین فرمودند اولاده رسول خدا علامات خاص دارند:

اول - اینکه با مردم احسن الخلق یعنی خلق نیکو داشته باشد.



ز اقبال عسب غافل مباشید ای عجم زادان ستر بر اقتدار بلخ هم شاه نجف دارد (بیدل)

دوم - از مردم سترعیوب نماید.

سوم - غیظ خود را فروبرد.

چهارم - گذشت با مردم داشته باشد.

پنجم - این که به حرام آلوده نشده باشد.

ششم - ملیح و نمکین باشد.

هفتم - دست سخا داشته باشد.

هشتم - دارای قلب پاک باشد، از جهت این که خداوند متعال

فرموده: (انك لعلی خلق عظیم) کسیکه غیر از این اخلاق و خلق داشته نسبت نسب او به حضرت رسول ﷺ صحیح نیست. پس امام فخرالدین گفت: شناخت این همه مسأله بالای امت حضرت محمد ﷺ واجب می باشد... زیرا که در آخر زمان اکثر مردم خود را از اولاد نبی ﷺ می گویند و اما این اخلاق و خصایل را ندارند پس نسبت ایشان به حضرت رسول الله ﷺ صحیح نبوده و قابل احترام و تعظیم نیستند و این مسأله نقل از طحاوی و تاتارخانی و در فتاوی قاضی خان و ابراهیم شاهی با جماع امت ثابت بوده و بر همین مسأله بالاتفاق فتوی است. و دیگر احادیث از حضرت سید المرسلین ﷺ روایت شده فرمودند:

حسب و نسب کل قطع و منقطع می گردد اما حسب و نسب من

قطع نمی گردد. ☆☆

و هم چنان هدایت داده اند که فرزندان مرا گرامی دارید و فرمودند دو چیز در میان شما گذاشته ام یکی قرآن و فرمان الهی و طریقه ام و دیگر فرزندان تا آن که به آن عمل نمایند و با فرزندان من شفقت کنند و رحم نمایند و ایشان را گرامی دارند و چون ایشان را ببینند بر من صلوات بفرستند. در اینجا ما برخی احادیث را به قسم نمونه ذکر می

نماییم.

✓ اهل بيتی کسفینه نوح من تمسک بها نجاو من تخلف عنها
هـلک☆☆☆

✓ الصالحون لله والطالحون لی

✓ الولد ریحان وریحانی الحسن والحسین صدق رسول الله ﷺ

✓ لا یحب اولاده الا مؤمن تقی ولا یبغضهم الا منافق شقی

✓ لا یؤمن احدکم حتی احب الیه انا واولادی من ولده ووالده

✓ احبوا لله لما یغذوکم به من نعمته فاحبونی لحب الله واحبوا اهل
بیتي لحبی (صدق رسول الله ﷺ)

✓ معرفت ال محمد نجاة من النار وحب ال محمد ﷺ جوار علی
الصراط

✓ قال النبی ﷺ اعرفوا انسابکم لتصلوا رحامکم

مانیز تحقیق فعلی را روی همین ضرورت یعنی شناخت خاندان
اصل سادات از خانواده های مجهول و مجعول الهویه که خود را به
نامهای سید و خواجه و ایشان جا زده اند و تأثیر مقام معنوی و روحانی
خاندان شریف سادات بر جوامع اسلامی رویدست گرفته ایم و از
دانشمندان، محققین، ارادتمندان و خانواده های متبرک سادات
خواهش مندیم تا با دسترس گذاشتن اسناد مؤثق و شجره های مطمئن
مارادرین امر شریف یاری رسانند و دامنه چنین تحقیقات را گسترش
دهند و از این طریق دین بزرگی را که این خانواده متبرک در طول قرون
بالای جوامع اسلامی داشته است ادا نمایند.

چگونگی ورود سادات در افغانستان

چنانچه در بخش نخست نوشته بودیم ورود عرب در افغانستان عمدتاً در دو دوره صورت گرفته است دوره اول صدر اسلام، امویان و عباسیان و دوره دوم آورده شدن عرب ها در زمان امیر تیمور. اما با مطالعه دقیق ترمی توان دوره اول را نیز به دو بخش تقسیم کرد چنانچه عرب ها یی که در صدر اسلام غرض غزا و جهاد و تعلیم دین آمده اند و عرب های که به خاطر نجات از مظلالم عمال اموی در بلاد شرق و غرب جزیره العرب مهاجرو متواری گشتند، از هم باید تفکیک گردند. نویسنده رساله «تذکره العرب» مولوی صاحب ابوالاسفار علی محمد البلخی نیز با در نظر گرفتن این نکته چنین نوشته اند: «ورود اول عرب در افغانستان به قول راجح از سنه (۵۲۲) در طی بیست سال به انجام رسید و دوره دوم از استقرار عهد اموی آغاز تا انقراض آن نود سال ادامه داشت. درین مدت قتل و کشتار مسلمین و سنگینی مالیات و به دار آویختن حضرت عبدالله بن زبیر و دوستانش (هریک عماره بن حزم و عبدالله بن صفوان) در مکه و به آتش سوختن جسد محمد بن ابی بکر الصدیق» ملفوف پوست مرکب مرده در مصر و زنده به گور کردن حضرت عبدالرحمن بن حسان» و بی حرمتی اجساد و انتقال سرها جای دیگر و مکدر ساختن خطبه ها پر از طعن و لعن بر دودمان حضرت علی (ک) و دوستانش و هم چنان صدها جور و مظلالم دیگر عمال بنی امیه باعث آن شد که عده یی از مردم نجیب و بی گناه عرب را ترك گفته وارد خراسان می شدند از خراسان چه گویم که مهاجرین عصر حجاج از طریق بحری از جور استبداد آن

الی ساحة دکن رسیده بودند که تا این دم در مهیم سکنی دارند .
 علاوه ازین شهادت امام یحیی بن زید در انبار (سرپل کنونی)
 وتبعید عده یی از خانواده بنی هاشم در بلخ وسایر شهرهای افغانستان
 وهجرت قبیله ربيعة ویمانی در افغانستان ونزول بنی تمیم در انبار وجوز
 جان و بلخ وکهااسکان بنی بکر در سیستان وانتساب محدث شهر امام
 قتیبه بن سعید ثقفی استاد امام بخاری وامام ترمذی در بغلان وعده یی
 از خاندانش در بلخ وتشکیلات مبلغین سری برعلیه اموی ها از طرف
 محمد بن علی عباسی واعزام این مبلغین در افغانستان سر تا سر مؤید
 ورود عرب وابقاً آن خصوصاً در سمت شمالی افغانستان میباشد . (۱)
 وعلاوتاً در واقعه سنه (۵۵۱) در زمان حضرت معاویه کوچاندن پنجاه
 هزار خانوار عرب از اهل کوفه وبصره بدستور زیاد والی کوفه به قیادت
 ربیع بن زیاد حارثی در خراسان که شرحش قبلاً مذکور شد .

به هر حال با ورود عرب های تبعید شده وناراضی ازدولت اموی
 وتبعیض وتعصب ومظالم عمال اموی بالای مردم افغانستان ، مبارزه مردم
 افغانستان با مبارزه ناراضیان عرب به هم آمیخت وابر مردی چون
 ابومسلم خراسانی در صحنه میدان درآمد ونتیجه این مبارزات سقوط
 دولت اموی وتأسیس خلافت عباسی گردید .

عباسیان که از احفاد حضرت عباس (رض) عم پیغمبر (ص) بودند
 نیز مانند علویان در فشار وتضییق وشکنجه اموی ها قرار داشتند که در
 کوفه و حجاز به صورت مخفی زندگی می کردند ، علی نواسه حضرت
 عباس از طرف خلیفه عبدالملک دوباره تازیانه خورد ومحمد پسر همین
 علی مجبوراً تشکیلات سری ضد امویان بساخت ومبلغینی به ممالک
 اسلامی فرستاد ، اما چنان رعب ووحشت امویان در قلوب مردم تأثیر
 نموده بود که نمی توانستند از آن ها حمایت علنی نمایند ومحمد ناچار

متوجه افغانستان شد، او در وقت اعزام مبلغین خویش به افغانستان چنین دلایل اقامه می نماید: «مردم بصره عثمان پرست است، از کشاکش کناره گیرند و گویند بنده خدا بهتر است مقتول باشد تا قاتل، اهالی جزیره خارجی و فراری هستند و با آنکه عرب اند بروم مانند و با آنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند، اهالی شام با ما دشمنند و جز آل سفیان دیگری شناسند، مردم مکه و مدینه ابوبکر و عمر می خواهند. پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آن ها معلوم است و دل های شان از عقاید مختلفه و فساد... تهی است، ایشان آزار دیده، مستعد جنبش و خواهان تغییر خلافت اند، آری خراسانی ها پیکر قوی سینه پهن، سر بزرگ، ریش انبوه، صدای هولناک، سخن درشت و دهن دهشت آوردارند...» ۲

واقعاً مردم آزار دیده و مستعد به جنبش خراسان ازین مبلغین استقبال شایانی کردند: «چنانچه در سال (۷۲۰ م.) سعید بن عبدالعزیز حاکم اموی افغانستان، عده یی از مبلغین عباسی را کشف و زندانی ساخت، ولی مردم که با قبایل ربیع و یمانی مهاجر خویشاوندی داشتند توسط آن ها این مبلغین را با ضمانت خود رها کردند و در خفا به غرض تبلیغ ضد اموی، آنها را تقویت نمودند. فرقه «راوندیه» نیز در افغانستان به طرفداری عباسی ها و بر ضد اموی ها فعالیت می کردند...» ۳

ابو مسلم با مطالعه این جریانات در سال (۷۴۱ م.) به کوفه رفت و او ابتدا می خواست امام زمان حضرت جعفر صادق را به خلافت بردارد و مرام خود را طی عریضه یی در دست قاصدی به مدینه نزد امام فرستاد اما امام بادرک باطنی شان از عواقب این کار آگاه بودند و گفتند: ما را به خلافت و حکومت رغبت و محبت نیست فقط ابو مسلم جسد مطهر جد بزرگم حضرت علی (ک) را که در صندوقی پنهان در نجف مدفون است با

خود در بلدة فاخره بلخ خراسان انتقال دهد که جریان انتقال ثابت آن حضرت توسط عیاران ابومسلم در کتب تاریخی مذکور است. (۴) ابومسلم بعداً در کوفه با امام ابراهیم پسر امام محمد مستوفی که در آن وقت به حیث امام عباسیان بود ملاقات نمود و قرارهایی گذاشت بعد از برگشت به افغانستان خود را امیر طرفدار آل عباس معرفی کرد و در اندک مدتی از علاقه های شمال و غرب افغانستان و ماوراء النهر در حدود صد هزار نفر اسب سوار و خرسوار بدور او جمع گشتند. چون نصر بن سیار والی اموی آن وقت با جدیع کرمانی در جنگ بود و در مرو نبود، ابومسلم با استفاده از فرصت مرو، مرکز شرقی خلافت را از وجود عمال اموی تصفیه نموده و پرچم سیاه عباسیان را در پنجم رمضان سال (۱۲۹ هـ. مطابق ۷۴۸ م.) برافراشت، و دولت اموی را خلع و خلافت عباسی را اعلام نمود و خود را شهنشاه خراسان خواند، خلاصه ابومسلم و لشکریانش تا سال (۷۵۰ م.) تا بغداد پیشرفته عبدالله سفاح را به خلافت برداشت.

ابومسلم بعد از تصفیه مناطقی که هنوز زیر پرچم عباسیان قرار نگرفته بود عازم حج بیت الله شد و در بازگشت از حج که در آن وقت عبدالله سفاح فوت و منصور برادرش به جای او نشسته بود از طرف خلیفه در مرکز احضار گردید. ابومسلم از بعضی حرکات و رفتار منصور شاکی شده راهی خراسان گردید، اما به اثر اصرار خلیفه و برخی گماشتگان او در بین یاران ابومسلم، مجبور به برگشت شد و فردای آن توسط خنجر داران خلیفه به شهادت رسید (چهارشنبه، ۲۵ شعبان ۱۳۷ هـ.) (۵) و بدین ترتیب سردار رشیدی که سال ها بر ضد ظلم و بی عدالتی امویان و تبدیل سلطنت از آن ها به عباسیان مبارزه نموده و درین راه خون ها ریخته بود چنین مورد تقدیر قرار گرفت!

در اینجا اصل مطلب ما این است که ابو مسلم با داعیه طرفداری از خاندان نبوت قیام کرد و مردم از او استقبال نمودند و چون نتیجه چنین شد و بنی اعمام پیغمبر در حق بهترین خدمت گزار و پاسدار آل بیت چنین نمود، مبارزهٔ مردم دوباره اوج گرفت و در اثر اختلاف بین علویان و عباسیان مردم به طرفداری علویان برخاستند و علویان در هر جا مورد احترام قرار می گرفتند و قیام هایی در هر جا بر ضد عباسیان در هر ات (استاد سیس) در مرو (حکیم المقنع) در سیستان (بشر بن فرقد و حمزه) و در جاهای دیگر صورت گرفت تا این که هارون الرشید بزرگترین و مشهور ترین خلفای عباسی که به خاطر فرو نشانیدن آتش جنگ که توسط حمزه صورت گرفته بود به خراسان آمد و در توس در گذشت و پسرش مأمون که حاکم مرو بود به مشورهٔ فضل بن سهل سرخی در مرو اعلان خلافت کرد و امین برادرش که در بغداد اعلان خلافت کرده بود توسط طاهر فوشنجی و هرثمه بن اعین خراسانی به شکست مواجه و بالاخره کشته شد. درین جریان فضل بن سهل که طرفدار آل نبوت بود می خواست مرو، مرکز خلافت اسلامی قرار گیرد چون خراسانیان بیشتر طرفدار خاندان علوی بودند ازین طریق فضل می توانست مأمون را تحت کنترل خود داشته باشد و بدین سبب برادر خود حسن را به حیث زمام دار بغداد مقرر نمود اما حسن مردی بی کفایت و عیاش بود، مردم بغداد به زودی بر ضد او شوریدند، مأمون را از خلافت خلع و ابراهیم کاکای او را به خلافت برداشتند، مأمون راهی بغداد شد، فضل ممانعت نتوانست و با او یکجا راهی بغداد شد، اما مأمون از نیات باطنی فضل آگاه بود و او را در هنگام استحمام در سرخس توسط مامای خود غالب بن حکم به شهادت رسانید (۶)

فضل بن سهل در طرفداری از خاندان نبوت ازین هم پیشتر

رفته، و حتی امام علی موسی‌رضا را به ولیعهدی مأمون منسوب نموده بود گویند مأمون در جریان جنگ با امین نذر کرده بود هرگاه خلافت بدو مسلم گردد، یکی از افراد خاندان علوی را به ولایت عهدی خود مقرر می‌دارد، شاید این فکر در اثر تماس بیشتر مأمون با مردم خراسان زمین و آگاهی اوازین که در دل این مردم محبت خاندان نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنان جا گرفته بود که باید هر سیاست مداری به خاطر دوام و بقای حکومت خود آن را مدنظر می‌گرفت و علاوه‌تأ‌ماد مأمون، «مرجیله» دختر همان استاد سیس بادغیسی بود که بر ضد عباسیان قیام کرده بود و مأمون خود نیز خون خراسانی داشت و باید رعایت خاطر مردم خراسان را می‌کرد.

به هر حال با پیروزی مأمون بر امین، فضل بن سهل همان نذری که مأمون به ذمه گرفته بود، به یادش آورد و چنان مشوره داد که باید دختر خود زینب را به ولایت عهدی به امام زمان علی موسی‌رضا بدهد و پرچم سبز علویان را به عوض پرچم سیاه عباسیان برافرازد، چون امام در آن وقت در مدینه بود خلیفه گفت برای طاهر موضوع اخبار گردد، فضل گفت: خلیفه باید به خط خود نامه‌ی بنویسد و خلیفه چنان کرد و فضل نامه را توسط معتمدی به طاهر فرستاد، طاهر فوشنجی نیز ازین کار سخت شادمان گردید و خود به مدینه رفته، با امام علی موسی‌الرضا خلوت نمود، اما امام را ازین کار سخت کراهت آمد چون می‌دانست خلافت به سلطنت مطلقه تبدیل شده، اما نظر به حکم و فرمان خلیفه تا بغداد آمده و به جای مناسبی فرود آمدند و یک هفته در آنجا بپاسودند، شبی طاهر نزد امام آمده گفت: نخستین کسی که به تو بیعت نماید من هستم چون من بیعت کنم با من صد هزار سواره و پیاده هست همگی بیعت کرده باشند امام علی رضا دست راست بیرون کرد تا طاهر

بیعت کند ، اما طاهر دست چپ پیش آورد ، امام گفت : این چیست ؟
طاهر گفت : دست راستم مشغول بیعت مأمون است لذا دست چپ که
فارغ است پیش آوردم اما را ازین سخن خوش آمده بپسندید .

بعداً طاهر امام را با اعزاز تمام به مرو نزد خلیفه فرستاد ، امام
بعد از دیدار با خلیفه قصه طاهر بگرد ، مأمون نیز ازین کار طاهر
خوشش آمده اظهار داشت : ای امام ! آن نخستین دستی بود که به
دست مبارك توست من آن چپ را راست نام کردم به این علت طاهر
را ذوالیمینین گویند . بعد از آن ولیعهدی امام آشکارا و اعلان گردید علم
های سیاه را برانداختند و به جای آن علم های سبز برافراشتند . نام امام
رضا را به درهم و دینار و طراز جامه ها نوشتند و موضوع را به مجامع عام
اخبار کردند . و مأمون به امام اظهار داشت که شمارا وزیری و دبیری باید
آن ها را انتخاب نماید ، امام فرمودند وزارت فضل بن سهل به هر
دو بسنده است و هم چنان علی بن سعید صاحب دیوان ریاست خلیفه
نامه های مرا بنویسند ، مأمون را این نظر خوش آمد امر نمود این دو تن
هر دو را بسنده اند به این سبب فضل سهل را ذوالریاستین و علی بن
سعید را ذوالقلمین خوانند . (۷)

اما چنانچه امام خود پیش بین بود ، این رویه و رفتار مأمون
مصلحتی و ظاهری بود بعد از چندی مأمون خیانت نموده به امام زهر
چشانید و بدین طریق امام نیز مانند نیاکان خود در راه حق و عدالت
جان باخت و خاطره ماندگار بجا گذاشت و در دل های مردم عشق
و محبت به خانواده نبوت از این هم بیشتر گردید و کسانی که محبت این
خاندان را در دل داشتند بیشتر متوجه خراسان و بلاد شرقی خلافت
گردیدند

بعد از تشکیل دولت های ملی و استقلال از بغداد ، خاندان نبوت

و طرفداران شان با احترام زیاد از طرف مردم و سلاطین این ممالك استقبال گردیده و به القاب نقابت و سیادت و امامت مفتخر بوده، امورات خیریه، مصالح عمومی و حتی میانجی گری و متارکه جنگ ها به هدایت و وساطت آن ها صورت می گرفت. حجرات و اماکن مقدسه سادات حیثیت بست را داشته و مظلومی که بدان ها پناه می برد در امان می بود. سادات در امر تعلیم احکام دین و فراخواندن مردم به راه عدالت و حق و تنبیه امرأ و پادشاهان از نهی منکر و امر به معروف در طول تاریخ مقام شایسته یی داشته اند علاوهً امامت اماکن مقدسه (مکه مکرمه و مدینه منوره) به آن ها مربوط بوده و متعدی این وظیفه را شریف می گفتند هم چنان وظیفه جمع آوری نذورات مقامات متبرکه فوق بدوش آن ها بوده امرا، سلاطین و ثروتمندان بلاد شرق اسلامی نذورات خود را به آن ها می پرداختند و آن ها با امانت داری آنرا به مقامات متبرکه می رسانیدند. امروز سادات در اقصی نقاط شرقی ممالك اسلامی و در اکثر ممالك کشور های اسلامی زندگی داشته و سرمداری اکثر نهضت های ملی و بین المللی به دوش آن ها بوده است. مطالعه و درک دقیق و همه جانبه ذهنیت عامه در مورد سادات و بزرگان مذاهب و طریقت ها و ریش سفیدان قوم یکی از ضروری ترین مسایل جامعه شناسی جوامع اسلامی و خاصاً جامعه ما است که در اثر در نظر نگرفتن و کم بها دادن به ذهنیت عامه و عدم درک درست روان تاریخی ملت و لغزش های سیاسی، ما امروز شاهد عواقب ناهنجار سیاسی و اجتماعی آن هستیم.

نسل سادات

چنانچه گفته آمدیم سادات باید از بطن فاطمه سلام الله علیها باشند و از بطن فاطمه نیز امام حسن[ؑ] و امام حسین[ؑ] متولد شده است که ما به ترتیب اولاده های هر کدام را در این جا که از بحر الانساب خلاصه شده است؛ ذکر می نماییم:

اول - اولاد امیر المؤمنین حسن[ؑ]

ایشان را فرزند بسیار بوده ، اما از دو پسرشان عقیب (اولاد) مانده که اول حسن مثنی[ؑ] دوم زید جواد[ؑ] و از حسن[ؑ] پنج پسر مانده اول عبدالله که این رأس اهل بیت بوده صد سال حیات داشته اند، دوم حسن ، سوم ابراهیم (مادر این سه فرزند فاطمه بنت اما م زین العابدین بوده است.) چهارم - جعفر پنجم - داود (مادر این دو ام زید بوده است.) از عبدالله دو پسر مانده است:

۱- محمد[ؑ] که ایشان را محمد الیس ذکی گویند. ۲- ابراهیم

از محمد ذکی يك پسر مانده که او را عبدالله (اشهد) گویند و این عبدالله در حال جهاد کابل شهید شده اند که از ایشان فرزندی نمانده است. از ابراهیم يك پسر بود نام او عبدالله والدین و از او يك پسر ماند نام او را علی عابد[ؑ] گویند و از علی عابد يك پسر مانده که نام او حسن المكفوف بوده است و از حسن مکفوف دو پسر مانده یکی ابو جعفر و دیگر عبدالله و از ابو جعفر يك پسر مانده که نام او اسماعیل دیباج بوده و از اسماعیل

دیباچ یک پسر بوده که نام او ابراهیم طباطبای بوده است. و از طباطبای پنج پسر بوده (قاسم، حسن، احمد و عبدالله) و از قاسم هشت پسر مانده و از یک آن فرزند مانده که تمام ذریات از آن باقی مانده است که او را ابو الحسن گویند و ابو الحسن هفت فرزند داشته: (قاسم محمد طحاوی، علی اسماعیل، ابراهیم، زید، اسحاق عبدالله) و از قاسم سه پسر اول (محمد، عبدالرحمن اشجری و حمزه) باقی مانده که قبایل بزرگ سادات حسنی از اولاد ایشان اند.

دوم - اولاد امیر المؤمنین حضرت امام حسین

ایشان راسه پسر بوده است (امیر المؤمنین علی اصغر ملقب به زین العابدین) که در زمان حیات جد بزرگوار خویش حضرت علی متولد شده بود و او را علی اصغر بدین واسطه گویند؛ و در روز شهادت حضرت امیر المؤمنین مولا علی دو ساله و به هنگام وقوع حادثه المناک کربلا هفت ساله و در آن روز بیمار بوده اند و بدان سبب حرب نکردند مادر علی اصغر شهر بانود ختر یزد گرد ساسانی بوده. و دو پسر دیگر حضرت امام حسین یکی علی اکبر بوده که به سن هجده سالگی در جنگ کربلا شهید گردیدند و دیگری عبدالله که در روز عاشورا در حین طفولیت شهید گردیدند. امام حسین را به جز امام زین العابدین از سایر فرزندان اولاد نمانده و جمیع سادات حسینی از اولاد امام زین العابدین بیمار اند.

از امام زین العابدین پنج پسر مانده اند: (امام محمد باقر سید عبدالله، امام باهر، زید شهید و عمر الاشرف؛ امامت به حضرت امام محمد باقر بود از ایشان امام محمد جعفر صادق و از امام جعفر صادق شش پسر مانده (امام اسماعیل، امام موسی کاظم، محمد دیباچ، اسحق، سید علی عرب و حسین)

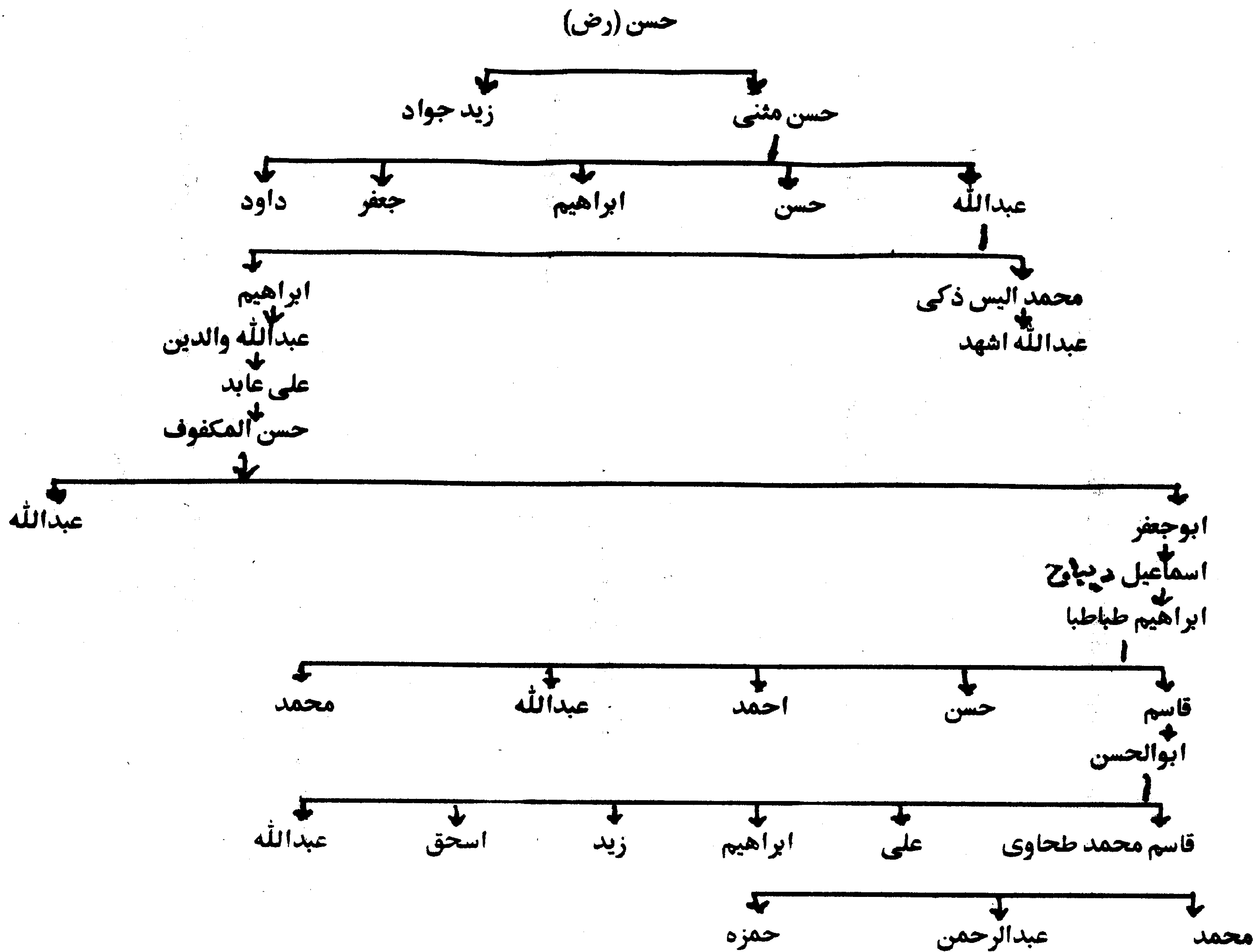
از امام اسماعیل دو فرزند بوده که از ایشان قبایل بزرگی

در اطراف واکناف جهان پراکنده اند. و از امام موسی کاظم نیز فرزندان بسیار اند. در بعضی نسخ ۱۳ و ۱۴ و در بعضی ۳۶ و ۳۹ نوشته اند. حجاج ظالم فرزندان امام موسی کاظم را به درجه شهادت رسانده قتل عام نمود. فقط سه پسر ایشان یعنی امام علی رضا و مرتضی و ابراهیم موحاب رضا باقی ماندند از امام علی موسی رضا يك پسر ماند امام محمد تقی و از امام تقی دو پسر ماند (امام حسن عسکری، عبدالله)، و از امام حسن عسکری نیز دو پسر مانده یکی موسی که از او فرزندی نمانده دوم قاسم که او را يك پسر بود که علی ثانی گویندش.

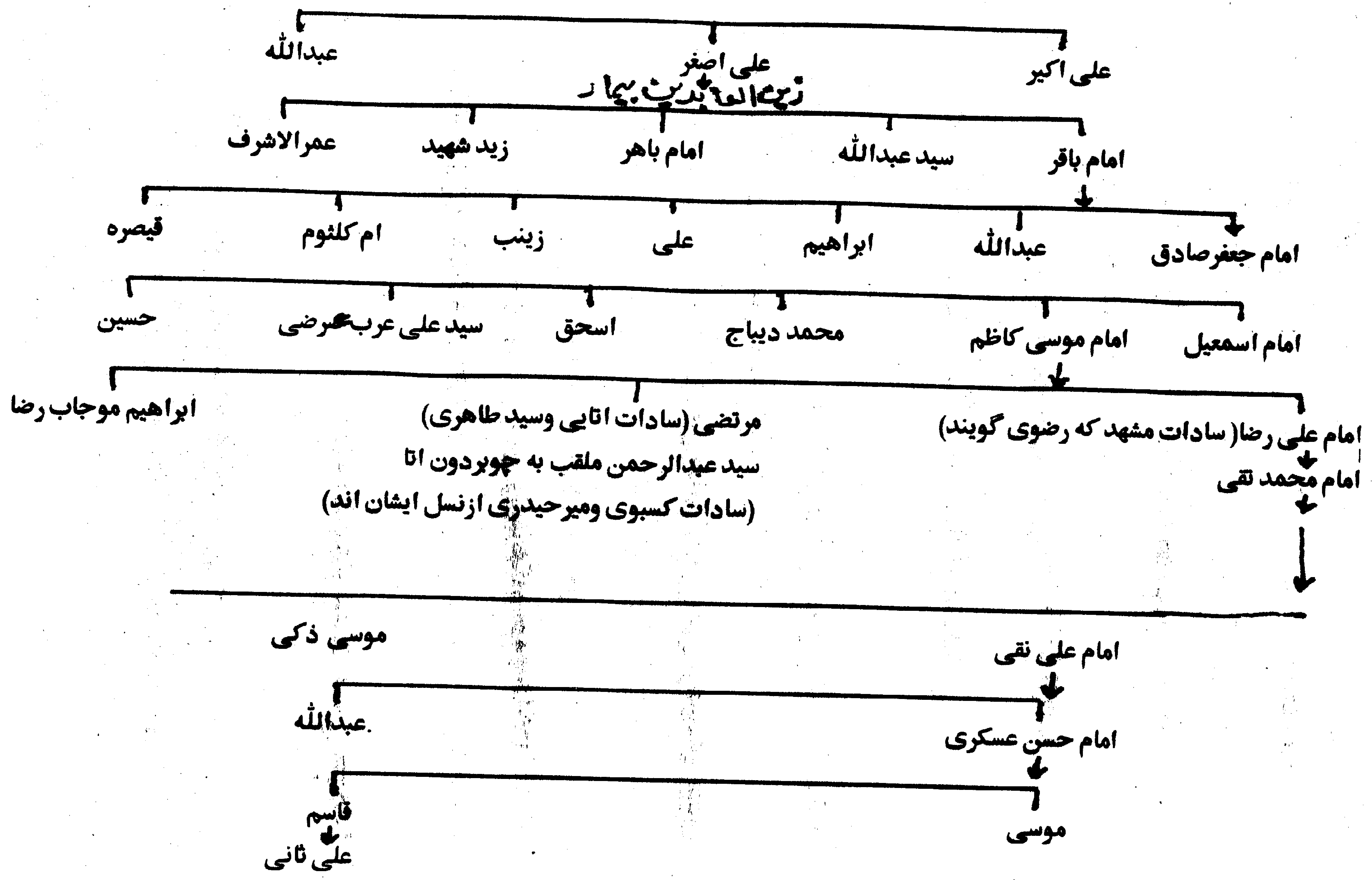
سوم - اولاده امام محمد باقر:

او را هفت فرزند بوده چهار پسر و سه دختر و پسران هريك امام محمد جعفر صادق، عبدالله ابراهیم و علی و دختران زینب، ام کلثوم و قیصره. امام جعفر صادق را شش فرزند بوده که عبارتند از علی، عرضی محمد دیباج، امام موسی کاظم، اسحاق، حسین و امام اسماعیل و از همه ایشان فرزند مانده است.

امام موسی کاظم را سی و شش فرزند بعضی روایت سی و هفت و بعضی روایت سی و نه فرزند بوده و به يك روایت سیزده گویند که به جز سه فرزند همه شهید شده اند آن سه که زنده مانده اند امام علی موسی رضا سادات مشهد از اولاده ایشان اند که آن ها را سادات رضوی گویند؛ امام مرتضی که سادات میر سید عبدالرحمن ملقب به چوبردون اقا و سادات اتایی و سید طاهری از اولاد ایشان اند؛ امام ابراهیم موحاب که سادات کسبوی و میر حیدری از نسل ایشانند.



امام حسین (رض)



اولاده های امام حسن بعد از تسلط امویان و ظلم و اجحاف آنان بیشتر متوجه غرب جزیره العرب شده اند و در کشور های مصر، لیبی، الجزایر المغرب و دیگر حصص افریقا تا اندلس (اسپانیا) رسیدند که از جمله فاطمیان مصر از نسل ایشان اند اما فرزندان خاندان حضرت حسین اکثراً متوجه شرق دارالخلافه شدند و در ایران، افغانستان، آسیای میانه، پاکستان، هند و حتی تاشقرق ترین جزایر مسلمان نشین آسیا پراکنده شدند.

طوایف سادات در افغانستان

سادات که بدین طریق به اثر مظالم عمال اموی و غدر و خیانت خلفای عباسی وارد خراسان شدند و از طرف مردم خراسان استقبال گردیده و خراسانیان به پشتیبانی از این خاندان فرزندان رشیدی چون ابو مسلم، فضل بن سهل، طاهر فوشنجی و هزاران دیگر را درین راه نثار نمود خراسانیان با خانواده های ممتاز و بزرگ عرب که آن ها نیز از مظالم امویان به جان آمده و این سرزمین را پناهگاه خود ساخته بودند همدلی و همنوایی نموده و در جریان قرون با دادن و گرفتن دختر با آن ها آمیزش یافته که امروز حتی شناخت این اعراب مشکل است اما سادات نسبت سیادت و فضیلتی که داشته اند بیشتر سلسله نسبی خود را حفظ کرده اند چون آن ها دادن و گرفتن دختر به بیگانه را عیب و کسر شأن خانوادگی خود می دانستند و علاوه بر مردم نیز به آن ها به دیده رهبر، امام، پیشوا، مرشد و مراد می نگریستند و به خود اجازه نمی دادند که با خانواده سادات وصلت کنند؛ سادات در هر محل و مکانی نسبت احترام و علاقه مردم به القاب و عناوین مختلف چون: نقیب، امیر، سید،

خواجه، آغا، میر، پیر، میا، پادشاه، ایشان، میرزاده، پاچا، صاحب زاده، وغیره یاد می شده اند و به اثر ازدیاد نفوس و خاصتاً احترام و علاقه مردم آن ها از بلخ و خراسان و ماوراءالنهر تا نیم قاره و جنوب شرق آسیا به خاطر رهنمایی، امامت و ارشاد مردم متمکن گردیده و بدین صورت به شاخه های مختلف تقسیم شدند که در بین سادات خراسان، بلخ، بدخشان و ماوراءالنهر چهار طایفه مشهور و صحیح النسب اند:

اول - سادات سیدانایی (که در بعضی نسخ عطایی نیز ثبت شده)
دوم - سادات سلطان مودودی که اولادشان در چشت هرات و کوهستان سرپل و جوزجان به نام زیدیه مشهوراند که نسب شان به حضرت یحیی ابن زید شهید می رسد.

سوم - سادات میرحیدری که در این رساله قبلاً در مورد روشنی انداخته شده است.

چهارم - اولاده مخدوم اعظم خواجگی احمد خوقندی (متوفی ۸۴۹ هـ ق) که از جمله اولیای واصلین بودند و باقی سادات چون اولاده حضرت شاه نعمت الله ولی رسید علی همدانی وغیره بوده طور پراکنده زندگی مینمایند که همه سادات حسینی اند.

پاورقی ها و یادداشت ها

☆ در هنگام جنگ اسرائیل و عرب یهودیا نیکه در بلخ و سایر شهر های شمال افغانستان سکونت داشتند، نسبت خوف از احساسات مردم و یا عوامل دیگر از قبیل همکاری بایهودیان در محاربه علیه مسلمانان، به اجازه حکومت آنوقت افغانستان، از کشور خارج شدند، اینان باوقوف از ارزش معنوی آن، کتب و آثار نفیس و گران بهای وطن ما را به قیمت های نازل خریده با خود بردند و علاوه بر اثر برخی سیاست های ناسالم حکومت قبلی عمدتاً برخی کتیبه ها، لوح مزارات و آثار باستانی امحاء و نابود گردید. جنگ های سالیان اخیر و نبودن یک نظام مرکزی و عدم کنترل و مراقبت از موارث فرهنگی و باستانی، باعث حفريات غیر فنی برخی محلات باستانی گردیده که هرروزه تاراج داشته های مادی و معنوی ما جریان دارد، اگر مؤسسات بین المللی چون یونسکو و مسوولین امور در مورد توجه ننمایند عواقب جبران ناپذیری بر فرهنگ و معنویات ما وارد خواهد گردید.

☆☆☆ اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابرانه سمع عمر بن خطاب يقول للناس حين تزوج بنت علي الا تنؤني سمعت رسول الله ﷺ يقول ينقطع يوم القيامة كل حسب ونسب الا حسبي ونسبي

☆☆☆ این حدیث را طبرانی در المعجم الصغیر نقل کرده علاوه

داشته، «مثل باب حطة فی بنی اسرائیل»

۱- تذکرة العرب، صص ۳۱-۳۵.

۲- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۶.

۳- ایضاً، ص ۷۷.

۴. محمود بن امیر ولی کتابدار نویسنده کتاب تاریخ بحرالاسرار فی مناقب الاخیار درین مورد چنین نوشته است: «... و بدایت ظهور این معنی، آن حضرت در بلخ مدفون اند، در ایام شهر یار کار آگاه سنجر شاه ماضی بوده، بدین دستور که در دفاتر معاملات ابومسلم مروزی یافته اند. که چون نامه او که مشتمل بود بر التماس قبول خلافت و امامت به امام همام جعفر صادق رسید. آن حضرت به اقبال آن معنی مبادرت فرموده کلمات عتاب آمیز در آن باب بر زبان آوردند اما در وقت رخصت قاصد فرمودند: که ابومسلم را بگوی که اگر می خواهد در خاندان، خدمت پسندیده به تقدیم رساند، می باید که تابوت محفوف به انوار آن قبله اخیار، یعنی امیر المؤمنین بن ابی طالب را از نجف به بلده بلخ انتقال فرماید. چون وصیت امام به ابومسلم رسید به اطاعت آن مبادرت نموده در ساعت ذولابی که در لسان اهل تواریخ به حریف مروزی مشهور است ارسال داشت تا آن خدمت را به تقدیم رساند. چنانچه آن نعش مبارک را به بلده مزبور برده در موضع مذکور بطریق خفیه مدفون ساخت و لوحی مشتمل بر حقایق حالات نیز در آن قبر گذاشت.

چون این خبر خیر ائرد ر مرو شیوع یافت، پرتو ظهور آن بر پیشگاه شعور سلطانی تافت، فرمانی مشتمل بر حقایق مذکور به امیر قماچ که از قبل سلطان والی بلخ بود فرستاده به تحقیق و تحفص آن تربت کیوان رتبت مأمور گردانید، بعد از آن امیر مذکور به موجب فرمان، کمر اجتهاد بر میان جان بسته، در آن باب سعی مجهوده به تقدیم رسانید. اما به مضمون بلاغت مشحون «الامور مرهونه باوقاتها» هر چند دران مهم بیشتر کوشید، کمتر نتیجه داد و همچنین به همه حال در وجدان آن سعادت در مجاهدت میزد تا معامله غزان و گرفتاری سلطان به میان آمده آن سلك بالکلیه گسیخته گردید و آن گنج سعادت سنج هم چنان در

شکنج اختفا و انزوا می بود تا به تاریخ سنه (۸۸۵) شمس الدین محمد نام عزیزی که سلسله نسبش به سلطان بایزید بسطامی می رسید از غزنی به بلخ آمده میرزا بایقرا را که والی بلده بود دید و کتابی ظاهر ساخت که تصنیف آن در عهد سلطان سنجر بوده و در آن کتاب نوشته اند که :
 قبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در قریه خواجه خیران بلخ به موضع معین واقع است چون حقیقت حال معلوم جناب میرزا گشت ، در ساعت مصحوب تمامت علما و مشایخ سوار شده به موضع مذکور رفتند، چون اشارت همگنان به حفر مکان معین شروع افتاد، تابوتی ولوحی پدید آمده نوشته بود که هذا قبر امیر المؤمنین علی ولی الله اخورسول الله .
 بعضی گویند مصحفی نیز ظاهر شد . آنگاه به مراسم شکر گزاری مبادرت نموده ، علما و مشایخ و سایر فضلا و ارباب حاجات را از خوان نوال و سمات افضال خویش برومند گردانید .

بعد از آن پدر مولانا بنایی را به تأسیس آن بنای منیع مأمور گردانید. و الیوم گنبدی که بر فراز مرقد منور مرفوع است، یادگار آن بنای سعادت انتماست . اما قبه خارج که امروز به جامع آستانه مشهور است به اهتمام شهریار کار آگاه عبدالمومن خان سمت اتمام پذیرفته .

ر.ک: محمود بن امیر ولی کتابدار ، تاریخ بحر الاسرار فی مناقب الاخبار، بخش بلخ ، به تصحیح و تعلیق و فهرس مایل هروی (سال تألیف ۱۰۴۳) کابل : اکادمی علوم افغانستان ، ۱۳۶۰ . صص ۷۴-۷۷ .

۵- افغانستان در مسیر تاریخ ، صص ۷۷-۷۸ .

۶- ایضاً ، ص ۸۲ .

۷- خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، بیهقی، تاریخ بیهقی،

تصحیح علی اکبر فیاض، کابل : مطبعه دولتی، ۱۳۶۴، مجلد ۶، صص ۱۶۹-۱۷۲ .

ببلیوگرافی

القرآن الکریم

اشعة اللمعات

ابن خلدون، عبدالرحمان. مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.

اداره مرکزی احصایه، اتمس محلات افغانستان. (ولایت بلخ)، ۱۳۶۴. بابر، ظهیرالدین محمد. توزوک بابر. ترجمه خان خانان بهرام خان، ۱۳۰۸.

بلخی، ابوالاسفار علی محمد. تذکره العرب، ۱۳۷۱. بلخی، ابوبکر عبدالله، فضایل بلخ. ترجمه عبدالله محمد. به تصحیح و تحشیه عبدالهی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰. بلخی، ابوعلی محمد. ترجمه تاریخ طبری. به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران: خیام، ۱۳۷۰.

بیهقی، ابوالفضل محمد. تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض، کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۶۴.

جوره یف، غفار. لهجه های عرب های تاجک زبان. دوشنبه: دانش، ۱۹۷۵.

حسین، طه. آئینه اسلام. ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: انتشار، ۱۳۴۶.

حموی، یاقوت. معجم البلدان. مصر: ۱۳۲۴.

دوست، دوست محمد. د افغانستان ژبی اوتو کمونه. کابل: پشتوتولنه،
۱۳۵۴.

رازی (همدانی)، عبدالله. تاریخ ایران. تهران: ۱۳۱۷.

زرین کوب، عبدالحسین. کارنامه اسلام. تهران: امیر کبیر، ۲۵۳۵.

زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران. ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۸.

زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه و نگارش علی جواهر کلام،
تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۰.

سرهنگ، پاینده محمد. تاریخ افغانستان. کابل: نشرات پوهنتون.

سیرت، عبدالستار. مجله ادب. (عربی عامیانه در جوابی بلخ)، (ش ۱)
۱۳۴۱

صدیقی، شمس الدین ظریف. مجله ملیت های برادر خصوصیت ها
و تعداد اقوام و ملیت های ولایت هرات (ش ۷)، میزان عقرب
۱۳۶۳.

صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران. تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۸.
طبری، محمد. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ
ایران، ۱۳۵۳.

طوسی، نظام الملک. سیاستنامه. تهران: خورشید، ۱۳۱۰.

عینی، عبدالرحیم. بقایای آثار عرب در شمال افغانستان. رساله تاپی.

غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ. کابل: مطبعة دولتی، ۱۳۴۶.

غفوروف، باباجان. تاجیکان. کابل: پوهنتون، ۱۳۶۳.

فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. بامقدمه و شرح حال از فروغی، تهران:

جاویدان، ت. ن. ن.

فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. به تصحیح ژول مول، تهران: سازمان کتاب

های جیبی، ۱۳۵۴.

فرهنگ، میر محمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر. قم: اسماعیلیان

۱۳۷۱،

کتابدار، محمود بن امیر ولی. تاریخ بحر الاسرار فی مناقب الاخیار. (بخش

بلخ)، به تصحیح و تعلیق وفهارس مایل هروی، (سال تألیف

۱۰۴۳)، کابل: اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۰.

لوبون، گوستاو. تاریخ تمدن اسلام و عرب. ترجمه سید محمد تقی

فخر داعی گیلانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی

۱۳۳۴.

مارگنسترن، جورج. مجله آریانا. (زبان های افغانستان)، ترجمه یعقوب

حسن قریشی، (ش ۲)، حمل-ثور ۱۳۷۴.

مصری، نصرالدین محمد. مجله آریانا. (لهجه عربی در افغانستان)، ترجمه

علی رضوی، (ش ۹) میزان ۱۳۴۱

. معلوف، لوئیس. المنجد. بیروت: ۱۹۶۶.

معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۰.

ممتحن، حسین علی. نهضت شعوبیه. تهران: جیبی، ۱۳۵۴.

مؤلف گمنام. حدود العالم من المشرق الى المغرب. بامقدمه بارتولد،

حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، کابل: ۱۳۴۲.

مؤلف گمنام. هزار و یک شب. به همت محمد رمضانی، تهران: خاور،

۱۳۱۶.

مؤلف گمنام. تاریخ سیستان. به تصحیح ملک الشعرأ بهار، تهران:

خاور ۱۳۱۴

مهدی، محسن. فلسفه تاریخ ابن خلدون. ترجمه مجید مسعودی، تهران

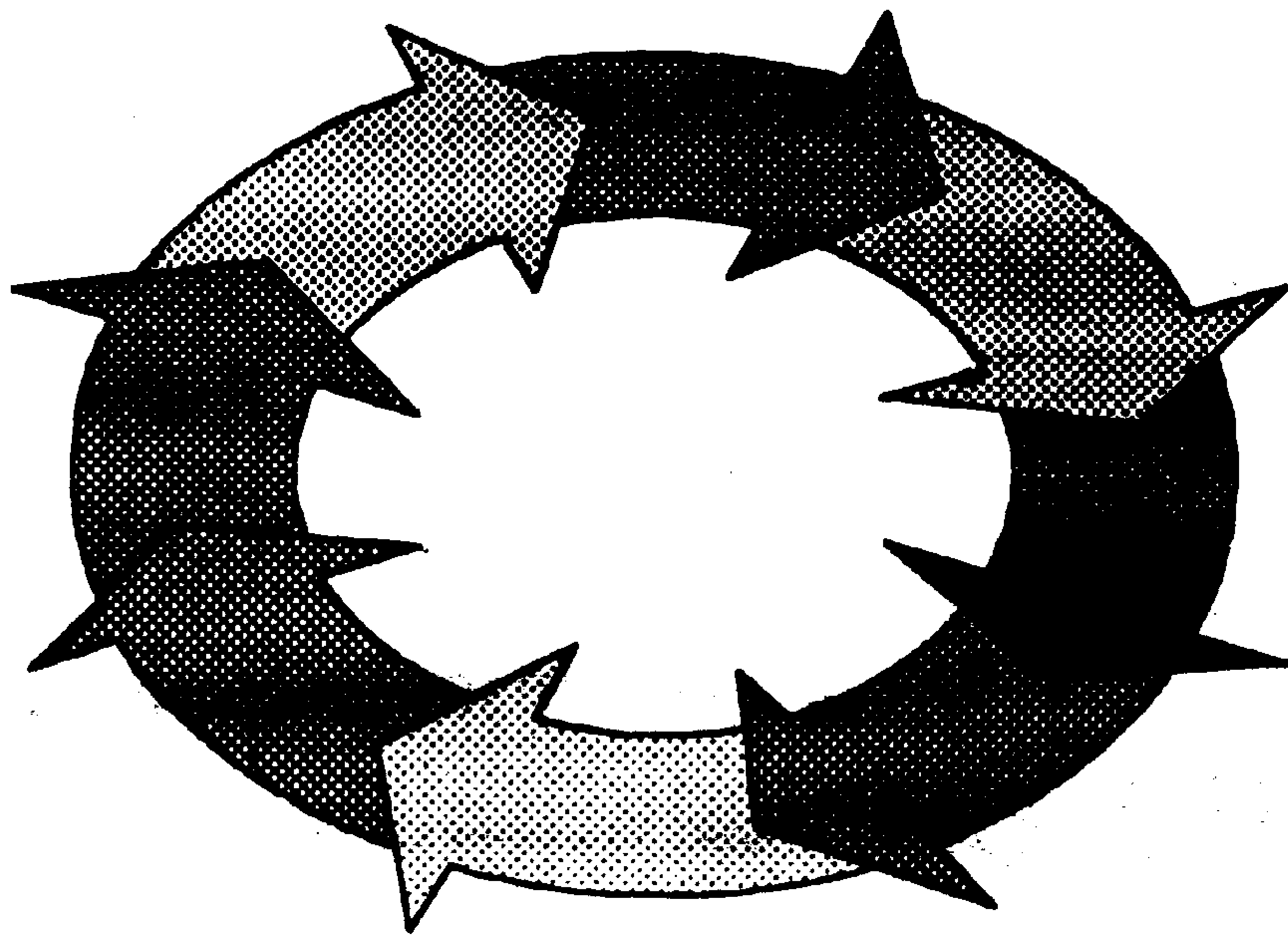
: بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۵۲.

ناقل خانلری، پرویز. وزن شعر فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ

۱۳۵۴، ۳

فرسخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمهٔ ابو نصر قبادی،
تصحیح و تحشیهٔ مدرس رضوی، تهران: انتشارات فرهنگ
ایران، ۱۳۵۱.

نظروف، حق نظر. روابط بخارا و افغانستان. دوشنبه: ۱۹۶۳.



مؤخره

بدین ترتیب در حد امکان بادیستیابی به مواد و مدارك، معلومات مختصری درباره عرب های افغانستان ارائه گردید، اما چنانچه قبلاً نیز یاد آور شدیم، تحقیق درین مورد ایجاب مطالعه گسترده و عمیق در ساحه باوسایل و امکانات تخنیکی ریسرج و تدقیق علمی و حوصله فراوان را می نماید، علاوه تا چون عرب های افغانستان به جز تعداد قلیلی که به زبان عربی تکلم می کنند اکثرشان در ساحات مختلف کشور با کم و بیش تفاوت هایی، زبان همان محل را به کار می برند و در اکثر موارد تأثیر چند زبان محلی در زبان اصلی تقریباً لهجه های خاصی به وجود آورده است مثلاً عرب های فارسی زبان آقچه با وجود آنکه زبان شان فارسی است نظربه تأثیر زبان های اوزبیکی و ترکمنی و ندرتاً بقایای لغات عربی، لهجه شان با سایر فارسی زبان های منطقه تفاوت بارز دارد. شاید زبان عرب های اوزبیکی زبان و پشتوزبان نیز با زبان مردم محلی چنین تفاوت هایی را داشته باشد، که مطالعه آن نه تنها از نظر زبان شناسی، بلکه از نظر تاریخی و سایر ارتباطات شان با دیگر اقوام و ملیت ها ضروری است. بدین لحاظ به خاطر سهولت تحقیق باید هر حوزه فرهنگی و زبانی به

صورت علیحده مورد مطالعه قرار گیرد تا ویژگی های زبانی و نشانه‌ها
فرهنگی هر حوزه آشکار گردد و در مقام مقایسه و تعمیم مطالعه ضرورت
می افتد تا مشخصات فرهنگی هر حوزه در ارتباط با سایر اقوام و ملیت ها
به صورت کل مورد تحقیق قرار گیرد و این کار بدون همکاری پژوهشگران
واهل تحقیق که حوزه های مختلف فرهنگی و زبانی را تحت مطالعه
دارند، ناقص و دشوار خواهد بود، اصلاً چنین مساعی مشترکی برای
مطالعه مشخصات فرهنگی جامعه از طرف يك مركز واحد تحقیقی نه تنها
در افغانستان، بلکه در میان ملل همجوار که با ما مواریث و معضلات مشترک
دارند، ضروری است، این آشفته بازاریهای نهادها و مؤسسات فرهنگی
که میراث و مظاهر حکومت قبلی به خاطر افتراق وجدایی ملیت ها و یا
شرایط ناگزیر و نابسامان مهاجرت و تشکیل های سیاسی-نظامی در حالات
اضطرار بوده است و ادامه جنگ بیشتر موجب دوام و بقای آن شده
است، امکان تفکر عمیق، همه جانبه و سمت دهنده را در وجود اکثر
دانشمندان و متفکرین ماسلب نموده و ما تقریباً به هرج و مرج و انارشیم
فکری دچاریم، هر کدام از هر سو تحت انگیزه ها و عوامل مختلف حرف
هایی می زنیم که با گفته های آن دیگر تفاوت هایی دارد و هر روز
بیشتر موجب نفاق و شقاق لفظی و در بساموار دزد و خورد و همدیگر کشی
میگردد. باید در محلاتی که نسبتاً امن و ثبات موجود است به دانشمندان
متفکرین و اهل قلم میدان داده شود تا به صورت سالم فکر نمایند و برای
ایجاد يك نهاد تحقیقاتی به خاطر پیریزی جامعه سالم فردا و بازسازی وطن
در شرایط بعد از جنگ، طرح های مناسب، معقول، همه جانبه، توحید شده
و موافق با روحیه و خواست های مردم و ایجابات بین المللی در عرصه
های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... آماده داشته باشند و این امر بدون
شناخت دقیق و همه جانبه تمام ابعاد و وجوه فرهنگ خودی، زندگی

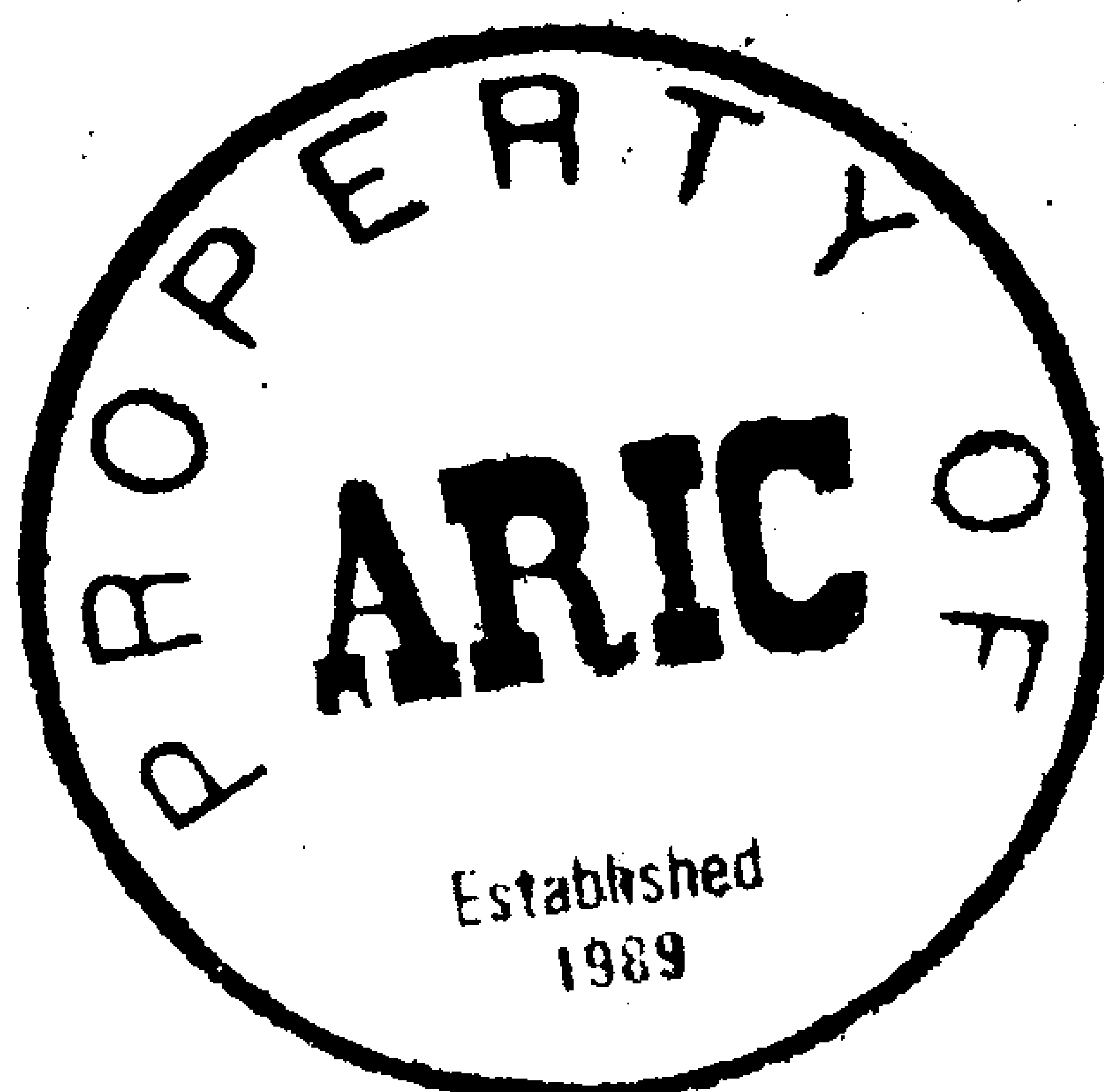
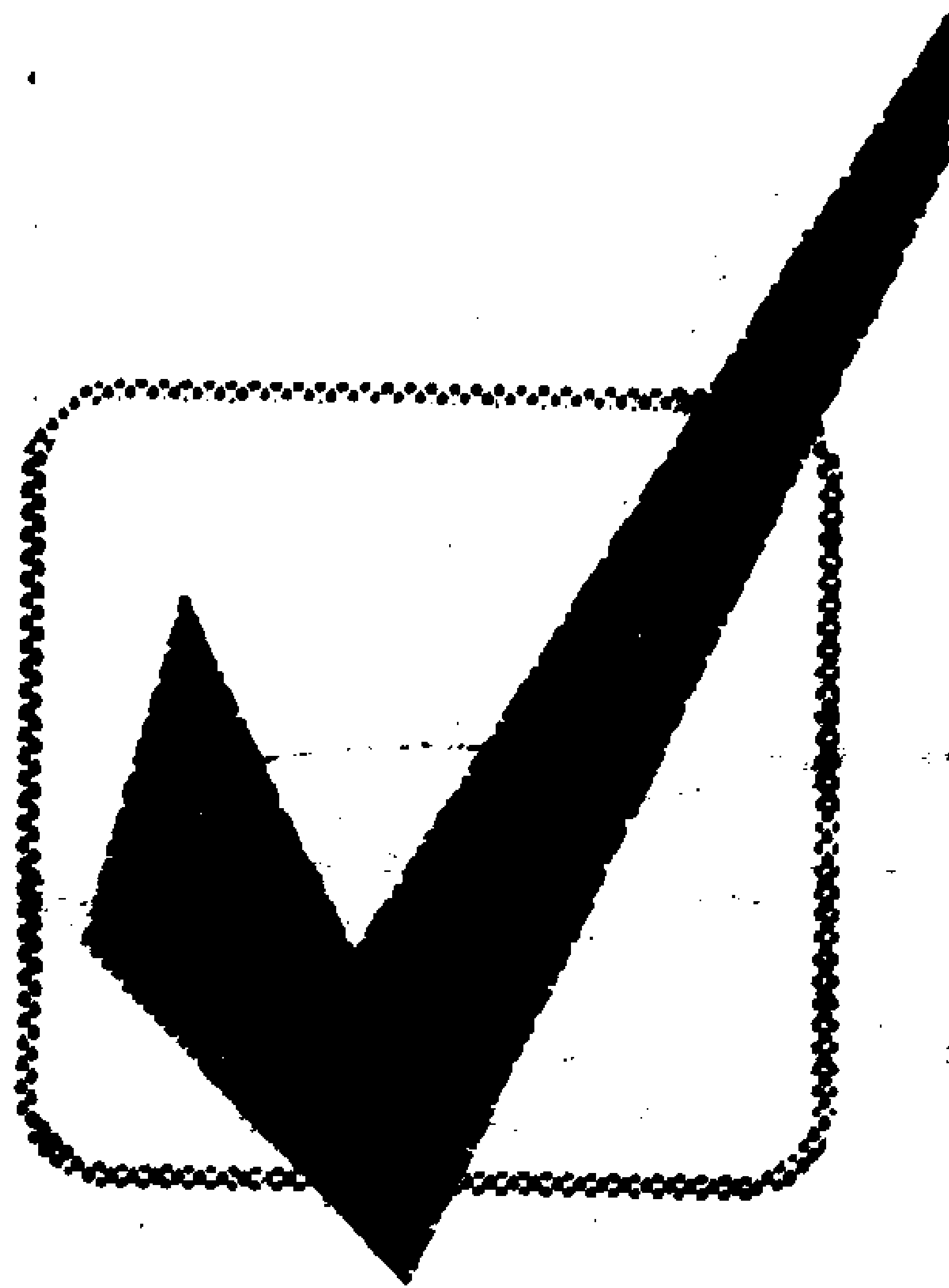
مادی و معنوی ملت، روان جامعه و وقوف بر جریان های سیاسی جهان معاصر ناممکن است.

مصیبت های جاری در جامعه ما که ناشی از عدم شناخت روان تاریخی ملت و اوضاع جهانی از طرف سیاستمداران ماست، اشتباه بزرگ ا مادرعین حال تجربه تلخ تاریخی سنگینی است که سیاسیون، دانشمندان، محققین و قلم بدستان ما باید با انتباه ازین تجربه تلخ تاریخی بیشتر به خودشناسی و خودآگاهی روآورند؛ و برای تجدید نظر در برداشت های خود معنویت اصیل جامعه خودی را که منبعث از کتاب الهی و سنت نبوی و تفقه و اجتهاد پیشوایان بزرگ دینی است از نومرور کنند و با آنچه که صاحبان غرض و قدرت و زور به نام دین و سنت به خورد مردم داده و با اساسات اصول دینی مغایر اند؛ تفکیک نمایند. با شناخت دقیق اساسات اصیل اسلامی که همیشه انسان را به تفکر، تدبر و جستجوی علم و معرفت فرا خوانده است، می توانیم علوم معاصر جهانی را نیز در خدمت جامعه قرار دهیم و به مقصد عالی حیات که همانا کمال انسانی است؛ نایل شویم.

نوشته فعلی که مقدمه ای ست در شناخت عرب های افغانستان نیز روی این ضرورت تاریخی صورت گرفته، چون عرب های افغانستان در میان تمام اقوام و ملیتهای افغانستان و متکلم به زبانهای مختلف، زیست داشته و در غم و شادی تمام اقوام و ملیت های کشور سهیم بوده اند و جنگ دو دهه اخیر که موجب بفاق، شقاق و افتراق ملی ما گردیده؛ باید عرب ها و خصوصاً شاخه نجیب سادات، روحانیون و مشایخ بیشتر از دیگران در امر تأمین صلح، خیر، وفاق ملی و همبستگی و نزدیک سازی اقوام و ملیت ها و رفع مخاصمات و کدورت ها نقش و تأثیر بیشتر داشته باشند.

در اخير يك بار ديگر به روح شهيداني كه حقيقتاً در راه تامين
وحدت ملي، صلح، آزادي، رفاه و خوشبختي مردم افغانستان گران بها
ترين داشته وجود خویش ـ جان شیرين ـ را فدا نموده اند، اتحاد ادعیه
نموده، از خداوند بزرگ این «مقدمه» را سر آغاز پژوهش های روشنگرانه
تاریخ ملی و طلیعه یی برای صلح و وفاق ملی در وطن عزیز اسلامی
خویش می خواهیم.

ومن الله التوفيق



«در تأثیر متقابل فرهنگ ها که زبان یکی از شاخص ترین وجوه آن است، باید گفت، اگر در مورد برخورد درست، دقیق و واقع بینانه صورت گیرد؛ باعث غنا، شگوفایی و رشد و اعتلای جوانب متقابل می گردد، چنانچه مادر مورد فرهنگ اسلامی دیدیم... همیشه سیاست های ناسالم باعث جدایی اقوام و ملت ها و بالاخره مصیبت و عقب مانگی بوده اند و گرنه توده ها در طول تاریخ، باهم آمیزش و همزیستی برادرانه داشته اند، در جهانی که امروزه سوی وحدت و یگانگی سیر میکنند می توان هیچ قوم یا ملتی را حذف کرد و کنار گذاشت، بلکه باید بارش و ارتقای فرهنگ های ملی به غنای مندی و تنوع این وحدت افزود و از نظر خدمات اجتماعی و عمومی باید توجه بیشتر به فرهنگ اقوام مهجور و محروم صورت گیرد تا موازنه رشد اجتماعی و ملی حفظ گردد»

از صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

این کتاب